

ترجمه و متن




(محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی)

ترجمهٔ حسین استاد ولی

بسم الله الرحمن الرحیم

# ترجمه و متن امالی شیخ مفید

نویسنده:

محمد بن محمد بن نعمان شیخ مفید

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

# ترجمه و متن امالی شیخ مفید

## مشخصات کتاب

سرشناسه : مفید، محمد بن محمد، ۳۳۶ - ۴۱۳ق.

عنوان قراردادی : امالی . فارسی - عربی

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه و متن امالی شیخ مفید / محمدبن محمد بن نعمان عکبری بغدادی؛ مترجم حسین استادولی.

مشخصات نشر : مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۶۴.

مشخصات ظاهری : ۴۲۴ ص.

شابک : ۷۵۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری.

یادداشت : فارسی - عربی.

یادداشت : عنوان دیگر: امالی.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر : امالی.

موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۴ق.

شناسه افزوده : استادولی، حسین، ۱۳۳۱ -، مترجم

شناسه افزوده : آستان قدس رضوی. بنیاد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره : BP۱۲۹ /م۷ الف ۸۰۴۱ ۱۳۶۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۲۹۵۱۵

ص: ۱

## اشاره

## سخن ناشر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

۱- بنیاد پژوهشهای اسلامی، که به منظور احیای فرهنگ غنی اسلام و نشر معارف اهل البیت علیهم السّلام تأسیس شده، از یک سال پیش فعّالیّت فرهنگی و پژوهشی خود را بر اساس موازین علمی و شیوه های تحقیقاتی با همکاری جمعی از استادان و محقّقان حوزه و دانشگاه آغاز کرده است. و در این راه مقدّس از همه پژوهشگران و صاحب نظران استمداد می کند. برقراری ارتباط و همکاریهای پژوهشی و نیز انعقاد قرار داد با محقّقان و مترجمان و مؤسّسات علمی و فرهنگی برای تألیف، ترجمه، تصحیح متون و چاپ و نشر آثار برجسته اسلامی از جمله فعّالیتهای بنیاد به شمار می رود.

۲- چنان که می دانیم از دیر باز دانشمندان فارسی زبان، به ترجمه آثار عربی توجّهی خاصّ داشته اند، که نقطه اوج آن را می توان در ترجمه های گوناگون قرآن سراغ گرفت. بنا به روایتی نخستین بار سلمان فارسی قرآن را به فارسی ترجمه کرد (۱).

ترجمه قرآن به زبان فارسی در تمامی دوره های گذشته- در مجموع- رواج فراوان داشته، و امروزه صدها نمونه آن زینت بخش کتابخانه ها و موزه هاست، برخی از آنها نیز چاپ شده، و بی تردید دهها ترجمه دیگر بر اثر حوادث گوناگون از بین رفته است.

۳- علاوه بر ترجمه قرآن، عنایتی بسزا به ترجمه احادیث (۲) نیز مبذول شده

---

۱- عماد الدّین ابو المظفّر اسفراینی متوفّای ۴۷۱ ه. ق: تاج التراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم، نسخه خطّی بودلیان ورق ۸ پ.

۲- بجز کتب احادیث، برخی کتب علمی و اسلامی نیز به فارسی ترجمه شده است نظیر: ترجمه تفسیر طبری، ترجمه تاریخ طبری، ترجمه النهایه شیخ طوسی، ترجمه التفهیم بیرونی و غیر آن.

است، که از آن جمله می توان ترجمه «شهاب الأخبار» (۱) را نام برد، که گویا پیش از ۵۶۷- تاریخ تحریر نسخه کتابخانه مدرسه غرب همدان- به فارسی برگردانده شده است (۲) از اواخر سده هشتم هجری به بعد، که یکی از پربارترین و ارزنده ترین ادوار ترجمه متون عربی به فارسی محسوب می شود؛ و نیز در دوره صفویه و قاجاریّه- نهضتی در ترجمه آثار مهمّ علمی اسلامی پدید آمد، و بخش قابل ملاحظه ای از متون عربی به فارسی برگردانده شده است. در این دوره عدّه ای از علمای شیعه، علاوه بر تألیف کتابهایی به زبان فارسی، بسیاری از آثار گذشتگان را نیز به فارسی ترجمه کرده اند، که از میان آنان به عنوان نمونه می توان اشخاص زیر را نام برد:

* ابو سعید حسن بن حسین شیعی سبزواری (از علمای سده هشتم)؛ وی علاوه بر تألیف آثاری به فارسی مانند: راحه الأرواح و مونس الأشباح (در ظرائف احوال حضرت رسول و ائمه علیهم السلام، که در ۷۵۳ ه. ق از تألیف آن فراغت یافته) (۳)، کتابهایی را نیز به فارسی ترجمه کرده است، از آن جمله: ترجمه کشف الغمه، بهجه المباهج (ترجمه و تلخیص مباهج المنهج فی مناهج الحجج قطب الدّین کیدری) و مصابیح القلوب (ترجمه ۵۳ حدیث نبوی) (۴).

* کمال الدّین حسین بن خواجه عبد الحقّ الهی اردبیلی متوفّای ۹۴۰ ه. ق؛ وی علاوه بر تألیف کتبی به فارسی مانند: تفسیر الهی (تفسیر تمامی قرآن)، منهج الفصاحه فی شرح نهج البلاغه، و تاج المناقب فی فضائل الائمّه الاثنی عشر، بعضی از آثار گذشتگان را نیز به فارسی ترجمه کرده است، از آن جمله: خلاصه الفقه (ترجمه ارشاد الأذهان علّامه حلّی) (۵)، ترجمه مهج الدّعوات سید ابن طاوس و ترجمه

---

۱- تألیف قاضی قضاعی، متوفّای ۴۵۴ ه. ق، کتاب مزبور حاوی کلمات قصار پیامبر اکرم ص و در میان خاصّه و عامّه معروف است. گروهی از علمای فریقین به ترجمه و شرح آن پرداخته اند که از آن جمله است: سه ترجمه ای که توسّط مرحوم محدّث ارموی و آقایان دانش پژوه و شیروانی به طور جداگانه به چاپ رسیده، و نیز دو ترجمه و شرح دیگر از: ابو الفتوح رازی و قطب الدین راوندی که تاکنون چاپ نشده است.

۲- نسخه های خطی: ۵/ ۳۵۳

۳- ریاض العلماء: ۱/ ۱۷۶ و ریحانه الأدب: ۳/ ۳۳۸، و لکن در الذریعه: ۱۰/ ۵۵ تاریخ فراغت ۷۵۷ آمده است.

۴- ریحانه الأدب: ۳/ ۳۳۸، و در ریاض العلماء: ۱/ ۱۷۷، ۵۶ حدیث آمده است.

۵- ریاض العلماء: ۲/ ۱۰۲.

رساله امامت (۱)،* فخر الـدّین أبو الحسن علیّ بن حسن زواری، که تا سال ۹۴۷ ه. ق- تاریخ ختم تفسـیر فارسی وی- در قید حیات بوده است. وی علاوه بر تألیف آثاری به فارسـی مانند: ترجمه الخواصّ (تفسـیر قرآن، معروف به تفسـیر زواری)، روضه الأبرار (شـرح نهـج البلاغه)، لوامع الأنوار الی معرفه الائمّه الأطهار، مجمع الهدی (در قصـص انبیاء)، و شـرح صـحیفه سـجادیه، بعضـی از متون عربی را نیز به فارسـی برگردانده است، از آن جمله: آثار الأخیار (ترجمه تفسـیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السـلام)، ترجمه المنـاقب (ترجمه کشف الغمّه)، ترجمه احتجاج طبرسـی، مکارم الکرائم (ترجمه مکارم الاخلاق)، ترجمه أربعین شـهید اوّل، وسـیله النجـاه (ترجمه اعتقـادات صـدوق)، مفتـاح النجـاه (ترجمه عـدّه الـدّاعی ابن فهـد)، و طراوه اللّطائف (ترجمه طرائف سیّد ابن طاوس).

* ملا فتح اللَّه کاشانی، مفسّر معروف متوفّای ۹۸۸ ه. ق؛ وی علاوه بر تألیف کتابهایی به فارسـی مانند: تفسیر منهج الصادقین، خلاصه المنهج، تنبیه الغافلین و تذکره العارفین (در شـرح نهج البلاغه)، بعضـی از آثار گذشـتگان را نیز به فارسی ترجمه کرده است مانند:

کشف الاحتجاج (ترجمه احتجاج طبرسی) و ترجمه قرآن (و این بجز سه تفسیر وی بر قرآن است) (۲).

* ملا محمّـد صالـح بن محمّـد باقر قزوینی روغنی؛ وی علاوه بر تألیف شـرح فارسـی نهـج البلاغه، آثاری را به فارسـی ترجمه کرده است، از آن جمله: برکـات المشـهد المقـدس (ترجمه عیون اخبـار الرضـا «ع»)، ترجمه صـحیفه سـجّادیّه، ترجمه عهـدنامه مالک اشتر، و ترجمه توحید مفضّل، که تاریخ فراغت از آن ۱۰۸۰ ه. ق بوده است (۳).

* آقا حسین محقّق خوانساری، متوفّای ۱۰۹۹ ه. ق؛ وی علاوه بر تألیف شـرح هیأت فارسی قوشچی، دارای ترجمه هایی است، از آن جمله: ترجمه قرآن، و

---

۱- روضات الجنات: ۲/ ۳۱۹ و ریحانه الادب: ۱/ ۱۶۸.

۲- تفسیر منهج الصادقین، خلاصه المنهج و زبده التفاسیر (به عربی). الذریعه: ۴/ ۱۲۷.

۳- الذریعه: ۳/ ۸۳ و ۴/ ۹۱، ۱۱۲، ۱۱۹.

ترجمه صحیفه سجادیه (۱)،* علّامه محمّد باقر مجلسی، متوفّای ۱۱۱۰ ه. ق؛ وی علاوه بر تألیف آثاری ارزنده به عربی از جمله: مرآه العقول و بحار الأنوار، و تألیف کتابهایی به فارسی همچون: اختیارات الأیّام، اوقات الظهر و العصر، تحفه الزائر، جلاء العیون، حقّ الیقین، حلیه المتقین، حیاه القلوب، زاد المعاد، عین الحیاه، مشکاه الأنوار، و مقباس المصابیح، آثاری را نیز به فارسی ترجمه کرده است، از آن جمله: ترجمه باب حادی عشر، ترجمه توحید مفضّل، ترجمه حدیث جبر و تفویض، ترجمه حدیث سعد بن عبد اللّه، ترجمه حدیث رجاء ابن أبی ضحّاک، ترجمه حدیث عبد اللّه بن جندب، ترجمه حدیث ستّه اشیاء لیس للعباد فیها صنع، ترجمه خطبه البیان، ترجمه خطبه الرّضا (ع) فی التوحید، ترجمه دعاء الجوشن الصغیر، ترجمه دعاء المباهله، ترجمه دعاء سمات، ترجمه دعاء کمیل، ترجمه الرّساله الذّهبیّه (معروف به طبّ الرّضا «ع»)، ترجمه زیارت جامعه، ترجمه صحیفه سجّادیّه (۲)، ترجمه عهدنامه مالک اشتر، ترجمه فرحه الغری سیّد ابن طاوس، و ترجمه قصیده دعبل خزاعی (۳).

* آقا هادی مترجم، فرزند ملا محمّد صالح مازندرانی متوفّای ۱۱۲۰ ه. ق، وی علاوه بر تألیف کتابهایی به فارسی مانند: شرح شرح شمسیه و شرح معالم، صاحب ترجمه هایی است، از آن جمله: ترجمه قرآن، ترجمه صحیفه سجّادیّه، ترجمه شافیه، و ترجمه کافیه از ابن حاجب (۴).

* آقا جمال محمّد بن حسین خوانساری، متوفّای ۱۱۲۵ ه. ق، وی علاوه بر تألیف کتابهایی به فارسی مانند: شرح غرر الحکم آمدی، جبر و اختیار، شرح احادیث طینت، نیّت و اخلاص، و مبدأ و معاد، برخی از آثار را نیز به فارسی ترجمه کرده است، از آن جمله: موائد الرّحمن فی ترجمه القرآن (معروف به تاج التراجم)، ترجمه الفصول المختاره، ترجمه مفتاح الفلاح شیخ بهائی، ترجمه الصلاه و اذکارها، و ترجمه صحیفه سجّادیه (۵).

---

۱- ریحانه الادب: ۵/ ۲۴۱ و الذریعه: ۴/ ۱۱۲، ۱۲۶.

۲- الذریعه ج ۲۶ (مستدرکات المؤلّف) ص ۱۹۹.

۳- الذریعه: ۴/ ۸۳ به بعد.

۴- الذریعه: ۴/ ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۲۷، ۱۲۹.

۵- ریحانه الادب: ۱/ ۵۴ و الذریعه: ۴/ ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۳۸ و ۲۳/ ۲۱۳.

سیّد علیّ بن محمّد بن أسد اللّه امامی اصفهانی، معروف به مترجم، متوفّای حدود ۱۱۳۰ ه. ق، وی کتابهایی را به فارسی ترجمه کرده است، از آن جمله: خصال، کمال الدّین و تمام النعمه، عیون أخبار الرّضا (ع)، امالی صدوق، مهج الدّعوات، مصباح المتهجّد، مصباح کفعمی (که مجموعا به هشت بهشت معروف است) (۱)، ترجمه شفاء ابن سینا، و ترجمه شرح اشارات خواجه نصیر الدّین طوسی.

* سید احمد بن محمّد حسینی اردکانی یزدی، از علمای سده سیزدهم، وی علاوه بر تألیف کتابهایی مانند فضائل الشیعه، شجره الأولیاء و سرور المؤمنین فی احوال امیر المؤمنین (ع)، کتابهایی را نیز به فارسی ترجمه کرده است، از آن جمله:

ترجمه عیون اخبار الرّضا (ع)، ترجمه ارشاد شیخ مفید، ترجمه بحار الانوار (بخشهای احوال امام جواد و امام هادی و امام عسکری علیهم السلام) (۲)، ترجمه کمال الدّین و تمام النّعمه، ترجمه عوالم العلوم (شامل بخشهای: ۱- احوال حضرت زهرا (۳) (ع) ۲- احوال حضرت مجتبی (ع) ۳- احوال حضرت سجّاد (ع) ۴- احوال حضرت باقر (ع) ۵- احوال حضرت صادق (ع)، که تاریخ فراغت از آن شعبان ۱۲۳۸ بوده است) (۴).

* شیخ محمّد تقی معروف به آقا نجفی اصفهانی متوفّای ۱۳۳۲ ه. ق، وی علاوه بر تألیف کتابهایی، آثاری را به فارسی ترجمه کرده است، از آن جمله:

ترجمه توحید صدوق، ترجمه ثواب الأعمال، ترجمه عقاب الأعمال، کاشف النقاب (ترجمه عیون اخبار الرّضا «ع»)، ترجمه السماء و العالم (جلد چهاردهم بحار الانوار)، و ترجمه الألفیّه و النفلیّه (۵).

و بالاخره، پس از انقلاب شکوهمند اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی مدّ ظله العالی، و تحوّل شگرفی که در مسائل فرهنگی ایجاد شد، حرکتی شایسته در خصوص ترجمه آثار و متون عربی به فارسی و بالعکس شروع شده، که در خور بحث و بررسی جداگانه ای است. البتّه در بنیاد پژوهشهای اسلامی، در باره:

---

۱- الذریعه: ۴/ ۱۲۱.

۲- جلد ۵۰ از چاپ جدید بحار الانوار.

۳- جلد ۶ از چاپ جدید عوالم العلوم.

۴- نجوم السماء: ۱/ ۴۱۸ و جامع جعفری، به نقل از نسخه های خطی: دفتر ششم ص ۳۲۸- ۳۳۲ و الذریعه: ۱۲/ ۱۷۷.

۵- الذریعه: ۴/ ۸۱، ۹۱، ۹۳، ۱۰۷، ۱۱۶ و الذریعه: ۱۷/ ۲۴۰.

ترجمه، دوره ها و شیوه های آن، و نیز کتابشناسی تاریخی موضوعی، کتابهای ترجمه شده از عربی به فارسی، تحقیقاتی به عمل آمده، و مجموعه ای در این زمینه در دست تألیف است که ان شاء اللّه تعالی پس از تکمیل بزودی منتشر خواهد شد.

۴- امالی شیخ مفید یکی از متون ارزشمند حدیثی شیعه امامیّه است، که متکلّم و فقیه اهل البیت، شیخ مفید، با درایت و خبرویّت خاصّ خویش گزیده ای از احادیث را در زمینه تفسیر آیات، مواعظ، مباحث امامت، فضایل امیر المؤمنین و دیگر ائمّه علیهم السلام و مطالبی مفید و گوناگون جز اینها، طی ۴۳ مجلس (۱) به ترتیب ذیل بر جمعی از شاگردان املاـ کرده است.

در ماه رمضان سال ۴۰۴ ۹ مجلس در ماه شوال سال ۴۰۴ ۱ مجلس در ماه رجب سال ۴۰۷ ۵ مجلس در ماه شعبان سال ۴۰۷ ۴ مجلس در ماه رمضان سال ۴۰۷ ۵ مجلس در ماه رمضان سال ۴۰۸ ۲ مجلس در ماه رمضان سال ۴۰۹ ۸ مجلس در ماه شعبان سال ۴۱۰ ۱ مجلس در ماه رمضان سال ۴۱۰ ۱ مجلس در ماه رمضان سال ۴۱۱ ۴ مجلس

---

۱- الذریعه: ۲/ ۳۱۶، در چاپ جدید امالی که مجموعا ۴۲ مجلس شماره شده، شاید بدان سبب بوده که مجلس: «دوشنبه سلخ شوال سال ۴۰۴» احتساب نشده است. ضمنا مجلس ۳۲: «یوم الأربعاء الثالث عشر من شهر رمضان سنه تسع و اربعمائه ظاهرا صحیح آن عبارت: یوم الاربعاء الثامن عشر ... می باشد، چرا که تاریخ مجلس ۳۱ که قبل از آن است چنین آمده: یوم الاثنین السادس عشر ... من شهر رمضان سنه تسع و اربعمائه. و نیز مجلس ۴۱: «یوم السّبت لعشر لیال بقین من شهر رمضان سنه احدی عشره و اربعمائه» ظاهرا باید قبل از مجلس ۴۰: «یوم الأربعاء الرابع و العشرین من شهر رمضان سنه احدی عشره و اربعمائه» بوده باشد.

جالب توجّه است که بدانیم:

اولا: این مجلس به طور پراکنـده برگزار می شده، و حتّی در سالهای ۴۰۵ و ۴۰۶ به عللی که بر مـا مخفی است فترتی به وجود آمده، و هیچ گونه مجلسـی تشـکیل نیافته، و بدین جهت شـیخ نجاشی از کتاب امالی به نام «الامالی المتفرّقات» یاد کرده است (۱).

ثانیـا: سه چهـارم این مجـالس در ماه رمضان، و بقیّه در ماه رجب و شـعبان، و تنها یک مجلس در ماه شوال برگزار شـده و در بقیّه ماههای سال اصلا مجلسی تشکیل نیافته است.

ثالثـا: از روزهای هفته بیش از همه، روز شـنبه و سـپس دوشـنبه و چهارشـنبه مجلس برقرار می شـده، و در بقیّه ایّام هفته اصـلا مجلسی برگزار نشده است.

افرادی که در مجالس مزبور شرکت کرده و نامشان در اوایل برخی مجالس آمده عبارتند از:

۱- ابو الحسن علیّ بن محمّد بن عبد الرّحمن فارسی، راوی امالی (۲).

۲- فرزنـد وی: ابو الفوارس ۳- برادر وی: ابو محمّـد عبد الرّحمن ۴- حسـین بن علی نیشابوری ۵- ترجمه امالی شـیخ مفید که اینک توسّط بنیاد پژوهشهای اسلامی انتشار می یابد اثر دانشمند محترم آقای حسین استاد ولی است، که به شیوه ای فنّی و با

---

۱- رجال نجاشی ص ۳۱۳.

۲- یکی از شـیوه های کتاب پردازی در جهان اسـلام این بوده که شاگردان آنچه را استاد در مجالس درس یا حلقات تحدیث از حفـظ یـا از روی کتـاب خود بر آنان املا می کرده، می نوشـتند و سـپس آن را به صورت کتاب در آورده و به املاء اسـتاد نسـبت می دادند. و از این طریق در فرهنگ اسلام، رساله ها و کتابهای فراوان فراهم آمده، و امالی شیخ مفید یکی از آنهاست و به همین مناسبت در منابع کتابشناسی از آن به نام «مجالس شیخ مفید» نیز یاد شده است.

رعـایت امـانت بر اسـاس متن مصـحّح امالی باشـراف محقّق بزرگوار آقای علی اکبر غفّاری به فارسـی روان و ساده، و در عین حال استوار در آمده، به گونه ای که امید می رود عموم خوانندگان را سودمند افتد.

در پایان توفیق هر چه بیشتر مصحّح و مترجم محترم را از خداوند متعال مسألت دارد.

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی علی اکبر الهی خراسانی ۱۴ ربیع الثانی ۱۴۰۶ ۶ دی ۱۳۶۴

## [مقدمه مترجم]

### ۱- اجمالی از زندگانی مؤلف.

#### اشاره

## ۱- نام و نسب وی

۱- اجمالی از زندگانی مؤلف (۱).

نام گرامیش «محمّـد» است فرزند محمّد بن نعمان که به «شیخ مفید» ملقّب گشته و به «ابن المعلّم» معروف می باشد. نجاشی نسب او را به تفصیل تا یعرب بن قحطان ضبط کرده است. گویند: یکی از دانشمندان اهل تسنّن بنام علیّ بن عیسی رمّانی در اثر مباحثه ای که در یکی از موضوعات علمی با وی داشته او را به «مفید» ملقّب ساخته است.

مدح و ثنای دانشمندان در باره وی

علمای علم رجال و تراجم از عامّه و خاصّه (شیعه و سنّی) با عبارات گوناگون و تعبیرات مختلفی وی را ستوده و هر کدام بگوشه ای از حیات درخشان این بزرگمرد علم و عمل و دانش و تقوی اشارتی داشته اند. ابن حجر (۲) گوید:

«وی از حدّ بسیار نازلی از خوراک و پوشاک برخوردار بود، دلی خاشع و عشقی فراوان به علم و دانش داشت. وی نزد دانشمندان بسیاری درس خوانده، و در مکتب فرقه امامیّه به اعلی درجه آن دست یافته و بآخرین قلّه های آن رسیده بحدّی که در باره او گفته شده: او را بر هر پیشوائی در علم و دانش منّتی عظیم است.

پدرش در واسط معلّم بود و در همان جا متولّد شد و در عکبری به قتل رسید. گویند:

عضد الدّوله بزیارتش می رفت و بهنگام بیماری از وی عیادت می کرد. و شریف ابو یعلی جعفری که داماد او است گفته: وی (مفید) اندکی در شب می خوابید سپس برخاسته بنماز و مطالعه و درس و تلاوت قرآن مشغول می گشت».

عماد حنبلی (۳) از ابن ابی طیّ حلبی نقل کرده که وی گفت: «او یکی از بزرگان شیوخ امامیّه، و در علم کلام و فقه و جدل پیشتاز است. وی با قدر و

---

۱- کتب امالی بر خلاف دیگر کتب، مؤلف آنها غیر از صاحب کتاب است، زیرا آن کس که کتاب بنام اوست «مملی» بمعنی املاءکننده است، و آنکه مطالب املاء شده را یادداشت کرده و سپس ترتیب و تنظیم نموده و به نگارش آورده است مؤلف نام دارد. امّا از این نظر که لفظ «مؤلف» برای صاحب کتاب اصطلاح شده است ما عنوان «اجمالی از زندگانی مؤلف» را اختیار نمودیم.

۲- لسان المیزان ج ۵ ص ۳۶۸.

۳- شذرات الذهب ج ۳ ص ۱۹۹

منزلت بزرگی که در دولت آل بویه داشت بـا این حـال با هر صاحب نظری به بحث و مناظره می نشـست. او بسـیار صـدقه می داد، و کاملا فروتن بود، و نماز و روزه فراوان بجا می آورد، و لباسـی زبر و خشن به تن می کرد، و عضـد الـدّوله زیاد بزیارت وی می رفت. مردی میان بالا و لاغر اندام و گندم گون بود. هفتاد و شش سال عمر کرد و بیش از دویست تصنیف و تألیف از خود بیادگار گذارد. داسـتان تشییع جنازه او مشهور است که در آن روز هشتاد هزار نفر از شیعیان او را تشییع کردند، و در ماه مبارك رمضان در گذشت. خدایش رحمت کند-».

و ابن ندیم گوید (۱): «ابن المعلّم ابو عبد اللَّه کسـی است که ریاست متکلّمان شیعه در عصر ما به او منتهی شده است، وی در صناعت کلام از تمامی همگنان خود پیشی گرفته و بسیار باریك بین و ژرف نگر و خوش حافظه می باشد. من او را دیده ام و او را مردی بلند پایه در علم و فضیلت یافته ام».

و نیز گوید (۲): «ابن المعلّم ابو عبد اللَّه محمّد بن محمّد بن نعمان کسـی است که ریاست همگنان او از شـیعیان امامیّه در علم فقه و کلام و آثار به وی منتهی شده است».

دانشـمندانی دیگر نیز بنـوبه خـود سـخنانی در جلالـت شـأن و علوّ مقـام وی گفته انـد که بجهت رعـایت اختصـار از ذکر آنها خـودداری می شود، و آنچه گفته آمـد مشـتی از خروار، و جرعه ای از دریـای بیکران فضـل و دانش اوست، و بـا این حـال از همین مختصـر که مـذکور شـد نمودار می گردد که شـیخ بزرگوار مفید- رضوان اللَّه تعالی علیه- در هر فضـیلتی از فضائل که برای انسان کامل امکان دسترسـی بآنست از علم و عمل و زهد و تقوا و دیگر فضائل سـر آمد معاصرین خویش است و از همه آنان در این گونه فضائل گوی سبقت را ربوده است.

راستی که او مصداق اتمّ و اکمل، و آیینه تمام نمای این سخن امام علی علیه السّلام است که فرموده:

«سعی کنید تا چشمه سارهای دانش، و چراغهای دیجور، و ژنده پوش، و فراخ دل باشید، که بدین صفات در آسمان معروف، و در زمین مذکور گردید».

### جامعیّت وی در علم و عمل

امّا در باره دانش او همین گفتار ابن حجر بس که: «او را بر هر پیشوائی در علم و دانش منّتی عظیم است» صـرف نظر از اینکه گفته: «وی به اوج قلّه دانش

---

۱- فهرست ابن ندیم ص ۲۶۶ و ۲۹۳.

۲- فهرست ابن ندیم ص ۲۶۶ و ۲۹۳.

دست یـافته و عشـقی فراوان بـه علـم و دانش دارد». و صـرف نظر از گفتـار ابن ابی طیّ که: «وی در علم کلاـم و فقه و جـدل پیشتاز است».

و امّیا در بـاره عمل او، همین گفتار شـریف ابی یعلی جعفری در عبادت او کافی است که: «انـدکی به شب می خفت و سـپس برخاسـته به نماز و مطالعه و درس می پرداخت»، و همین دلیل است که وی مردی شب زنـده دار بوده چه که نماز شب بهترین شاهد اخلاص و صـفای قلب و دعوی صدق ایمان است. و نیز بیشتر روزها را روزه می داشته که ابن ابی طیّ گفته: «بسیار نماز و روزه بجای می آورد».

و امّا در زمینه زهد و سادگی و خشونت لباس و سطح پائین بودن زندگی و فروتنی قلبی وی به سخن ابن حجر گوش فرادار. و بایـد دانست که خشونت خوراك و پوشـاك از ویژگیهای حضـرت مسـیح (ع)، و فروتنی قلبی از ویژگیهای حضـرات زکریّا و یحیی و مادر یحیی علیهم السّلام بوده است.

و امّیا در زمینه انفـاق، سـخن ابن ابی طیّ را بخـاطر بسـپار، و در زمینه مجاهـدت در راه خـدا بـاین گفتـار توجّه نمـا که: «او را دویست تصنیف و تألیف است» صرف نظر از تدریس و تعلیم او حتّی در ساعات نیمه شب چنان که ابن ابی طیّ گفته است.

تمامی این صـفات و کمالات، از ایمان درست او به حق، و شدّت و سختگیری وی در امور الهی، و استواریش در دین، و عمل خالصـانه اش برای حق، و فنـایش در ولایت محمّـد (ص) و آل عصـمت علیهم السّـلام خبر می دهـد، و گواهی صادق بر همه اینهاست.

شاگردانی که بدست وی تربیت یافته و در مکتب او پرورده گشته و از شاخسار دانش او خوشه چیده اند کسانیند که خود فخر بآنان افتخار می ورزد، و روزگار از شرفی که بوجود آنان یافته بخود می بالد، و هر کدام چون قمری در فلك علم و دانش، و ستاره ای در آسمان فهم و کوشش می درخشند.

در هر رشـته ای از علوم ادبی، فقهی، اصولی، کلاـمی، تـاریخی که بنگری شاگردان وی را در ردیف اوّل از صاحبان آن علوم می یابی، بلکه پاره ای از آنان پایه گـذار و یا مجـدّد آن علوم بوده انـد، و نام گرامشان در طول تاریخ آن علوم پیوسـته بر سـر زبانهاست. البتّه مرحوم شـیخ مفیـد که اسـتاد همه آنهاست رأس و رئیس و اصل و ریشه تمامی ایشان بحساب می آیـد. راستی که خدای سبحان

- جلّ جلاله- تا چه اندازه نظر لطف و عنایت به وی داشته! نخستین بار بذر وجودش را در نژادی اصیل و با فضیلت بکاشت، سپس او را از ذهنی تیز، و حافظه ای نیرومند، و نبوغی سرشار، و عقلی کامل، و ژرف نگری ویژه ای برخوردار ساخت، تا اینکه بدرجه ای از علم و دانش و فضیلت رسید که دانشمندان عامّه و خاصّه بر استادی و تفوّق و برتری و پیشتازی وی گواهی داده اند، و کارش بجائی رسیده که تألیف گرانمایه اش تمامی پر بار و متناسب با نیازهای عصر خویش، و خود در مباحثاتش پیروز، و نظریّاتش همه صائب و درست می باشد.

راستی که می توان موقعیّت این بزرگ دانشمند را در میان اقران و امثالش همچون قمری در وسط آسمان و خورشیدی در میان منظومه شمسی و شاه فرد ممتاز گردنبند مروارید تمثیل نمود.

راستی که وی از همه معاصرینش نیکوتر، و خوش فهم تر، و در خوراک و پوشاک خشن تر، و از لحاظ عقل وافرتر، و از نظر علم و دانش برتر، و از جهت جهاد در راه خدا کوشاتر بود. زمان بوجودش ارج یافت، و مشام تاریخ از بوی خوشش تازه گشت، و زنان از زائیدن چون اویی عقیم گشتند.

ما کجا می توانیم به کنه عظمت او پی ببریم، هرگز؟! اوصاف او در قلّه ای بلند و دور از دسترس است که گامهای وصف ما هر چند بلند باشد به فراز آن نرسد، و هر چند بکوشیم به عشری از فضایل و کمالات او دست نیابیم. پس ناگزیر به عجز و ناتوانی خویش اعتراف می کنیم و سخن را بهمین مقال بپایان می بریم، و سلام و درود خداوندی را بر روان پاک وی نثار می داریم.

گوهر پاک وی از مدحت ما مستغنی است فکر مشّاطه چه با حسن خدا داد کند

## اساتید وی

اساتید و دانشمندانی که مرحوم مفید از خرمن دانش آنان بهره برده و آثار و احادیث پیامبر (ص) و آل عصمت (ع) و دیگر مسائل علمی را از آنان روایت نموده بسیارند و تعداد آنان بالغ بر شصت نفر می باشد که در اینجا بنام ده تن از معروفین و مشهورین آنان ذیلًا اشاره ای می رود (۱):

۱- احمد بن محمّد بن حسن بن ولید قمّی ۲- جعفر بن محمّد بن قولویه قمّی ۳- علیّ بن محمّد بن زبیر کوفی ۴- محمّد بن علیّ بن حسین بن موسی بن بابویه قمّی (شیخ صدوق) ۵- محمّد بن عمر تمیمی بغدادی معروف به ابن الجعابی ۶- محمّد بن عمران مرزبانی ۷- محمّد بن احمد بن جنید کاتب اسکافی ۸- محمّد بن حسین بزوفری ۹- محمّد بن علیّ بن ریاح قرشی ۱۰- حسین بن علیّ بن ابراهیم معروف به «جعّل»

## شاگردان وی

چنان که گذشت شاگردانی که در مکتب وی تربیت یافته اند جملگی از بزرگان علم و استوانه های مذهب بوده اند که از جمله می توان: مرحوم سیّد مرتضی، و سیّد رضی (جامع نهج البلاغه)، و شیخ طوسی، و نجاشی، و سلّار، و مظفّر بن علی حمدانی (از سفراء امام زمان)، و کراجکی را نام برد، و تعداد آنان به شانزده تن می رسد که اسامی شریف آنان در مقدّمه بحار الانوار و غیره آمده است.

---

۱- برای اطلاع کامل از اسامی آنان به مقدّمه طبع عربی کتاب چاپ مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته بجامعه مدرسین حوزه علمیّه قم مراجعه شود.

## تألیف وی

همان طور که در ابتدای مقال اشاره شد مرحوم مفید بیش از دویست تصـنیف و تألیف از خود بیادگار گذاشته که دست غدّار روزگـار اکثر آنهـا را از بین برده است و نام ۱۹۴ کتـاب از آنها در کتب تراجم و فهرسـتها آمـده که بجهت رعایت اختصار از برشماری و تکرار آنها خودداری می شود (۱)، و از معروفترین آنها می توان از: الارشاد، و الجمل، و الفصول العشره، و امالی، و اوائل المقالات، و شرح عقاید صدوق، و مقنعه در فقه نام برد.

## تاریخ ولادت و وفات و محلّ دفن وی

مرحوم شیخ مفید در ۱۱ ذی قعده سال ۳۳۳ یا ۳۳۸ در عکبری که از نواحی دجیل عراق است دیده بجهان گشود، و در شب جمعه چهارم ماه مبارك رمضان سال ۴۱۳ در بغداد دیده از جهان بر بست. تشییع جنازه با شکوهی از وی بعمل آمد که هشتاد هزار نفر در آن شـرکت داشتند، و مرحوم سیّد مرتضی در میدان اشنان همان شهر بر وی نماز گزارد. پیکر او را نخستین بار در خـانه اش دفن کردنـد و پس از چنـد سال به مقابر قریش انتقال داده شـد و پایین پای حضـرت جواد علیه السّـلام کنار آرامگاه استاد بزرگوارش ابن قولویه بخاك سپرده شد.

وی مدّت هفتاد و پنج سال یا بیشتر در کمال عزّت و شرافت و سعادت و فضیلت و طهارت در این دنیا زیست، و پس از عمری تلاش و کوشـش در راه تحقّق آرمانهای الهی اش و دفاع از حقّ و حقیقت و شـناساندن و چهره پلیـد باطل دار فانی را بـدرود گفت. سـلام و درود خداونـد بر او در آن روز که متولّـد شد و در آن روز که دیده از جهان بر بست و در آن روز که زنده از قبر بر انگیخته خواهد گشت (۲).

حسین استاد ولی

---

۱- اسامی آنها در مقدمه طبع عربی چاپ مذکور به ترتیب حروف الفبا آمده است، طالبین رجوع فرمایند.
۲- این شـرح حـال از مؤلـف، ترجمه گزارش گـونه ای است از مقـدّمه عربی طبع اوّل کتـاب که بقلم توانـای اسـتاد بزرگوارم جناب آقای میرزا علی اکبر غفاری نگاشته شده است.

## سخنی در باره ارزیابی کتاب حاضر

بسمه تعالی جمله نغز و حکمت آمیز مشهوری است که:

خذوا العلم من افواه الرّجال

(۱) «دانش را از زبـان مردان دانش بگیر». شایـد فلسـفه این سـخن این باشـد که یک دانشـمند بهترین چیزهائی را که می داند یـادداشت می کنـد، و از میان آنها بهترینش را حفظ می کنـد، و از میان محفوظات خود بهترین آنها را برای گفتن انتخاب می نماید، بدین جهت در موضوعات علمی، مطالبی را که یک دانشـمند بر زبان می راند غالباً مطالب ناب و برگزیده ای است که در طول مطالعات و درسها و تحقیقات و کنکاشهای خویش بدست آورده است.

بـا تـوجّه بـدین بیـان، نیمی از اهمیّت و ارزش کتب امـالی روشن می شـود، زیرا اصولًـا ارزش هر کتـابی را می تـوان از دو راه شناخت، یکی از نظر محتویات و موضوع، و دیگر از نظر مؤلّف و نگارنده.

خوشبختانه کتاب حاضر که در صدد گفتگو از آن هستیم در هر دو بخش در

---

۱- این سـخن به تعبیری بهمین مضـمون از مصـعب بن زبیر نقل شـده است، رجوع شود به کتاب «المحاسن و المساوی» بیهقی صفحه اول. و بحار الانوار ج ۲ ص ۱۰۵ از رسول خدا (ص).

سطح بسیار عالی قرار دارد. املاءکننده (مؤلف) کتاب، مرحوم شیخ مفید- أعلی اللّه مقامه- نام و شخصیّت وی بقدری با اذهان مسلمین بویژه شیعیان آشناست که نیازی به معرّفی ندارد، و شمّه ای از حالات او در مقدّمه تحریر شد. و امّا از نظر موضوع- چنان که گفتیم- چون مطالب کتاب املاء شیخ مفید است یعنی مطالبی است که غالباً از حفظ القا می شده، لذا می تواند مطالب گزیده و انتخاب شده آن بزرگمرد علم و ادب و بینش مذهبی باشد. ویژگی دیگری که به کتاب ارج و ارزش بخشیده اینست که اکثر روایاتی که در این کتاب مختصر ولی پر ارج آمده متناسب با نیازهای عصر و مقتضیات مذهبی و اجتماعی زمان وی بوده است. برای روشن شدن مطلب لازم بنظر می رسد نگاهی گذرا به عصر و دوران شیخ مفید بیندازیم.

«از هنگامی که در کشور اسلامی، خلفای بنی عبّاس بخلافت رسیدند، از راههای مختلف در اثر گسترش فنون دانش و تشویق به تألیف و تصنیف و ترجمه کتاب و تمامی رشته های علوم میل و رغبت فراوانی در مردم پیدا شده، و خلفا نیز نه تنها مخالفت نکردند بلکه در این راه سعی و کوشش نیز از خود نشان دادند، و حتّی تشکیل مجالس بحث و مناظره در باره مذاهب و عقاید و مسائل مختلف را اجازه داده و از آن تشویق کردند، و گاهی در محضر خود مجلس بحث و مناظره تشکیل می دادند.

این روش و سیره مرضیّه- هر چند هدف از آن تنها رسیدن بحق نبوده بلکه مسائل سیاسی دیگری دخیل بوده ولی بناچار- موجب شد که در کشور پهناور اسلامی خصوصاً شهرهای بین النّهرین، مذاهب متعدّد و فرقه های علمی مختلف بظهور رسد، و هر مذهب و عقیده علمی و فلسفی و یا دینی یی که در جهان متمدّن آن روز کشورهای خاور دور و نزدیک، و اروپا، از قرنها پیش در حال ضعف بوده و یا اصلًا فراموش شده بود، زنده گردد. و علاوه بر آن، آراء و عقائدی که از بحثها و مناظره ها تولّد پیدا کرده بود خودنمائی کرده و چه بسا طرفدار داشته باشد، و قهراً شیعه نیز از این تعداد آراء و عقائد، مصون نمانده و در اکثر مسائل دینی و غیر دینی دارای فرقه های مختلف و آراء متعدّد گردید. و بغداد همان گونه که در آن عصر، پایتخت سیاسی دولت بنی عبّاس بود، مرکز علمی و نمایشگاه همه این عقائد و آراء نیز بود.

لیکن اختلاف و نزاعی که از همه این نزاعها در این عصر دائرتر؛ و

بحثی که از تمـام این بحثها داغتر بود، بلکه تمام اختلاف آراء دیگر در تحت آن عنوان مطرح می شـد، اختلاف شـیعه و سنّی بود که پای این اخلاف، خونها ریخته و مالها به یغما برده می شـد. و در این نزاع و اختلاف بیشترین تلفات را شـیعه می داد. و در حقیقت در آن روزگار، شیعیان هیچ قدرتی نداشته و همیشه در حال تقیّه و ترس بسر می بردند.

مؤلّف والامقـام، در چنین زمانی و در چنین شـهری پای بعرصه علم و دانش گذاشـته است. از همان اوائلی که مؤلف در حوزه هـای درس حاضـر شـد و سـتاره اقبـال او در آسـمان علم و دانش درخشـیدن گرفت، شـیعه نیز بطور محـترم تر و بیشتر از پیش مطرح می گردیـد و آبروی او در انظار مخالفانش روز بروز بیشتر می شـد (۱)، بـدین جهت که در هر مجلس درس یا بحث و مناظره که پا می گذاشت از آن مجلس بیرون نمی آمد مگر در حالی که اسـتاد و مدرّس و یا مناظره کنندگان آن مجلس را با بیانات شیرین و مستدل خویش روشن ساخته و خصم ستیزه جو را مقهور و محکوم کرده بود» (۲) و (۳).

باری؛ با توجّه و دقّت بمطالب گذشـته می توان دور نمایی از عصـر مؤلّف (ره) در ذهن خود ترسیم کرد و بدین سخن پی برد که مطالب املاء شده اکثراً مناسب با مقتضیات زمانی بوده است.

آری، مطـالب این کتـاب بازگوکننـده حرکت موجی است که بر روحیّات مرحوم مفیـد و نیز بر شـرایط زمـان وی حاکم بوده است. لذا می بینیم که گاهی بر کرسـی کلام نشسـته و در زمینه مسائل اعتقادی داد سخن داده و با نقل روایات مستند از چهره زشت بسـیاری از حوادث تلخ تاریخ و وقایع شوم فرقه گراییهای مذهبی که بر سـر اسـلام و مسلمین رفته است، پرده برداشته؛ و بویژه در مسائل رهبری، رفتار پاره ای از حاکمان را به محکمه نقد و بررسـی کشانیده؛ و گاه مسـیحا صـفت از سر پند و اندرز آمده و با نقل و ایراد روایاتی چند.

---

۱- البته این کار در زمان مرحوم شیخ صدوق نیز تا حدود زیادی انجام گرفته بود ولی در زمان مرحوم مفید و پس از وی سید مرتضی و شیخ طوسی باوج خود رسید.

۲- مؤلف، مجموع این مناظرات را در کتاب «العیون و المجالس» ذکر کرده، و سید مرتضی خلاصه آنها را در کتاب «الفصول المختاره» آورده است.

۳- این بخش، از مقدمه ترجمه کتاب «الفصول العشره» بنام «ده انتقاد و پاسخ» با اندکی تغییر آورده شده است.

توجّه شنونده را بمقام والای انسانیّت جلب نموده، و خطرات انحراف از صراط حق و عدل را خاطرنشان ساخته؛ و گاه بذکر اخباری آموزنده و انسان ساز و پر طراوت و دلپذیر- عَذْبٌ فُراتٌ سائِغٌ شَرابُهُ- جان شنوندگان را مسرور، و سینه آنان را جلا بخشیده، و بدون تکلّف جواهرات گرانبهایی را که در خلوتسرای ضمیرش موجود بوده در این کتاب بسلک نظم کشیده، و در هر مقام، موافق و مخالف را براه حق دعوت فرموده؛ و زمانی درک مسائل اجتماعی و سیاسی زمان خاطر عاطرش را آزرده، و مشاهده نارسائیها و نابسامانیهای اجتماعی شعله بر جانش زده، لذا اخباری چند در مورد پاره ای از روشهای ناپسند اجتماعی و سیاسی دوران پیش از خود نقل نموده و با وجهی خردمندانه ناروائیها را بر ملا ساخته و نقاب از روی اسرار نهفته سردمداران برداشته و خرمن هستی و دغلکاری را بر باد داده است، و همین امور موجب شد که پس از مرگ وی خصم خیره سر گفت: «اراح اللّه منه»، و تنها و تنها جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد. و در تمام اینها جز بنصّ صریح و تاریخ صحیح اعتماد نکرده، و از طریق ادْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ» قدم بیرون ننهاده است.

آری، این است کتاب «امالی» شیخ مفید (ره) که در آن از انواع و فنون مختلفه دینی اعمّ از اعتقادی، اخلاقی، فقهی، تفسیری، تاریخی، سیاسی، اقتصادی، و بالأخره بهداشتی و بویژه مسأله حیاتی امامت و ولایت که ریشه تمامی امور فوق است از هر کدام نمونه ای چند نقل خبر و روایت بعمل آمده است.

راستی که «امالی مفید» گنجینه ایست پر بها که نیازها و کاستیها را جبران نموده و گلستانی است مشحون از انواع گلهای رنگارنگ که مشام روح و روان طالبان علم و فضیلت را تازه می گرداند. آری گلهای آن همیشه پر طراوت باقی می ماند که:

گل همین پنج روز و شش باشد* وین گلستان همیشه خوش باشد حسین استاد ولی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ سپاس و ستایش ویژه پروردگار جهانیان است که رحمتش خاصّ و عام را فرا گرفته، و درود فراوان بر سیّد بزرگوار محمّد بن عبد اللَّه که خاتم پیامبران است، و بر خاندان پاک وی امامان معصوم که راه راست خداوندند.

**مجلس اوّل جلسه روز شـــنبه اوّل ماه مبارک رمضان سال ۴۰۴ در مدینه السّـلام، درب رباح، محلّه زیّارین، منزل ضمره ابو الحسن علیّ بن محمّد بن عبد الرّحمن فارسی- عزّتش پایدار باد- که از نوشته خود دیکته فرموده است.**

۱- شیخ جلیل مفید أبو عبد اللَّه محمّد بن محمّد بن نعمان- خداوند حفظ و توفیقش را بر او پاینده دارد- در چنین روزی با ذکر سند از جابر بن یزید برای ما حدیث کرده که: امام باقر از پدرش علیهما السلام روایت کرده که فرمود: فرشته

موکّل بر هر بنـده ای، کردار او را در نـامه عملش می نویسـد، پس شـما در آغـاز و پایـان هر روز عمل خوبی انجام دهیـد که فرشتگان بنویسند تا خطاهای میان آن دو بر شما بخشوده گردد.

۲- محمّد بن مسـلم گوید: به امام باقر یا امام صادق علیهما السّـلام عرض کردم: ما پاره ای از مخالفین شـما را می بینیم که در عبادت کوشا و دارای خشوع فراوانی هسـتند، آیا اینها برای ایشان سودی دارد؟ فرمود: ای محمّد همانا مثل ما اهل بیت با شـما مردم مثل آن خاندان در بنی اسـرائیل است که کسی از آنها نبود که چهل شب در عبادت بکوشد جز اینکه وقتی دعا می کرد مستجاب می شد.

یک بار مردی از آنان مدّت چهل شب بعبادت پرداخت و بعد دعا کرد امّا مسـتجاب نشد، نزد عیسـی بن مریم علیه السّلام رفته و از آنچه بر او گذشـته بود گلایه کرد و از آن حضـرت التمـاس دعا نمود. عیسـی (ع) وضو ساخت و نماز گزارد و دعا کرد. خداوند به او وحی فرسـتاد که ای عیسـی این بنده ام از غیر آن بابی که باید نزد من آیند نزد من آمده، او مرا خوانده در حالی که در نبوّت و پیغمبر بودن تو در

شکّ است بنا بر این اگر باندازه ای مرا بخواند که گردنش قطع و بندهایش از هم بگسلد من دعایش را مستجاب نخواهم کرد. عیسی (ع) به وی رو کرده فرمود:

پروردگارت را می خوانی و در دل خود به پیامبرش شک داری؟ گفت: ای روح و کلمه خدا، به خدا سوگند همین طور است که می فرمائی، از خداوند بخواه که این شک را از دل من بزداید. عیسی (ع) برای وی دعا کرد و خداوند از وی پذیرفت، و او در حدّ سایر افراد خاندان خویش قرار گرفت. ما خاندان نیز این چنین هستیم، خداوند عمل بنده ای را که در باره ما شک دارد قبول نمی فرماید.

۳- اصبغ بن نباته گوید: حارث همدانی با گروهی از شیعه که من هم در میان آنان بودم بر حضرت امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب (ع) وارد شد. حارث افتان و خیزان حرکت می کرد (یا با تأنّی راه می رفت) و با عصائی که در دست داشت بر زمین می کوفت و بیمار نیز بود، و وی را در نزد امیر المؤمنین (ع) شخصیّتی بود و مقام و منزلتی داشت، حضرت که او را بدین حال دید رو باو کرد و فرمود: حارث حالت چطور است؟ عرض کرد: ای امیر مؤمنان روزگار بر من چیره گشته و سلامتی را از من ربوده است، و علاوه بر این، نزاعی که اصحاب تو

در خانه ات با یک دیگر دارنـد مرا بیشتر ناراحت ساخته و آتشـی در درونم افروخته و مرا بیش از حدّ بی تاب و تحمّل کرده است.

حضـرت فرمود: نزاع آنها در چیست؟ عرض کرد: در باره تو و در باره آن سه نفری است که قبل از تو بوده اند (ابو بکر و عمر و عثمان) بعضـی از آنان در باره تو بسـیار غلوّ و زیاده روی می کنند، و برخی میانه رو بوده و همراه شـما هستند، و پاره ای در حال حیرت و تردیـد باقی مانـده و به شک و دو دلی در افتاده انـد، نمی داننـد که در باره تو قـدم پیش نهنـد (و صـراحتاً از تو طرفداری کنند) یا آنکه باید قدم عقب گذارده و توقّف کنند (و کار دیگران را حمل بر صحّت نمایند).

حضـرت فرمود: بس است ای برادر همدانی بدان که بهترین شـیعیان من آن دسـته و فرقه ای هستند که راه اعتدال و میانه روی اختیار کرده اند، تا آنان که راه غلوّ پیش گرفته به آنان بازگشت نموده، و آن دسته عقب افتاده خود را به ایشان برسانند.

حارث گفت: پدرم و مادرم فدایت چه خوب است این کدورتی را که بر دلهای ما نشسـته بزدائی و ما را در این مورد از بینش لازم برخوردار سازی. حضـرت فرمود: بس کن، تو مردی هستی که حق بر تو مشـتبه شده (و کارهای چشـمگیر افرادی که قبل از من آمـده و گرمی بازارشان تو را دچار اضـطراب و نوسان نموده است). دین خدا به شخصـیّت و موقعیّت افراد شـناخته نمی شود، بلکه به علامت و نشـانه حق شـناخته می گردد. حق را بشـناس، اهلش را خواهی شـناخت. ای حارث، حق بهترین گفتار است، و کسـی که از آن فاش سـخن گویـد مجاهد در راه خداست، و من به حق با تو سـخن می گویم، به من گوش فرا ده، و سپس آن

را به بعضی از دوستان خودت که رأیی محکم و عقلی پسندیده دارند بازگو کن.

آگاه باش که من بنده خدا، و برادر رسول خدا، و نخستین کسی هستم که او را تصدیق نمودم، من هنگامی او را تصدیق نمودم که آدم هنوز در بین روان و تن بود، و از این گذشته من نخستین کسی هستم در میان امّت شما که از روی صدق و حقیقت او را تصدیق کرده ام، پس مائیم گروه پیشینیان، و مائیم جماعت پسینیان (یعنی ما نخستین گروندگان به پیامبریم و نیز آخرین کسانی هستیم که از وی جدا می شویم، یا اینکه ما نخستین کسانی هستیم که به دین رونق بخشیدیم و بدان عمل نمودیم، و آخرین کسانی هستیم که دین بدست ما افتد و آن را انتشار خواهیم داد)، و ما خاصّان و خالصان رسول خدائیم ای حارث، و من برادر همدم و وصیّ و ولیّ و راز دار و صاحب اسرار اویم. به من فهم کتاب، و فصل خطاب (داوری به حق و سخن مشخص کننده حق از باطل) و علم گذشته ها، و علم سلسله اسباب و مسبّبات قضا و قدر الهی داده شده است، و هزار کلید از خزائن الهی به من سپرده شده که هر کلید از آنها هزار در از مجهولات را می گشاید، و هر دری به هزار در از عهد و پیمانها منتهی می گردد. و از تمام اینها گذشته بعنوان تفضّل و بخشش به شب قدر تأیید و برگزیده گشتم و بدان مدد یافتم، و این مقام تا آن زمان که شب و روز در گردش است برای من و آن عدّه از فرزندانم که حافظ و امین اسرار الهی هستند باقی است تا اینکه خدا وارث زمین و موجودات روی آن گردد (و حکومت و قدرت ظاهری از آن خدا و اولیاء او گردد). حارثا! تو را بشارت می دهم که در هنگام مرگ و عبور از پل دوزخ و کنار

حوض کوثر و در وقت مقاسمه مرا بازخواهی شناخت.

حارث گفت: مولایم مقاسمه کدام است؟ فرمود: قسمت نمودن آتش دوزخ است که آن را بطور صحیح تقسیم می کنم، می گویم: آتش! این مرد دوست و پیرو من است او را واگذار، و این مرد دشمن من است او را بگیر.

اصبغ گوید: سپس امیر المؤمنین (ع) دست حارث را گرفت و فرمود:

حارث! روزی من از آزار و حسد قریش و منافقین بخودم به رسول خدا شکوه کردم، رسول خدا (ص) دستم را در دست خود گرفت چنانچه من دست تو را گرفته ام و فرمود: چون روز قیامت شود من دست به ریسمان و دستاویز عصمت پروردگار صاحب عرش زنم، و تو ای علی دست به دامان من خواهی زد، و اولاد تو دست به دامان تو می زنند، و شیعیان شما دست به دامان شما می زنند، اکنون بگو ببینم در آن حال فکر می کنی که خدا با پیغمبرش چه خواهد کرد؟ و پیامبرش با وصیّ خود چه می کند؟

حارثا! آنچه گفتم بپذیر که اندکی است از بسیار (و نمونه ای است از خروار)، آری تو با کسی محشوری که دوستش می داری، و برای توست تمام اعمالی که خود کسب کرده ای- و این مطلب را سه بار تکرار فرمود-.

در این هنگام حارث از جای خود برخاست و در حالی که عبای خود را

بروی زمین می کشید می گفت: از این پس دیگر باك ندارم که مرگ بسوی من آید یا من به سوی مرگ بروم.

جمیل بن صالح که از راویان این حدیث است گوید: سیّد اسماعیل حمیری (شاعر اهل بیت) مضمون این خبر را برای من چنین به شعر در آورد:

گفتار علی (ع) به حارث همدانی بسی شگفت انگیز است، و حارث چه شگفتیها از آن گفتار بر گرفته و با خود بهمراه برد.

ای حارث همدانی هر کس چه مؤمن و چه منافق پیش از مرگ مرا در مقابل و روبرو خواهد دید.

او مرا با دیدگان خود می بیند، و من او را با تمام صفات و نام و نشان و کردار و عملش می شناسم.

و تو ای حارث در کنار پل دوزخ مرا خواهی دید و خواهی شناخت، بنا بر این از لغزش و افتادن از روی پل در میان دوزخ بیم مدار.

من در آن حال که تو در نهایت تشنگی و فرط عطش هستی از آبهای سرد و خوشگوار سیرابت می کنم که از فرط شیرینی پنداری که عسل است.

در هنگامی که در مقام عرض و حساب تو را متوقّف سازند، به آتش گویم: او را رها کن و به این مرد نزدیک نشو.

او را رها کن و ابداً گرد ساحت او مگرد و به وی نزدیک نشو، که او به ریسمانی چنگ زده که به ریسمان ولایت وصیّ رسول خدا متّصل است.

۴- عبـد اللّه بن ابراهیم گویـد: امام صادق (ع) از طریق پدرش از پدران بزرگوارش علیهم السّـلام روایت کرده که رسول خدا (ص) فرمود: چهار چیز از ذخائر نیکیهاست: پنهان داشتن حاجت، و نیاز، و پنهان داشتن صدقه، و پنهان داشتن بیماری، و پنهان داشتن مصیبت و گرفتاری.

۵- ابو حمزه ثمالی گویـد: امام زین العابدین علیّ بن الحسـین بن علیّ علیهم السّـلام فرمود: هر کس مؤمن گرسـنه ای را طعام دهـد خداونـد از میوه های بهشتی به او بخورانـد. و هر کس مؤمن تشـنه ای را سـیراب کنـد خداوند از شـراب بکر و سـر بمهر بهشتی سیرابش نماید، و هر کس مؤمنی را بپوشاند خداوند از لباسهای سبز بهشتی باو بپوشاند، و تا آن زمان که تار و پودی از آن لباس به تن اوست پیوسته تحت ضمان و مراقبت خدا خواهد بود.

۶- ابو حمزه ثمالی گوید: امام باقر (ع) فرمود: ابا حمزه! علی را فروتر از

آن مقامی که خدا قرارش داده نیاورید، و او را فراتر از آنجا که خدایش گذارده ننهید، همین فضیلت برای علی بس که با مرتدّان و افراد از ایمان برگشته به مقاتله.

پردازد، و اهل بهشت را با هم پیوند دهد.

۷- مالك بن ضمره گوید: امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب (ع) فرمود:

رسول خدا (ص) دست مرا گرفت و فرمود: هر کس از این پنج (انگشت) تبعیّت فرمانبری کند و با دوستی تو بمیرد به پیمان خویش عمل نموده است، و هر کس بمیرد و تو را دشمن بدارد به مرگ جاهلیّت مرده است (حالی که عرب قبل از اسلام داشت و بخدا و رسول و شرایع دین الهی جاهل بود)، و نسبت به وظائف اسلامی مورد مؤاخذه و حساب و کتاب قرار خواهد گرفت، و هر کس پس از تو زنده مانده و تو را دوست داشته باشد خداوند کار او را با امنیّت و ایمان بپایان رساند تا اینکه در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شود.

۸- ابو حمزه ثمالی از امام زین العابدین (ع) روایت کند که رسول خدا

(ص) فرمود: هیچ گامی نزد خدا از این دو گام محبوبتر نیست: گامی که یک مؤمن در راه خدا بردارد و صف جهاد را محکم کند، و گامی که یک مؤمن در راه پیوند با خویشاوندی که یا او قطع رابطه کرده بردارد.

و هیچ جرعه ای نزد خدا از دو جرعه محبوبتر نیست: جرعه خشمی که مؤمنی با حلم و بردباری فرو برد، و جرعه رنج و مصیبتی که مؤمنی با صبر و استقامت بکام کشد.

و هیچ قطره ای نزد خدا از دو قطره محبوبتر نیست: قطره خونی که در راه (خشنودی) خدا ریخته شود، و قطره اشکی که در تاریکی و دل شب از بیم خدا بر رخساری بغلطد.

۹- ربعیّ بن عبد اللَّه و فضیل بن یسار گویند: امام صادق (ع) فرمود: به دلت بنگر، اگر رفیقت را دوست نداشت حتماً یکی از شما خلافی کرده است.

۱۰- عمرو افرق و حذیفه بن منصور گویند: امام صادق (ع) فرمود:

صدقه ای که خدا دوست دارد برقراری صلح است میان مردمی که بهم پشت کرده و

اختلاف و دشمنی نموده اند، و برقراری الفت است میان کسانی که از هم دوری جسته اند.

۱۱- حمّاد بن عیسی گوید: به امام موسی بن جعفر علیهما السلام عرض کردم: قربانت، از خدا بخواه که اوّلًا مرا فرزندی عنایت کند، و نیز تا زمانی که زنده ام از حجّ محرومم نسازد. آن حضرت برایم دعا کرد و خداوند این فرزند را به من روزی فرمود. و چه بسا ایّام حجّ فرا می رسد و هیچ راهی برای تهیّه خرجی راه بفکرم نمی رسد و خداوند از جایی که گمان ندارم مخارج راهم را می فرستد.

۱۲- عمرو بن جمیع گوید: امام صادق (ع) به من فرمود: هر کس برای فراگیری فقه و قرآن و تفسیر نزد ما آید راهش دهید، و هر کس برای فاش ساختن عیب و سرّی که خداوند مستورش داشته نزد ما آید مانعش شوید و از ورود وی جلوگیری کنید. مردی از میان آن قوم عرض کرد: قربانت، اجازه می دهید حال خود را برای شما بازگو کنم؟ فرمود: اگر خواهی بگو. گفت: به خدا سوگند دیر زمانی است که من مبتلاـ به گناهی هستم و هر چه می خواهم از آن دست بردارم و توبه کنم نمی توانم! حضرت باو فرمود: اگر واقعاً راست بگوئی خداوند تو

را دوست می دارد، و از آن رو توفیق توبه بتو نمی دهد و اسباب بازگشت از گناه را برایت فراهم نمی کند که پیوسته این خوف در دلت باشد و از وی در بیم و هراس باشی.

## مجلس دوّم چهارشنبه ۵ رمضان المبارک ۴۰۴

۱- عبد الرّحمن بن ابی لیلی از امام حسین (ع) از رسول خدا (ص) روایت کرده است که فرمود: پیوسته با دوستی ما اهل بیت همراه باشید، که هر کس خدا را ملاقات کند در حالی که ما را دوست داشته باشد به شفاعت ما داخل بهشت گردد، و سوگند به آن کس که جان من بدست قدرت اوست هیچ بنده ای از کار و کوشش خود بهره مند نگردد جز با معرفت و شناخت ما.

۲- عبد اللّه بن عبّاس گوید: رسول خدا (ص) فرمود: گوش کنید و اطاعت نمائید از آن کس که خداوند امر شما را بدست او سپرده است، که این گونه طاعت و پیروی خود

موجب برقراری نظام اسلام است.

۳- ابو اسحاق سبیعی از پدرش روایت کند که گفت: پیامبر (ص) در میان گروهی از یاران خود نشسته بودند، علی (ع) از راه وارد شد، رسول خدا (ص) فرمود: هر کس به خواهد که اخلاق آدم، و حکمت نوح، و حلم و بردباری ابراهیم را بنگرد باید به علیّ بن ابی طالب نگاه کند.

۴- عبد اللّه بن مصعب از پدرش روایت کرده که گفت: روزی عبد اللّه بن عبّاس در مجلس معاویه بن ابی سفیان حاضر شد، معاویه به او رو گرد و گفت: پسر عبّاس! شما در پی آنید که مقام امامت را بچنگ آورید همان گونه که نبوّت را ویژه خود ساختید! به خدا سوگند که این دو مقام در یک جا گرد نیایند. براستی حجّت و دلیل شما در امامت بر مردم مشتبه بوده و کاملًا روشن نیست، شما می گویید: ما خاندان پیامبریم و چگونه می شود خلافت در میان غیر ما باشد؟ و این یک شبهه بیش نیست چرا که شبیه حقّ است و اندک بهره ای از

عـدل داراست و مطلب چنین نیست که شـما می پندارید، گوی خلافت دست بدست در میان قبائل و طوائف قریش با رضایت عامّه و شورای خاصّه می گردد، و ما تاکنون ندیده ایم که مردم بگویند: کاش بنی هاشم بر ما حکومت می نمودند و اگر زمام امور مـا بـدست آنـان سپرده می شـد برای دین و دنیای ما بهتر بود. اگر شـما- چنانچه ادّعا داریـد- نسـبت باین مقام بی رغبت بودیـد امروزه هرگز برای احراز آن نمی جنگیدیـد. بنی هاشم! بخـدا سوگنـد اگر حکومت بدست شـما افتد خطر و عذاب تند بادی که قوم عاد، و آن آتش آسـمانی که قوم ثمود را هلاک ساخت (با آن همه ویرانی و تباهی که از خود بجای گـذارد) از خطر حکومت شما بیشتر نخواهد بود.

ابن عبّاس- رحمه اللّه- گفت: معـاویه! امّا اینکه گفـتی: مـا خانـدان به بـودن مقـام نبوّت در میـان خود اسـتدلال می کنیم که خلافت از آن ماست، بخـدا سوگند مطلب همین طور است، و اگر مقام خلافت از نبوّت سرچشـمه نگیرد پس از چه راه کسـی مستحقّ آن گردد؟

و امّا اینکه گفتی: خلافت و نبوّت یک جا جهت کسـی گرد نیایـد، پس این سـخن خداونـد کجا رفته که فرموده: «یا اینکه به مردم حسـد می برنـد نسـبت بـآنچه که خداونـد از فضـل خودش بایشـان داده، همانا ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت و ملکی عظیم دادیم». در این آیه مراد از کتاب، نبوّت است، و منظور از

حکمت، سنّت است و مقصود از ملک، خلافت. و ما هستیم آل ابراهیم، و حکم (نبوّت) و حکومت (خلافت) باین دلیل تا روز قیامت در میان ما جاری است و از میان ما بیرون نخواهد رفت.

و امّا اینکه گفتی: دلیل ما مشتبه و نارسا است. هرگز چنین نیست، دلیل ما از آفتاب روشن تر، و از ماه درخشنده تر است، کتاب خدا با ماست، و سنّت پیامبرش در میان ماست، و تو خود این را خوب می دانی و لیکن سبب مخالفت و رو گردانی تو این است که ما برادر و جدّ و دائی و عموی مشرک تو را کشته ایم، و تو دیگر بر استخوانهای پوسیده و ارواح تباه شده و معذّب در دوزخ زاری مکن، و برای خونهائی که شرک و کفر ریختن آن را حلال ساخته و دین پست و بیمقدارش نموده خشمگین مباشید.

و امّا اینکه مردم ما را بر دیگران مقدّم نداشتند، و از اجماع بر حکومت ما روی برتافتند، البتّه آنچه که بدین سبب از دست دادند بیش از آن چیزی است که ما از آن برکنار گشته ایم، و البتّه هر گاه زمان باروری امری فرا رسد حقّ آن پایدار و باطل آن بر کنار گردد.

و امّا اینکه به حکومت سست و بی پایه ای که با تردستی و تزویرها بدست آورده ای افتخار می کنی، بدان که فرعون پیش از تو به حکومت و قدرت

رسید و خداوند هلاکش نمود. بنی امیّه! به هر نسبتی که شما حکومت کنید ما دو چندان حکومت خواهیم کرد، هر روز بدو روز، و هر ماه بدو ماه، و هر سال به دو سال.

و امّا اینکه گفتی: اگر ما بحکومت رسیم خطر آن برای مردم از ریح عاد و صاعقه ثمود بیشتر است، سخن خداوند در قرآن این گفتار تو را تکذیب می کند، خدای عزّ و جلّ فرموده: «ما تو را جز رحمت برای عالمیان نفرستادیم»، و ما اهل بیت نزدیک آن حضرت هستیم، و بنا بر این ما نیز رحمت خدا برای مردم می باشیم، و همان گونه که خداوند به وجود پیامبرش به آفریدگان خود رحمت نمود بما هم که اهل بیت نزدیک پیغمبرش هستیم به خلق خود رحمت خواهد نمود. و عذابی را که مردم با سوار شدن تو بر گرده شان می کشند بسی آشکار است، و بزودی حکومتی که بدست فرزندان و برادران تو خواهد افتاد برای مردم از هر تندباد ویرانگری تباه سازتر است. البته پس از آن خداوند بدست اولیای خود انتقام خواهد کشید، و سر انجام، اختیار امور از آن پرهیزکاران است.

۵- منهال بن عمرو گوید: از ابی القاسم محمّد حنفیّه- رضی اللَّه عنه- شنیدم که می گفت: تو از زندگی خود جز لذّتی که تو را به مرگ و خواب

همیشگی نزدیک سازد بهره ای نمی بری. کدام لقمه ای است که گلوگیر نباشد؟! و کدامین جرعه ای است که راه گلو را نفشارد؟! به عاقبت کار خویش نیک بیندیش، گویا که دوستی از دست رفته و خیال و اوهامی پراکنده در نظر دوستانت شده ای. اهل دنیا مسافرانی هستند که بنده بار و بنه خود را در غیر دنیا خواهند گشود (و مقصد و منزل اصلی آنها غیر دنیا است).

۶- و نیز از محمّد حنفیّه- رحمه اللّه- روایت کرده که گفت: رسول خدا (ص) فرموده است: آن کس که به خردسال ما مهربانی نکند، و سالخوردگان ما را محترم نشمارد، و حقّ ما را نشناسد از ما نیست.

۷- ابو حمزه ثمالی گوید: امام باقر (ع) از پدرش روایت کرده که جدّ بزرگوارش فرموده است: خداوند- جلّ جلاله- جبرئیل را بنزد محمّد (ص) فرستاد تا آن حضرت در حال حیات خویش برای ولایت علی علیه السّلام از مردم شاهد و گواه بگیرد و پیش از وفات خود حضرتش را به نام امیر المؤمنین نامگذاری نماید.

پیامبر (ص) نه نفر از یاران و مشهورین از اصحاب خود را بخواند و فرمود: من شما را فرا خوانده ام تا گواهان الهی در روی زمین باشید، خواه بر گواهی خود پایداری کنید یا کتمان نموده و از ادای شهادت خودداری کنید.

سپس فرمود: ابا بکر! برخیز و بر علی بنام امیر مؤمنان سلام ده. گفت: آیا این فرمان خدا و رسول اوست؟ فرمود: آری. وی برخاست و بر آن حضرت به عنوان امیر مؤمنان سلام داد. سپس فرمود: عمر! برخیز و بر علی بنام امیر مؤمنان سلام کن. گفت: آیا به فرمان خدا و رسولش او را امیر مؤمنان بنامیم؟ فرمود: آری. او نیز برخاست و سلام کرد. سپس به مقداد بن اسود کندی فرمود: برخیز و بر علی بنام امیر مؤمنان سلام ده. او برخاست و سلام داد، و سخن آنان را تکرار نکرد.

آنگاه به ابی ذرّ غفاری فرمود: برخیز و بر علی بنام امیر مؤمنان سلام ده. وی برخاست و سلام داد. بعد به حذیفه یمانی فرمود: برخیز و بر امیر مؤمنان سلام کن.

او برخاست و سلام داد. سپس به عمّار بن یاسر فرمود: برخیز و بر امیر مؤمنان سلام ده. او برخاست و سلام داد. بعد به عبد اللّه بن مسعود فرمود: برخیز و بر علی بنام امیر مؤمنان سلام ده. او برخاست و سلام داد. بعد به بریده که از همه آنان جوان تر بود فرمود:

برخیز و بر امیر مؤمنان سلام کن، او هم نیز برخاست و سلام داد (۱). پس از آن رسول خدا (ص) فرمود: من شما را برای این کار خواندم تا در این زمینه گواهان الهی باشید، خواه بر آن پایدار بمانید یا ترک ادای شهادت کنید.

---

۱- در خبر نام نهمین نفر و سلام وی که ظاهرا سلمان فارسی بوده از قلم افتاده است.

۸- عبـد اللّٰه بن عبّاس- رحمه اللّٰه- گويـد: پيامبر (ص) نگاهى به علىّ بن ابى طالب (ع) انداخت و فرمود: اين مرد آقا و سـرور است در دنيا و آخرت.

۹- سـيف تمّار گويد: از امام صادق (ع) شنيدم كه مى فرمود: هيچ گاه دست از دعا برنداريد، كه شما به هيچ وسيله اى بمانند آن بـدرگاه خـدا نزديكى پيـدا نخواهيـد نمود، و هيچ گاه حاجت و درخواستى را بخاطر ناچيز بودنش از دست ندهيد و از آن منصرف نگرديد، زيرا آن كس كه اختيار دار حاجات ناچيز است همان كسى است كه اختيار دار حوائج بزرگ است (۱).

## مجلس سوّم شنبه ۸ رمضان المبارک ۴۰۴

۱- عبد اللّٰه بن عمر گويد: رسول خدا (ص) فرمود: خداوند هيچ گاه

---

۱- ممكن است معنـا اين باشـد: زيرا كه صـاحب كارهـاى كوچـك و نـاچيز است كه به كارهـاى بزرگتر دست مى يـازد و بر آورده شدن حوائج ناچيز مشوق در خواست حوائج بزرگتر مى شود.

دانشـی را کـه در میـان مردم است از آنـان بـاز نگیرد، و لیکـن بـا از دست رفتـن دانشـمندان آن دانش را بازستاند، و چـون دانشـمندی نماند مردم سـران نادانی برای خود اختیار نمایند، و مجهولات خود را از ایشان پرسـش کنند و آنان هم از روی بی اطلاعی پاسخ دهند، اینجاست که هم خود گمراه شده و هم مردم را بگمراهی می کشانند.

۲- ابو عبـد الرّحمن گویـد: امام صادق (ع) فرمود: رسول خـدا (ص) در سـفری از مرکب خود پیاده شد و پنج مرتبه به سـجده افتاد. چون سوار مرکب شـد یکی از یارانش عرض کرد: ما کاری از شـما دیـدم که تاکنون چنان نکرده بودید؟! فرمود: آری، جبرئیل (ع) نزد من آمـده و مرا بشارت داد که علیّ اهل- بهشت است، من بشـکرانه این نعمت به پیشـگاه خدای متعال سـجده آوردم، چون سر برداشتم گفت: فاطمه هم اهل بهشت است، من بشکرانه آن نیز سجده آوردم،

چون سر برداشتم گفت: حسن و حسین دو سرور جوانان بهشتی اند. باز هم بشکرانه آن سجده کردم، چون سربرداشتم گفت: هر کس هم که ایشان را دوست بدارد نیز اهل بهشت است، من بشکرانه آن سجده کردم، چون سر برداشتم گفت: هر کس هم که دوست دوستان ایشان باشد اهل بهشت است، و من بشکرانه آن نیز سجده نمودم.

۳- محمد بن یزید بانی گوید: خدمت امام صادق (ع) بودم که عمر بن قیس ماصر و ابو حنیفه و عمر بن ذرّ در میان گروهی از طرفداران خود داخل شدند، و در باره ایمان از آن حضرت پرسش نمودند. حضرت فرمود: رسول خدا (ص) فرموده است: شخص مؤمن در آن حال که ایمان داشته باشد دست به زنا و دزدی و میگساری نمی زند. آنان بیکدیگر نگاهی کردند و سپس عمر بن ذرّ گفت: پس آنان را چه بنامیم؟ فرمود: بهمان نامی که خداوند نامبرده و به همان اعمالی که از آنان سر زده است نامشان نهید (زناکار، دزد، شرابخوار)، خدا- عزّ و جلّ-

فرموده: «دست مرد و زن دزد را ببریـد» و فرموده: «به هر کدام از مرد و زن زناکار صد تازیانه بزنید». آنان با تعجّب و شـگفتی بیکدیگر نگاه کردند.

محمـد بن یزیـد (روای خبر) گویـد: بشـر بن عمر بن ذرّ که با آنان بود بمن گفت: چون بیرون آمدیم عمر بن ذرّ به ابی حنیفه گفت: چرا نگفتی: چه کسـی این حـدیث را از رسول خدا نقل کرده است؟ پاسخ داد: من به مردی که (بدون واسـطه از پیامبر روایت می کنـد و) می گویـد: قـال رسول اللَّه «پیـامبر فرمود» چه می توانم بگویـم؟! ۴- حـذیفه گوید: پیامبر (ص) بمن فرمود: این شخصـی را که بمن برخورد دیـدی؟ عرض کردم: آری ای رسول خدا، فرمود: او فرشـته ای است که تا پیش از این ساعت به زمین نیامده بود، از خداوند اجازه خواسـته که (به زمین فرود آید و) بر علی سلام دهد و خداوند او را اجازه فرموده، او آمد و سلام داد، و نیز بمن بشارت داد که حسن و حسین دو سرور جوانان بهشتی هستند، و فاطمه خاتون زنان بهشتی است.

۵- ابن مغیره گوید: من و یحیی بن عبد اللّه بن حسن خدمت امام ابی- الحسن (ع) بودیم، یحیی بآن حضرت عرض کرد: فدایت شوم عدّه ای معتقدند که شما علم غیب می دانید؟ فرمود: سبحان اللّه، دست بر سرم بگذار ببین که- بخدا سوگند- هر موئی که در سر و پیکر من است بر بدنم راست شد! سپس فرمود:

نه- بخدا سوگند- آنچه می دانیم نیست جز آنچه که از رسول خدا (ص) بارث برده ایم (۱).

۶- زراره از امام باقر یا امام صادق علیهما السّلام روایت کرده که فرمود:

نزدیکترین اوقات بنده به کفر آن وقت است که با کسی برادری و دوستی کند ولی پیوسته لغزشها و خطاهای او را نزد خود بشمار آورد تا روزی برخ او بکشد و بدان سبب از وی عیبجوئی بعمل آورد.

---

۱- مراد از علم غیب که امام (ع) آن را از خود نفی می کند مطالبی است که جز خداوند کسی از آن آگاه نیست، و الا خبر دادن از حوادث آینده و اسرار پنهانی دیگر و ... در سخنان و اخبار آن بزرگواران فراوان بچشم می خورد.

۷- حکم بن عتیبه گوید: امام صادق (ع) فرمود: چون گناه بنده (مؤمنی) فراوان شود و عمل صالحی نداشته باشد که جبران آن گناهان کند، خداوند او را به غم و اندوه گرفتار نماید تا گناهانش را پاک سازد.

۸- محمد بن حنفیّه- رضی اللّه عنه- گوید: من در جنگ جمل پرچمدار بودم و قبیله بنی ضبّه بیشترین کشته را داده بود. چون مردم از میدان گریختند علی (ع) و عمّار بن یاسر و محمد بن ابی بکر- رضی اللّه عنهما- که با آن حضرت همراه بودند پیش آمدند تا به هودجی (که عائشه در آن بود) رسیدند، و از بسیاری تیری که بآن خورده بود چون خار پشتی می نمود. حضرت با عصائی که بدست داشت بر آن هودج زد و فرمود: حمیراء! بگو ببینم همان طور که ابن عفان را بکشتن دادی می خواستی مرا هم بکشتن دهی؟! این دستور خدا بود یا سفارش پیامبر (ص)؟ عایشه پاسخ داد: حال که غالب آمدی گذشت کن.

حضرت به برادرش محمد بن ابی بکر فرمود: بنگر ببین زخمی برداشته؟

او نگاه کرد، دید سالم است و تنها تیری گوشه ای از لباسش را دریده و خراش ناچیزی برداشته که قابل توجه نیست.

گفت: یا امیر المؤمنین از ضربه سلاح و سالم مانده، فقط تیری مقداری از پیراهنش را دریده است. حضرت فرمود: او را بردار و بخانه فرزندان خلف خزاعی (عبد اللّه و عثمان) انتقال بده. سپس به جارچی فرمود صدا زند: زخمیان را رها کنید و آنان را نکشید، و فراریان را دنبال نکنید، و هر کس بخانه خود پناه برد و در بروی خود بست در امان خواهد بود.

۹- محمّد بن نوفل بن عائذ صیرفی گوید: نزد هیثم بن حبیب صیرفی بودم که ابو حنیفه نعمان بن ثابت بر ما وارد شد، و از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (ع) یاد کردیم و در باره ماجرای غدیر خم سخن بمیان آمد. ابو حنیفه گفت: من بیاران خود گفته ام: نزد اینان (شیعیان) به صحّت خبر ماجرای غدیر اعتراف نکنید که شما را محکوم می کنند. ناگهان رنگ چهره هیثم بن حبیب صیرفی دگرگون شد و باو گفت: چرا اعتراف نکنند، نعمان! مگر تو خود قبول نداری؟ گفت: چرا،

من خودم قبول دارم و آن را روایت نیز نموده ام. هیثم گفت: پس چرا اعتراف نکنند در صورتی که حبیب بن ابی ثابت از ابی الطّفیل از زید بن ارقم روایت کرده است که علی (ع) در رحبه (نام محلی است در کوفه) همه حاضران را برای اعتراف به صحّت و وقوع ماجرای غدیر سوگند داده است؟! ابو حنیفه گفت: مگر نمی بینید که مردم بحدّی در این زمینه گفتگو کرده اند که ناگزیر علیّ مردم را در این باره سوگند داده است! هیثم گفت: در این صورت می گوئی علی را تکذیب کنیم یا سخنش را ردّ نمائیم؟ ابو حنیفه گفت:

ما نه علی را تکذیب می کنیم و نه فرمایش او را ردّ، ولی تو می دانی که عدّه ای از مردم در این باره گزافه گوئی کرده اند! هیثم گفت: سخنی را رسول خدا (ص) فرموده و یک خطبه در آن باره ایراد نموده و ما به صرف اینکه گروهی غلوّ نموده یا کسی حرفی زده است از بازگوئی آن بهراسیم و از نقل آن دست بداریم؟! در همین حین کسی وارد شد و با پرسش خود سخن را برید، و این سخن در کوفه پیچید. حبیب بن نزار بن حیّان که از هواداران بنی هاشم بود در بازار با ما بود، نزد هیثم آمد و گفت: خبر ماجرائی که از تو در باره علی (ع) بوقوع پیوسته و نیز سخن آن گوینده بمن رسیده است. هیثم گفت: در اظهار نظرها از این گونه سخنان بسیار پیش می آید، مطلب را آسان گیر، سخن ختم شد. مدّتی بعد ما به حجّ رفتیم و حبیب هم با ما بود، خدمت امام صادق (ع) رسیده و ادای سلام نمودیم، سپس

هیثم عرض کرد: یا ابا عبد اللَّه، چنین و چنان شد، و داستان را بازگو کرد. در این حال یک حالت نارضایتی در چهره آن حضرت نمایان گشت. حبیب گفت: این محمّد بن نوفل است و در آنجا حاضر بود، حضرت فرمود: حبیب! بس کن، با مردم با اخلاق و روش خودشان به نیکی معاشرت کنید و در عمل با آنان مخالفت ورزید، که هر کس را محصول کردار اوست، و روز قیامت با کسی محشور است که دوستش می داشته است. مردم را بر ضدّ خودتان و ما نشورانید، و در انبوه همین مردم داخل شوید (و خود را از آنان متمایز و جدا نسازید)، و ما را روزگاران و دولتی است که هر گاه خداوند بخواهد (و صلاح بداند) آن را خواهد آورد. در اینجا حبیب سکوت کرد و امام (ع) فرمود: حبیب! فهمیدی؟ از دستور من سرپیچی نکنید که پشیمان می شوید. گفت: هرگز از دستور شما سر پیچی نخواهم کرد.

راوی خبر ابو العبّاس ابن عقده گوید: از علی بن حسن (بن فضّال) در باره محمد بن نوفل پرسیدم گفت: از اهل کوفه است، گفتم: از چه طایفه ای؟

گفت: فکر می کنم از هواداران بنی هاشم باشد. و حبیب بن نزار بن حیّان نیز

از هواداران بنی هاشم بود، و ماجرای او با ابی حنیفه در زمانی رخ داد که دولت بنی عبّاس روی کار آمده بود و آنان نمی توانستند اسرار و عقاید آل محمد علیهم السّلام را در باره حکومت آشکار کنند.

۱۰- محمّد بن عمران بجلی گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود:

آن کس که در راه خدا برای خویشتن پند دهنده ای نگمارد، پندهای دیگران نه برای وی سودی دارد و نه نیازی از او برطرف سازد.

## مجلس چهارم پنجشنبه ۵ شوّال ۴۰۴

۱- هارون بن عمر و مجاشعی از امام صادق (ع) از پدرش از جدّش علیهم السّلام روایت کند که رسول خدا (ص) فرمود: شخص دانشمند در میان مردم نادان همچون زنده ای است در میان مردگان. و هر چیز حتّی ماهیان دریا و

گزندگان و درندگان و چهار پایان برای طالب علم و آموزش می طلبند، پس دانش بجوئید که دانش وسیله پیوند میان شما و خدا- عزّ و جلّ- است، و همانا طلب دانش بر هر مسلمانی واجب است.

۲- احمد بن عبد العزیز از امام صادق (ع) روایت کند که علی (ع) فرموده است: هر عملی که با تقوا آمیخته باشد اندک نیست، و چگونه اندک باشد چیزی که مورد قبول خداوند قرار می گیرد! (زیرا در قرآن آمده: خداوند عمل پرهیزکاران را قبول می فرماید).

۳- فروه ظفاری گوید: از سلمان- رحمه اللّه- شنیدم که می گفت:

رسول خدا (ص) فرمود: امّت من به سه گروه پراکنده خواهد گشت: گروهی که بر حقّ اند و باطل اندک چیزی از آن نکاهد، من و اهل بیت مرا دوست می دارند،

مثل آنان مثل طلای نابی است که هر چند آن را در آتش نهی و آتش را شعله ورتر سازی بر میزان خوبی و خالص شدن آن افزوده گردد. و گروهی بر باطل اند و حق اندک چیزی از آن نکاهد، من و اهل بیت مرا دشمن می دارند، مثل آنان مثل آهن است که هر چه آن را در آتش افکنی و بر آن بدمی بر بدی و ناجنسی آن افزوده گردد (و از حدّ آهن فراتر نرود). و گروهی مضطرب و متزلزل اند و بر آئین سامری هستند و لیکن نمی گویند: لا مساس «بما دست نزنید» بلکه می گویند:

لا قتال «جنگ نکنید و دست از آن بدارید»، پیشوای آنان عبد الله بن قیس اشعری است (۱).

۴- محمد بن سوید اشعری گوید: من و فطر بن خلیفه بر امام صادق (ع) وارد شدیم، امام مقداری خرما پیش ما نهاد و ما از آن خوردیم و خود حضرت چند دانه ای به فطر داد سپس باو فرمود: حدیثی که از ابی الطّفیل در باره ابدال برای من گفتی چگونه بود؟ فطر گفت: از ابی الطّفیل شنیدم که می گفت: از علی

---

۱- اشاره است به داستان جنگ صفّین و خوارج که وقتی معاویه قرآنها را بر نیزه کرد فریب خورده و گفتند: دیگر جنگ جایز نیست و باید دست بازداشت و حضرت علی (ع) را مجبور کردند که حکمیّت را بپذیرد.

امیر المؤمنین (ع) شـنیدم که می فرمود: ابدال (اولیاء و بندگان بزرگ خدا) از اهل شام، و نجباء (برگزیدگان و ارزشمندان) از اهل کوفه انـد، خداوند همگی آنان را در روزی که بدترین روزگار برای دشـمن ماست (روز ظهور قائم (ع)) گرد هم خواهد آورد. امام صادق (ع) فرمود: خدا شما را رحمت کند، بلاء و گرفتاری از ما شروع می شود سپس بشما می رسد، و آسایش نیز از ما شـروع شـده و آنگاه بشـما خواهـد رسـید، خـدا رحمت کنـد کسـی را که ما را محبوب مردم سازد، و ما را مبغوض آنان نگرداند (و آنان را از ما نراند) (۱).

۵- ابو خالـد کابلی گوید: امام باقر (ع) فرمود: چون امیر المؤمنین (ع) از کار غسل و کفن و حنوط رسول خدا (ص) فارغ شـد بمردم اجازه داد و فرمود: ده نفر ده نفر داخل شوید و بر حضرت نماز گزارید، آنان داخل شدند و خود حضرت

---

۱- مناسبت سخن امام (ع) با فرمایش امیر المؤمنین (ع) این است که چون روزگار دولت آنان مشخّص و معیّن است و علائمی دارد لـذا شـیعیان بایـد در طول غیبت یـا خـانه نشـینی امام با عامّه و مخالفین درگیر نشونـد و امامان و دیگر شـیعیان را بزحمت نینـدازیـد، مگر بطرز شایسـته ای که حق آن بزرگواران را ثـابت کنـد که سـبب محبوبیّت و گرایش مردم بآنـان شود، چنان که پاره ای از متکلمین و یاران آن حضرت چنین می کردند.

میان پیکر رسول خدا (ص) و مردم ایستاد و این آیه را خواند: إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً «خداوند و فرشتگان او بر پیامبر درود می فرستند، ای مؤمنان شما هم بر آن حضرت درود فرستید و بطور شایسته ای سلام دهید». مردم نیز همین آیه را می خواندند (و صلوات می فرستادند).

سپس آن حضرت فرمود: نماز بر رسول خدا (ص) بهمین صورت بود.

۶- حسن بن زیاد گوید: وقتی که زید بن علی بن الحسین بکوفه وارد شد (آنگاه که در روزگار دولت هشام بن عبد الملک اموی بر حکومت وقت خروج کرده بود) مطالبی در دلم خطور کرد. از این رو بسوی مکّه بیرون شدم، و از مدینه گذر نموده، خدمت امام صادق (ع) رسیدم. حضرت بیمار بود و بر تختی به پشت خوابیده و شدیدا نحیف و لاغر گشته بود. عرض کردم: میل دارم دین خود را بر شما عرضه کنم. امام بر پهلو بغلطید و نگاهی بمن انداخت و فرمود: حسن! تو را بی نیاز از این کار می دانم. سپس فرمود: بگو، گفتم: «گواهی می دهم که معبودی جز اللّه نیست، و محمّد (ص) رسول خدا است». فرمود: من نیز همین را گویم. گفتم: من بآنچه که محمد بن عبد اللّه (ص) از جانب خداوند آورده اقرار

دارم. امام سکوت نمود.

گفتم: گواهی می دهم که علی (ع) بعد از رسول خدا (ص) امام است و اطاعتش واجب، هر کس در باره وی تردید کند گمراه، و هر کس او را انکار نماید کافر باشد. امام سکوت فرمود. گفتم: گواهی می دهم که حسن و حسین علیهما السّلام بمنزلت و مقام اویند، (و یک یک امامان را نام بردم) تا رسیدم بخود آن حضرت و گفتم: گواهی می دهم که شما بمنزلت و مقام حسن و حسین و امامان پیش از خودتان هستید. فرمود: بس است، خواسته تو را دانستم، می خواهی تو را در اعتقاد باین امر بدوستی بشناسم و بر اعتقاد تو صحّه بگذارم.

گفتم: اگر مرا بدوستی بپذیری و عقائدم را صحیح بدانی البته که به خواسته خویش رسیده ام. فرمود: تو را بر این اعتقاد بدوستی پذیرفتم. گفتم:

فدایت شوم، تصمیم دارم که در همین شهر بمانم. فرمود: چرا؟ عرض کردم: اگر زید و یارانش بقدرت برسند روزگار ما از همه مردم بدتر خواهد بود، و اگر بنی امیّه پیروز شوند نیز ما چنین وضعی خواهیم داشت. امام بمن فرمود: به شهر خویش باز گرد، که هیچ آسیبی از طرفین بتو نخواهد رسید.

۷- حسین بن زید از امام صادق از پدرش علیهما السّلام روایت کند که فرمود: هر کس با زبان خود ما را بر علیه دشمنان یاری دهـد خداونـد زبان او را- در روزی که در پیشگاه عظمت خداوندیش برای حسابرسـی بازداشت شود- به حجّت و دلیل خود گویا سازد.

۸- عمر و بن ابی المقـدام از پدرش از امام حسن مجتبی (ع) روایت کند که فرمود: هر آن کس که ما را در دل دوست بدارد، و با دست و زبانش یاری دهـد، روز قیامت در جایگاهی که ما هستیم با ما خواهـد بود. و هر آن کس که ما را در دل دوسـت دارد و با زبانش یاری دهـد، یک درجه پائین تر از اوست. و هر آن کس که ما را در دل دوست بدارد ولی دست و زبان خود را از یاری ما باز دارد، نیز در بهشت خواهد بود.

۹- ابو زیـاد فقیمی از امـام صادق از پـدرش از امام سـجّاد علیهم السّـلام از رسول خـدا (ص) روایت کنـد که فرمود: مسـلمان خوب کسی است که از هر

سخنی که بکارش نیاید لب فرو بندد.

## مجلس پنجم دوشنبه ۱۷ شوّال ۴۰۴

۱- عبـد اللَّه بن محمّـد بن عقیـل بن ابی طالب چنین گویـد: که از امام زین العابـدین (ع) شـنیدم می فرمود: هیـچ مؤمنی دچار ضربان رگ و سردرد نگردد مگر بواسطه گناهش، و آنچه خدا می بخشد بیشتر است. و هر گاه آن حضرت بیماری را می دید که شفا یافته می فرمود: پاکی از گناه گوارایت باد، پس عمل خود را از سر بگیر (که گناهان گذشته ات آمرزیده شده است).

۲- عبد اللَّه بن مسعود گوید: در شبی که گروههائی از طایفه جن حضور

رسول خـدا (ص) مشـرّف شدنـد ما با آن حضـرت از مـدینه بیرون شدیم. حضـرت در محلّی از ناحیه وادی القری فرود آمد و سپس از آنجا حرکت فرمود. در بازگشت (بسوی مـدینه) آهی برآورد و فرمود: ابن مسـعود! خبر مرگم بمن داده شـده، عرض کردم: یا رسول اللّه جانشین معیّن کنید. فرمود: که را؟ گفتم: ابو بکر را. حضرت لختی راه رفت و باز آهی کشید و فرمود: ابن مسـعود! خـبر مرگم بمن داده شـده، عرض کردم: جانشـین معیّن کنیـد. فرمود: که را؟ عرض کردم: عمر را. حضـرت لحظه ای سکوت کرد و لختی براه خود ادامه داد، باز آهی کشـید و فرمود: ابن مسـعود! خبر مرگم بمن داده شده. عرض کردم: جانشین معیّن کنید. فرمود: که را؟ عرض کردم: عثمان را. باز لحظه ای سکوت نمود و لختی راه رفت و فرمود:

ابن مسـعود! خبر مرگم بمن داده شده. عرض کردم: جانشـین معیّن کنید. فرمود، چه کسی را؟ عرض کردم: علیّ بن ابی طالب را، حضـرت آهی کشـید سـپس فرمود: سوگنـد بآن کس که جانم بـدست قدرت اوست اگر از وی اطاعت کنند همگی دسـته جمعی داخل بهشت گردند.

۳- عبد اللّه بن عبّاس گوید: چون زمان رحلت رسول خدا (ص) فرا رسید

گروهی که عمر بن خطّاب نیز در میان آنان بود در خانه حضور داشتند، رسول خدا (ص) فرمود: بیائید نامه ای برای شما بنویسم تا هرگز پس از آن گمراه نشوید. عمر گفت: چیزی نیاورید که درد بر او غلبه کرده، و قرآن نزد شما هست، و کتاب خدا ما را کافی است. میان اهل خانه اختلاف افتاد و به مخاصمه پرداختند، عدّه ای می گفتند برخیزید (کاغذ بیاورید) تا رسول خدا برایتان بنویسد، و عدّه ای دیگر سخن عمر را می گفتند. چون سر و صدا بلند شد و اختلاف بالا گرفت رسول خدا (ص) فرمود: از نزد من برخیزید (و مرا تنها بگذارید).

عبید اللَّه بن عبد اللَّه بن عتبه گوید: ابن عبّاس همیشه می گفت: تمام مصیبت ها از همان وقتی آغاز شد که با اختلاف و شلوغ کاری خود مانع از آن شدند که رسول خدا (ص) آن نوشته را بر ایمان بنویسد.

۴- عائشه گوید: از رسول خدا (ص) شنیدم می فرمود: من در کنار

حوض کوثر افرادی از شما را که بر من وارد می شوند می بینم، و همانا مردانی از دسترسی بمن ممنوع شوند. من گویم: پروردگار را یارانم، یارانم، خطاب رسد: تو نمی دانی که اینان پس از تو چه کردند! اینان مرتّب به آئین اعقاب و پیشینیان خود بازگشتند (و از دین و آئین تو دست برداشتند).

۵- شقیق گوید: عبد الرّحمن بن عوف بر امّ سلمه همسر رسول خدا (ص) وارد شد و گفت: مادر جان می ترسم دارائی بسیار مرا هلاک سازد، و من از همه قریش داراترم! امّ سلمه گفت: پسرم انفاق کن، که من از رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود: پاره ای از یارانم پس از آنکه از آنان جدا شدم هرگز مرا نبینند. عبد الرّحمن از نزد امّ سلمه بیرون رفت و در راه با عمر بن خطّاب برخورد نمود و آنچه امّ سلمه گفته بود برای او باز گفت. عمر با شتاب بنزد امّ سلمه آمد و گفت: مادرم من هم از آنانم؟ گفت: نمی دانم، و پس از تو نیز احدی را تبرئه نمی کنم (۱).

---

۱- در نهایه ابن اثیر «لن ابلی» آمده، یعنی: و پس از تو دیگر به کسی این خبر را باز نگویم.

۶- احمد بن سلیمان قمّی کوفی گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود: پاره ای از پیامبران به عطش گرفتار می آمدند تا از تشنگی می مردند، و عدّه ای از آنان به برهنگی دچار می گشتند تا از برهنگی می مردند، و گروهی دیگر به امراض و بیماری مبتلا می شدند تا هلاک و تلف می گشتند، و پاره ای دیگر نزد قوم خود آمده، آنان را به اطاعت خدا فرمان می دادند و بسوی توحید الهی دعوت می نمودند و با این حال قوت یک شب نداشتند که سدّ جوعی کنند (یا اینکه قومشان آنان را یک شب مهلت نمی دادند) و دست از آنان بر نمی داشتند که سخن آنها تمام شود و گوش به ندایشان نمی دادند تا اینکه دست به کشتار آنها می زدند. و راستی که خدای متعال بندگان خود را باندازه قدر و منزلتی که نزد او دارند مورد ابتلاء و امتحان قرار می دهد.

۷- سماعه بن مهران گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود: آن

کسی که خداوند در قرآن در باره او فرموده: «در کتاب، اسماعیل را بیاد آر که صادق الوعد و پیامبر و رسول بود» (۱) (پیامبری بود که) خداوند قومش را بر وی مسلّط کرد که صورت او را خراشیدند و پوست از سرش کندند، سپس خداوند فرشته ای را نزد او فرستاد و باو گفت: پروردگار عالمیان بتو سلام می رساند و می فرماید:

من آنچه را که قوم تو بر سرت آوردند دیدم، بنا بر این هر چه دلت می خواهد از من بخواه، عرض کرد: ای پروردگار عالمیان من به حسین بن علیّ بن ابی طالب تأسّی می کنم و می خواهم چون او گرفتار آیم. امام صادق (ع) فرمود: و این شخص اسماعیل بن ابراهیم علیهما السّلام نبود (بلکه پیامبر دیگری بود بنام اسماعیل صادق الوعد).

۸- عبد اللّه بن محمّد بن سلیمان هاشمی از پدرش از جدّش از حضرت زینب دخت گرامی علی علیه السّلام روایت کند که فرمود: چون ابو بکر بر آن شد که فاطمه علیهما السّلام را از فدک و عوالی ممنوع و محروم سازد (و کار از کار گذشت)، و فاطمه (ع) از اینکه ابو بکر فدک را باز پس دهد ناامید گشت، بسوی قبر پدرش رسول خدا (ص) رفت و خود را بر وی قبر انداخت و از اعمالی که آن قوم

---

۱- مریم: ۵۴.

در حقّ وی انجام داده بودنـد بآن حضـرت شـکوه نمود، و آنقدر گریست تا تربت قبر شـریف با اشـکهای حضـرتش تر شد، و زاری و شـیون سـر داد، و در پایـان آن همه شـیون عرضه داشت: همانا پس از تو خبرها و غوغائی بپا شـد که اگر تو بودی این همه گرفتاری و دشواری رخ نمی داد.

مـا بماننـد زمینی که از بـاران محروم بمانـد تو را از دست داده ایم، و در قوم تو اختلال پدیـد آمـده و شاهـد باش که دست از ایمـان شسـته انـد. جبرئیـل پیوسـته با آوردن آیات مونس ما بود. و تو از ما پنهان شـدی و با رفتن تو تمام خیرات از ما پوشـیده گشت. تو مـاه درخشـان و نور پرفروغی بودی که از تو کسب نور می شـد، و از جـانب خـدای بـا عزّت کتـاب بر تو نـازل می گشت. پس از پیامبر مردانی با چهره های درهم و خشن با ما روبرو شدند و به ما توهین و اسـتخفاف نمودند، و تمام خیرات به تـاراج رفته است. آن کس که بمـا خـانواده سـتم روا داشـته بزودی خواهـد دانست که روز قیامت به چه سـرانجام شومی دچار خواهد شد. ما با مصائبی روبرو شدیم که هیچ کس از مخلوقات چه عرب و چه عجم بدان گرفتار نیامده است.

ما تا زنده ایم و تا چشمانمان باقی است در سوگند فقدان تو می گوییم و از دیدگانمان سرشک غم میباریم.

۹- آدم بن عیینه گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود: بسا اندک صبری که شادی درازی بیادگار گذارد، و بسا اندک لذّتی که اندوه طولانی ببار آورد.

۱۰- جابر بن یزید گوید بامام باقر (ع) عرض کردم: هر گاه حدیثی برایم باز گفتی سندش را نیز بیان فرما. امام (ع) فرمود: پدرم از جدّم از رسول خدا (ص) از جبرئیل (ع) از خدا- عزّ و جلّ- برای من حدیث گفته است، و هر حدیثی که برایت گویم با این سند خواهد بود. و فرمود: جابر! همانا اگر یک حدیث از شخص راستگو و مورد اطمینان فراگیری برای تو از دنیا و آنچه که در آنست بهتر است.

۱۱- موسی بن بکر گوید: شخصی که خودش از امام صادق (ع) شنیده بود برایم گفت که آن حضرت فرمود: آن کس که بدون بینش و آگاهی عملی انجام

می دهد چون کسـی است که در بیابانی هموار با دیدن سرابی به جستجوی آب می رود، که در این صورت سرعت حرکت او جز دوری از مقصدش نیفزاید.

## مجلس ششم چهارشنبه ۱۹ شوّال ۴۰۴

۱- ابو حمزه ثمالی- رحمه اللَّه- گویـد: روزی امام زین العابـدین (ع) به یاران خود فرمود: برادران من! شـما را به خانه آخرت سفـارش می کنم نه به خـانه دنیـا، چرا که خـود بر دنیـا حریص بـوده و بـدان چنـگ آویخته ایـد. مگر فرمـایش عیسـی (ع) به حواریّون به گوش شـما نرسـیده که: دنیـا بمنزله یـک پـل است، پس از آن عبور کنیـد و به آبادانی آن سـرگرم مشویـد. و نیز فرموده: کدامیک از شما بر روی موج دریا خانه می سازد؟ خانه دنیا نیز چنین است، آن را قرارگاه خود میگیرید.

۲- عبد الرّحمن بن ابی لیلی از حسین علی بن ابی طالب علیهما السّلام روایت کند که رسول خدا (ص) فرموده است: پیوسته با دوستی ما اهل بیت همراه باشید، که هر کس با دوستی ما با خدا روبرو شود به شفاعت ما داخل بهشت گردد. سوگند به آن کس که جانم بدست قدرت اوست هیچ بنده ای از عمل خود بهره مند نشود مگر با شناخت حقّ ما.

۳- ابن ابی عمیر از جمعی از راویان از امام صادق (ع) روایت کرده که آن حضرت فرمود: مروّت و جوانمردی بر دو گونه است: مروّت در حضر، و مروّت در سفر. مروّت در حضرت عبارت است از: تلاوت قرآن، حضور در مساجد، همنشینی با نیکان، و دقّت و باریک بینی در فقه. و مروّت در سفر عبارت است از: خوب خرج کردن، شوخی کردن بگونه ای که نافرمانی خدا در آن نباشد، کمتر مخالفت کردن با رأی همراه، و بدگوئی نکردن از آنان بدان هنگام که از هم جدا می شوید.

۴- عبد الرّحمن بن ابی لیلی از امام حسین (ع) روایت کند که رسول خدا (ص) به انس فرمود: انس! سیّد و سرور عرب را بخوان که نزد من بیاید، عرضکرد: یا رسول اللَّه مگر شما سیّد و سرور عرب نیستید؟ فرمود: من سرور فرزندان آدم هستم، و علی سرور و سالار عرب است. انس علی را بخواند، چون حضرت آمد پیامبر (ص) فرمود: انس! گروه انصار را بنزد من بخوان، چون خدمت رسول خدا (ص) رسیدند فرمود: گروه انصار این علی سرور و سالار عرب است، پس بپاس دوستی من دوستش دارید، و بخاطر گرامی بودن وی نزد من گرامیش بدارید، که آنچه بشما گفتم چیزی است که جبرئیل (ع) مرا از جانب خدا بدان مأمور ساخته است.

۵- ابو خالد کابلی گوید: امام سجّاد (ع) بمن فرمود: ابا خالد! براستی فتنه ها و آشوبهائی همچون پاره های شب تار (فتنه هائی کور که منشأ و مقصد روشنی ندارد) بوقوع خواهد پیوست، که جز آن کس که خداوند از او عهد و پیمان گرفته احدی از آنها نجات نیابد. آنان چراغهای هدایت و چشمه سارهای

دانش اند، خداوند از هر آشوب سیاه و تاریکی نجاتشان بخشد. گویا صاحب شما (مهدی موعود) را می بینم که بر فراز شهر نجف پشت شهر کوفه (۱) بر آمده و خود را آشکار نموده و در میان سیصد و اندی مرد که جبرئیل از طرف راست و میکائیل در سمت چپ و اسرافیل در پیش روی اویند، و پرچم رسول خدا (ص) را بدست گرفته و آن را گشوده است، آن پرچم را بر هیچ قومی فرود نیاورد مگر اینکه خدا- عزّ و جلّ- آنان را هلاک گرداند.

۶- عبد اللَّه بن عبّاس گوید: در ایّام بیماری رسول خدا (ص) که به رحلت حضرتش انجامید علیّ بن ابی طالب و عبّاس بن عبد المطّلب و فضل بن عبّاس بر آن حضرت داخل شدند و گفتند: یا رسول اللَّه، مردان و زنان انصار در مسجد گرد آمده و همگی بر شما گریه می کنند. فرمود: از برای چه می گریند؟

گفتند: از مرگ شما، فرمود: دست خود را بمن دهید (تا بکمک شما از جای برخیزم). حضرت با پتوئی که بخود پیچیده و دستمالی که به سر مبارک بسته بود

---

۱- کوفان: موضعان أحدهما اسم للکوفه و الآخر قریه بهراه، و المراد هنا الاول.

از منزل بیرون آمد تا بمسجد رفت و بر فراز منبر برآمد. حمد و ثنای الهی بجای آورد، سپس فرمود: «امّا بعد، ای مردم، چرا از مرگ پیامبرتان نگرانید و بنظرتان ناگوار است؟ مگر خبر مرگ من بشما نرسیده و نمی دانید که خودتان هم خواهید مرد؟

اگر حتّی یکنفر پیش از من روزگاری دراز و مدام زیسته بود و سپس مرگش فرا رسیده بود من نیز در میان شما از عمری دراز و طولانی برخوردار می بودم. آگاه باشید که من بزودی خواهم مرد و بدیدار پروردگارم خواهم شتافت، و همانا در میان شما چیزی بیادگار گذارده ام که اگر بدان چنگ زنید هرگز گمراه نگردید، که همان کتاب خدای متعال است که در میان شماست، و روز و شب آن را می خوانید. پس (در بدست آوردن جاه و مقام) بر یک دیگر پیشی نجوئید، و نسبت به هم حسد نورزید، و با هم به دشمنی و کینه توزی برنخیزید، و همان گونه که خداوند شما را امر فرموده با هم برادر باشید. و همانا عترت خودم اهل بیتم را در میان شما بیادگار گذارده ام، و شما را اکیدا بدیشان سفارش می کنم، و نیز شما را باین گروه انصار سفارش می کنم، و شما رنج و زحمتی را که اینان متحمّل شدند- و بر خدا و رسول او و مؤمنین پوشیده نیست- بخوبی می دانید، آیا شهرهای خود را بر شما نگشوده و شما را بدیار خود راه ندادند؟ و ثمره های زندگانی خویش را با شما قسمت ننمودند؟ آیا- با اینکه خودشان بشدّت نیازمند بودند- شما را بر خود مقدّم نداشتند؟ بنا بر این هر کدام از شما زمامدار امری که

سود و زیانی برای کسی داشته باشد شود باید که نیکی را از نیکان انصار بپذیرد، و از خطای بدان آنها چشم پوشی و گذشت کند» و این آخرین مجلسی بود که پیامبر (ص) شرکت نمود تا اینکه بدیدار خداوند شتافت.

۷- عبید اللّه بن احمد ربعی گوید: ابن عبّاس در میان سخنرانی خود برای مردم بصره رو بآنان نموده گفت: ای امّتی که در دین خود گیج و سرگردان شده اید، توجّه کنید، اگر آن کس را که خدا مقدّم داشته بود پیش انداخته، و آن کس را که خداوند واپس زده عقب می راندید، و وراثت و ولایت را در همان جایگاهی که خداوند قرار داده می نهادید، هیچ نقصانی در تربیت آنچه خداوند مقرّر فرموده بود پدید نمی آمد (هیچ کس از حقّ خود محروم نمی ماند) و دوستی از دوستان خدا فقیر و تهیدست نمی گشت، و دو نفر در حکم خدا با هم اختلاف نمی کردند، و هرگز افراد امّت در باره چیزی از کتاب خدا با هم درگیر نمی شدند پس بچشید و بال این تفریط و کوتاهی خود را که بدست خویش انجام داده اید، «و بزودی آنان که ستم کردند خواهند دانست که بکدامین سرانجامی دچار خواهند شد».

۸- ربیع بن منـذر از پـدرش روایت کرده که گفت: از امـام حسن مجتبی (ع) شـنیدم که می فرمود: راسـتی که ابو بکر و عمر تمـام توجّه خود را در این امر (خلافت) بکـار بردنـد (و آن را از دست مـا ربودنـد) و حال آنکه تمامی اختیارات آن از آن ما است. پس بدون دخالت دادن ما آن را بدست گرفتند و برای ما سهمی مانند سهم جدّه (که در نظر ابی بکر بخلاف نص قرآن اصلا سهمی ندارد) قرار دادند. هان بخدا سوگند در آن روزی که مردم شفاعت ما طلبند آنان شدیدا درگیر نجات خود از غم و اندوهی هستند که آنان را احاطه کرده است.

۹- مروان بن عثمان گوید: چون مردم با ابی بکر بیعت کردند، علی (ع) و زبیر و مقداد داخل منزل حضرت فاطمه (ع) شدند و از بیرون آمـدن خودداری نمودنـد. عمر بن خطّاب گفت: خـانه را بروی آنـان آتش زنیـد. در این هنگام زبیر شمشـیر بدست بیرون شـد، ابو بکر گفت: این سگ را بگیرید، مهاجمان باو حمله آوردند، پای زبیر لغزید و بزمین خورد و شمشـیر از دسـتش افتاد،

ابو بکر گفت: شمشیر او را به سنگ بزنید، و آن را به سنگ کوبیدند تا شکست.

علیّ بن ابی طالب (ع) از منزل بسوی دهات نجد بیرون شد و در راه با ثابت بن قیس بن شمّاس برخورد نمود. ثابت گفت: ای ابا الحسن چه شده؟ فرمود:

می خواهند خانه ام را بر من آتش بزنند و ابو بکر بر فراز منبر نشسته و مشغول بیعت گرفتن از مردم است، و نه از این حمله ها جلوگیری می کند و نه محکوم می نماید.

ثابت گفت: هرگز دست از تو برندارم تا در راه دفاع از تو کشته شوم.

پس با هم بمدینه باز گشتند، چون بمنزل رسیدند، دیدند فاطمه (ع) کنار درب ایستاده و خانه از مهاجمین خالی شده است و آن حضرت صدا می زند: هرگز قومی را زشت برخوردتر از شما سراغ ندارم، شما پیکر رسول خدا (ص) را نزد ما رها ساخته و میان خود مصمّم شدید که حکومت را تنها از آن خود بدارید و ما را به امارات نگمارید، و هیچ از ما در این باره نظر خواهی نکردید، و بسر ما آوردید آنچه آوردید، و هیچ حقّی برای ما در نظر نگرفتید!.

۱۰- عثمان بن عفّان گوید: من آخرین نفر بودم که از عمر بن خطّاب جدا شدم، من در حالی که سر او بدامن فرزندش عبد اللَّه بود بر او وارد شدم، عمر

بسیار ملول و رنجور بنظر می رسید، و به پسرش گفت: گونه ام را بر زمین بگذار، و عبد اللّه این کار را نکرد، عمر گفت: بی مادر! گونه ام را بزمین بگذار، عبد اللّه صورت او را بر زمین گذارد، و عمر پیوسته می گفت: وای بر من، وای بر من اگر آمرزیده نشوم. و پیوسته این سخن را تکرار می کرد تا جان سپرد.

۱۱- جمیل بن درّاج از امام صادق (ع) روایت کند که رسول خدا (ص) فرموده است: خوشا بحال آن کس که شهوت و خوشی حاضر و آماده ای را بخاطر نوید نادیده ای ترک نماید.

۱۲- زراره بن اعین گوید: امام باقر (ع) بمن فرمود: زراره! از کسانی که در دین قیاس روا دارند پرهیز کن، چون دانستن آنچه را که بدان مکلّفند رها ساخته و خود را نسبت بآنچه که تکلیفی بدان ندارند به رنج و زحمت افکنده اند.

آنان اخبار را تأویل می کنند و بر خدا- عزّ و جلّ- دروغ می بندند. گویا مردی از آنان را می بینم (که از شدّت گیجی و سردرگمی) از هر سو آوایش دهند از سوئی دیگر بدنبال آن رود. راستی که آنان هم در زمین و هم در دین حیران و سرگردان

۱۳- ابن ابی عمیر از گروهی از راویـان از امـام صـادق (ع) روایت کنـد که فرمود: خداونـد آنان را که به قیاس عمل می کنند بلعنت خود گرفتـار سازد، چه آنان سـخن خـدا و سـنّت رسول او را دگرگون نموده، و راسـتگویان در دین خـدا- عزّ و جلّ را متّهم ساخته اند (۱).

۱۴- محمّـد بن نضـر بن قرواش گویـد: امام صادق (ع) فرمود: آدم دیندار اندیشه می کند و در نتیجه آرامش و وقار بر او غلبه می نمایـد، خضوع و دلشکسـتگی می کنـد و به تواضع و فروتنی می گراید، قناعت می ورزد پس بی نیاز می گردد و بآنچه به وی داده شده خشـنود می شود، به عزلت و کناره گیری رو کند و نتیجه از شـرور همنوعان (یا از اندوههای وارده) محفوظ می ماند، و شهوات و بی بندوباری را ترک گوید پس آزاد می گردد، و پای بند دنیا را از پای خود واکند و در نتیجه از شرور آن احتراز جویـد یا به سرخوشـی و لـذّتهای واقعی آن دست یابـد، و حسـد را بـدور اندازد پس دوستی او آشـکار گردد، و هرگز دیگران را نترساند (احتمال ضرری از جانب او نمی رود تا موجب هراسی گردد) و نتیجه از احدی

---

۱- زیرا با این عمل دین را ناقص و اتمام و اکمال آن را معتقدند خدا بعهده ایشان گذاشته.

هم بیم نمی دارد، و نزد مردم مرتکب گناهی نمی شود پس از جانب آنان سالم بمانـد، همه چیز خود را می بخشد پس به همه چیز دست می یابـد و کمـال فضـل را بیابـد، و عـافیت و سـلامتی همه چیز را می بینـد بنـا بر این کارش به نـدامت نکشـد و از پشیمانی در امان باشد.

۱۵- ابو بصـیر گوید: امام باقر (ع) فرمود: چون وفات رسول خدا (ص) فرا رسـید جبرئیل (ع) بر آن حضرت نازل شد و گفت: یـا رسول اللَّه، دوست داری بـدنیا باز گردی؟ فرمود: نه، من رسالت و پیام و پروردگار خویش را ابلاغ نموده و تکلیف خود را بانجـام رسانـده ام. دوبـاره جبرئیل گفت: یا رسول اللَّه، دوست داری بـدنیا باز گردی؟ فرمود: نه، بلکه مشـتاق رسـیدن به رفیق اعلی (بهشت برین) هسـتم. سـپس پیامبر (ص) به مسـلمانانی که در اطراف حضـرتش گرد آمده بودند فرمود: مردم! نه پیامبری پس از من خواهد بود، و نه سنّتی پس از سنّت من.

پس هر کس دعوی پیامبری کنـد و بـدعتی گـذارد، ادّعا و بـدعت او در آتش خواهـد بود، و هر کس چنین ادّعائی کند او را بکشید، و او و هر کس که از او پیروی کند همگی در دوزخ خواهند بود. ای مردم قصاص را زنده نگهداری، و حقّ را

زنده کنید، و پراکنده نشوید، و براستی تسلیم حقّ باشید تا سالم بمانید، «خداوند با قلم تقدیر چنین نگاشته که من و رسولانم هر آینه غلبه خواهیم کرد، براستی که خداوند توانا و چیره است».

۱۶- محمّد بن هلال مذحجی به اسحاق فرزند امام صادق (ع) گفت:

پدرت بمن فرمود: هر گاه حاجتی پیدا کردی بامدادان بطلب آن بیرون شو، زیرا که ارزاق و روزی ها پیش از طلوع آفتاب تقسیم می گردد، و خدای متعال در ساعات نخستین روز برای این امّت برکت نهاده است، و بامدادان صدقه پرداز که هرگز تیر بلاء و گرفتاری از صدقه در نگذرد از صدقه در نگذرد و به صاحب آن نرسد.

## مجلس هفتم شنبه ۲۲ شوّال ۴۰۴

۱- صالح بن یزید گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود: دلهای خود را وارسی کنید و اگر دیدید که خداوند آن را از اضطراب و دهشت نسبت

بکارهای خویش پاکیزه ساخته آنگه هر چه خواستید از خداوند طلب کنید (که به شما داده خواهد شد).

۲- حارث بن ثعلبه گوید: موسم ماه ذی الحجّه یا شاید پیش از آن بود که دو مرد بر ما وارد شدند و قصد داشتند و به مکّه و مدینه بروند و دیدند که گروهی از مردم همگی بسوی مکّه روانند. حارث گوید: آن دو نفر گفتند: ما هم با آن مردم بسوی مکّه روان شدیم، در راه به سوارانی بر خوردیم که مردم در میان آنان بود که گویا رئیس ایشان بود، وی از جمعیّت کناره گرفت و به ما گفت: حتما عراقی هستید؟ گفتیم: بلی عراقی هستیم، گفت: لا بد کوفی هستید؟ گفتیم:

آری کوفی هستیم، گفت: از کدام قبیله اید؟ گفتیم: از بنی کنانه، گفت: از کدام تیره؟ گفتیم: از بنی مالک بن کنانه، گفت: مرحبا، خوش آمدید شما را به تمام کتابهای آسمانی و پیامبران مرسل سوگند آیا از علیّ بن ابی طالب شنیده اید که از من شدیدا بد گوئی کند یا بگوید: او دشمن من است و بجنگ من خواهد پرداخت؟ گفتیم: تو که هستی؟ گفت: سعد بن ابی وقّاص، گفتیم: نه، و لیکن

شنیدیم، می گفت: از فتنه و آشوب أخینس (کسی که بالای بینی او عقب رفته و وسطش بر آمده) بپرهیزید، گفت: خنیس ها بسیارند، آیا شنیدید که نامم را ببرد؟

گفتیم: نه، گفت: اللّه اکبر، اللّه اکبر، حقّا اگر من پس از آنکه چهار مطلب از رسول خدا (ص) در باره او شنیدم با وی به جنگ پردازم گمراه شده ام و از راه یافتگان نیستم، آن چهار چیزی که اگر یکی از آنها برای من بود نزد من بهتر بود از دنیا و ما فیها که به اندازه عمر دراز نوح در آن زندگی کنم. گفتیم: آنها را برای ما بازگو، گفت: من نیز به همین جهت از آنها یاد کردم. رسول خدا (ص) ابو بکر را فرستاد تا آیه برائت (۱) را بر مشرکین بخواند. چون شب یا پاسی از آن را پشت سر سپرد علیّ بن ابی طالب را بسوی او فرستاد و فرمود: برائت را از وی بستان و به من رسول خدا (ص) باز گرداند، چون ابو بکر نزد آن حضرت آمد گریست و گفت: یا برگردان، امیر المؤمنین به سوی او روان شد و برائت را از وی گرفت و به حضور رسول خدا (ص) باز گرداند، چون ابو بکر نزد آن حضرت آمد گریست و گفت: یا رسول اللّه آیا خلافی از من سر زده یا آیه ای در باره ام نازل گشته است؟ رسول خدا (ص) فرمود: آیه ای در باره تو نازل نشده لیکن جبرئیل (ع) از جانب خدا

---

۱- آیات نخستین سوره مبارکه توبه است.

- عزّ و جلّ- نزد من آمـده، گفت: «هيـچ كس از جانب تو نمى تواند پيامى برساند جز خودت يا مردى كه بمنزله تو باشد»، و على از من است و من از على هستم، هيچ كس جز على از جانب من پيام نرساند و مطلبى ادا نكند.

گفتيم: مطلب دوّم؟ گفت: مـا و آل على و آل ابى بكر و آل عمر و عموهـاى آن حضـرت همگى در مسـجد بوديم، شـبى در ميان ما نـدا داده شـد همگى جز خاندان رسول اللَّه و خاندان على از مسـجد خارج شويد. همه ما در حالى كه بار و بنه را جمع كرده و با خود مى كشـيديم از مسـجد بيرون شديم، چون صبح شد حمزه عموى آن حضرت نزد او رفته، عرض كرد: يا رسول اللّه آيـا هم مـا در حـالى كه عموهـا و سالخوردگـان خانـدان توايم بيرون نموده، و اين نوجوان را سـر جاى خود باقى داشتى؟ رسول خـدا (ص) فرمود: به اختيار خود به بيرون راندن شـما و جاى دادن او اقدام نكردم، ليكن خدا- عزّ و جلّ- مرا بدين كار فرمان داده است.

گفتيم: مطلب سوّم؟ گفت: رسول خـدا (ص) در جنـگ خيـبر ابو بكر را بـا پرچم خود بسوى قلعه خيبر فرسـتاد، وى بـا همـان پرچم بـازگشت، سـپس عمر را فرسـتاد، وى همچنان بازگشت، رسول خـدا (ص) خشـمگين شـد و فرمود: فردا صـبح پرچم را بـدست مردى خـواهم سـپرد كه هم خـدا و رسـولش او را دوست دارنـد و هم او خـدا و رسولش را دوست مى دارد، او مردى است كه پياپى بر دشمن هجوم آورد

و هرگز از میدان کارزار نگریزد، و باز نخواهد گشت تا خدا فتح و پیروزی را به دست او عملی سازد. چون صبح شد همگی ما نیمه خیز بر سر زانو نشستیم و منتظر بودیم تا شاید یکی از ما را فرا خواند ولی آن حضرت هیچ یک از ما را نخواند، فقط صدا زد علیّ بن ابی طالبی کجاست؟ علی را در حالی که چشم او درد می کرد.

آوردند. پیامبر (ص) آب دهان خود در چشم وی ریخت و پرچم را باو داد، و خداوند به دست او خیبر را گشود.

گفتیم: مطلب چهارم؟ گفت: رسول خدا (ص) برای غزوه تبوک از مدینه بیرون رفت و علی را بعنوان جانشین خود بر مردم گماشت، قریش بر او حسد بردند و گفتند: پیامبر چون خوش نداشته علی را همراه خود ببرد او را جایگزین خود قرار داده است. علی از پی پیامبر براه افتاد تا بآن حضرت رسید و رکاب شتر سواری حضرتش را گرفت و گفت: من هم با شما می آیم، پیامبر (ص) فرمود:

چکار داری؟ او گریست و گفت: قریش چنین می پندارند که چون شما مرا دوست نداشته و همراهی مرا خوش ندارید مرا جانشین خود در شهر قرار داده اید.

رسول خدا (ص) به جارچی خود فرمود در میان مردم ندا دهد و سخنی را که آن حضرت می گوید بمردم برساند، سپس فرمود: مگر جملگی شما شخصی مخصوص و نزدیک به خودتان ندارید؟ گفتند: چرا، فرمود: براستی که علیّ بن ابی طالب از میان خاندان من شخص ویژه من و محبوب قلب من است. سپس رو

به علی امیر المؤمنین کرده، فرمود: آیا نمی پسندی که منزلت تو نسبت بمن مانند منزلت هارون نسبت به موسی باشد با این فرق که پس از من پیامبری نخواهد بود؟

علی گفت: از خدا و رسولش راضی و خشنودم.

سپس سعد گفت: این چهار منقبت، و اگر مایل باشید منقبت پنجمی هم به شما باز گویم، گفتیم: البته که می خواهیم. گفت: در حجّه الوداع با رسول خدا (ص) بودیم، در راه بازگشت از مکّه در غدیر خم فرود آمد و به جارچی خود فرمود جار زند: هر کس که من مولاـ و صاحب اختیار اویم این علی نیز مولای اوست، پروردگارا دوست او را دوست بدار، و دشمن او را دشمن باش، یار او را یاری نما، و از آن کس که یاور او نیست یاری خود دریغ دار.

۳- حبّه عرنی، گوید: یک سال پیش از آنکه عثمان بن عفان کشته شود از حذیفه بن الیمان شنیدم می گفت: گویا می بینم که گروهی مادر شما حمیرا (عائشه) را بر شتر سوار نموده و پیش می رانند، و شما هم اطراف و جوانب آن شتر را گرفته اید، و قبیله ازد- که خدا بدوزخشان برد- با او هستند، و بنو ضبّه-

که خدا قدمهایشان را بشکند- یاران اویند. چون روز جنگ جمل فرا رسید و مردم به کارزار پرداختند، جارچی امیر المؤمنین (ع) صدا زد: (امام می فرماید) هیچ یک از شما شروع به جنگ نکند تا من به شما فرمان دهم. گوید: دشمن به طرف ما تیراندازی کرد، ما گفتیم: ای امیر مؤمنان ما را هدف تیر ساخته اند، فرمود: دست نگه دارید، دوباره به ما تیر اندازی کردند و تنی چند از ما کشتند، عرض کردیم: ای امیر مؤمنان ما را کشتند، حضرت فرمود:

احملوا علی برکه اللَّه

با پشتیبانی و برکت خدا حمله برید. ما دست به حمله زدیم، نیزه هائی بود که در بدن یک دیگر فرو می بردیم تا جایی که اگر کسی راه می رفت بر روی نیزه پا می گذاشت، سپس جارچی علی (ع) صدا زد: علیکم بالسّیوف با شمشیر حمله برید، ما چنان با شمشیر بر کلاه خودشان میکوفتیم که تیزی شمشیرمان کند میگشت سپس جارچی امیر المؤمنین (ع) صدا زد: «علیکم بالاقدام» پاهایشان را بزنید و قدم هایشان را بشکنید. گوید: هیچ روزی بیشتر از آن روز ندیدیم که ساقهای پا قطع شده باشد، و من یاد سخن حذیفه افتادم که گفت: «یاران او بنی ضبّه اند و گفت: خدا قدم هایشان را بشکند» و دانستم که دعایش مستجاب شده است. سپس جارچی امیر المؤمنین (ع) صدا زد: «علیکم بالبعیر فانّه شیطان»

کار شتر را تمام کنید که آن شیطانی است، و مردی با نیزه اش بآن زد، و دیگری یکی از دستهایش را انداخت و شتر بزمین نشست و نعره ای کشید، و عائشه فریاد بلندی بر آورد و همه مردم از اطرافش گریختند، جارچی امیر المؤمنین (ع) صدا زد: زخمی ها را نکشید، و فراریان را دنبال نکنید، و هر کس به خانه رفت و در بر روی خود بست در امان است، و هر کس اسلحه خود را زمین گذارد در امان است.

۴- محمّد بن شریح گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود:

خداوند ولایت ما را واجب ساخته و دوستی ما را واجب و لازم شمرده است، بخدا سوگند ما به دلخواه خود سخن نگوئیم، و به رأی شخصی خود عمل نکنیم، و جز آنچه را پروردگار ما عزّ و جلّ فرموده بر زبان نرانیم.

۵- انس بن مالك گوید: رسول خدا (ص) فرمود: ای انس همیشه با وضو باش که خدا عمرت را دراز کند، و اگر توانستی در طول شبانه روز با وضو

باشـی این کـار را بکن، زیرا اگر بـا وضو بمیری شـهید محسوب شوی، و نمـاز ظهر را (که بیشتر در اوقـات گرم روز است سـر وقت) بجای آر که آن نماز اوّابین و کسانی است که پیوسـته به پیشـگاه پروردگار رو آورده و توبه می کننـد، و نماز مسـتحبی فراوان بجای آر که در این صورت فرشـتگان حافظ اعمال، تو را دوست می دارند، و با هر کس برخوردی سلام کن تا خدا بر حسـنات و افعال پسـندیده ات بیفزایـد، و چون داخل خانه ات شـدی سـلام کن تا خـدا برکتت را افزون کنـد، و سالخوردگان مسـلمین را احترام کن و بر کودکانشان رحم آور تا من و تو این طور با هم در روز قیامت وارد شویم- و حضـرت دو انگشـت سبّابه و انگشت بزرگ دست خود را جفت کردند-.

۶- مطر اسکاف گوید: رسول خدا (ص) فرمود: راستی که برادر و وزیر و جانشین من در میان خاندانم و بهترین کسی که پس از خودم بیادگار می گذارم که دین مرا ادا کند، و وعده های مرا به انجام رساند علیّ بن ابی طالب است.

۷- سالم بن ابی جعد گوید: از جابر بن عبد اللّه انصاری در حالی که از کثرت پیری ابروان او روی چشمانش افتاده بود سؤال شد و به او گفته شد:

شمّه ای از شخصیّت علی (ع) برای ما بازگو، وی با دست خود ابروانش را بالا- زد و گفت: او بهترین آفریدگان است، جز منافق دشمنی ندارد، و جز کافر در باره وی شکّ و تردید نورزد.

۸- ابن مخرمه کندی گوید: روزی عمر بن خطّاب بیرون شد و گذارش به مجلسی افتاد که علی بن ابی طالب (ع) و عثمان و عبد الرّحمن و طلحه و زبیر در آن بودند، عمر گفت: بنظر می رسد هر کدام از شما برای خلافت پس از من با خود سخن دارد؟ زبیر گفت: آری هر کدام ما جهت خلافت پس از تو با خود سخن دارد و خویش را اهل آن می داند، تو چه انکاری داری؟ عمر گفت: نظر خودم را برای شما نگویم؟ آنان سکوت کردند، عمر گفت: شما را از (وضع و سرنوشت) خودتان خبر ندهم؟ آنان سکوت کردند، زبیر باو گفت: بگو هر چند ما ساکتیم.

عمر گفت: امّا تو ای زبیر در حال خشنودی مؤمن و در حال خشم کافری، یک روز شیطان و روز دیگر انسانی، بگو ببینم آیا آن روزی که تو شیطانی چه کسی خلیفه خواهد بود؟ و امّا تو ای طلحه براستی که پیامبر (ص) وفات یافت در حالی که از تو خشمگین و ناراضی بود. و امّا تو ای علی هرزه گو و شوخ طبع هستی. و امّا تو ای عبد الرحمن به خدا سوگند اهل آن هستی که نیکی ها به سویت سرازیر گردد. و براستی مردی از شما هست که اگر ایمانش میان لشکری پخش شود همه را فرا گیرد و او عثمان است (۱).

۹- عوف بن مالک گوید: روزی رسول خدا (ص) فرمود: ای کاش برادرانم را می دیدم، ابو بکر و عمر گفتند: آیا ما برادران شما نیستیم؟ ما به شما ایمان آورده و با شما هجرت نموده ایم؟ حضرت فرمود: البتّه شما ایمان آورده و هجرت نموده اید، امّا ای کاش من برادرانم را می دیدم. آن دو نفر سخن خود را

---

۱- این سخن علاقه او را بحکومت عثمان پس از خود نشان می دهد و در واقع یک نوع مقدّمه چینی برای این کار است. امّا اعمال و رفتار عثمان از قبیل زدن عمّار و ابن مسعود، و تبعید ابی ذر، و سر کار آوردن خویشان فاسق خود، و غارت بیت المال بدست ایشان، سخن او را مردود می سازد.

تکرار کردند، حضرت فرمود: شما اصحاب منید لکن برادران من کسانی هستند که پس از من می آیند، به من ایمان آوردند و مرا دوست داشته و تصدیقم نمایند و حال آنکه مرا ندیده اند، ای کاش برادرانم را می دیدم.

۱۰- سـدیر صـیرفی گویـد: خدمت امام صادق (ع) بودم و جماعتی از اهل کوفه نیز حضور داشـتند، حضـرت به آنان رو کرده فرمود: حـجّ کنیـد پیش از آنکه نتوانید به حجّ بروید، حجّ کنید پیش از آنکه راه خشـکی بسـته شود، حجّ کنید پیش از خراب شـدن مسـجدی در عراقین که بین درختان خرما و نهرها واقع است (۱)، حـجّ کنید پیش از آنکه بریده شود آن درخت سدری که در زوراء (بغداد) است و بر ریشه درخت خرمائی که مریم علیهما السّـلام خرمای تازه از آن چید روئیده است، در آن وقت است که از حجّ باز داشـته شوید، و میوه ها نارس و دچار کمبود شود، و شهرها را قحطی فرا گیرد، و به گرانی قیمت اجناس و جور سلطان گرفتار آئید، و ظلم و تجاوز همراه با بلا و وبا و گرسنگی در میان شما آشکار شود، و

---

۱- این مسجد بنام مسجد براثا در بغداد است. و اشاره است بخروج سلیمان قرمطی در سال ۳۱۲ و جلوگیری نمودن او از حج.

آشوبها از هر سوئی بر سرتان سایه افکند. پس وای بر شما ای اهل عراق از آن وقت که پرچمهائی از خراسان بسوی شما آید، و وای بر اهل ری از جانب ترکان، و وای بر اهل عراق از جانب اهل ری، و وای بر آنان از مردمی کوسه.

سدیر گوید: عرض کردم: مولای من کوسگان کیانند؟ فرمود: قومی که گوشهای آنان مانند گوشهای موش کوچک است، لباسشان از آهن است، و سخنشان مثل سخن شیاطین، حدقه چشمهاشان کوچک است، و همگی بی مو هستند، از شرّ آنان به خدا پناه ببرید، آنان کسانی هستند که خداوند دین را بدست آنان گشایش دهد، و آنان سبب آشکار شدن امر ما هستند (۱).

۱۱- حمزه بن محمد طیار گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود:

راستی که خداوند یاری رسانی خود به بندگان را به اندازه نیّتهای آنان مقدّر فرموده است، پس هر کس که نیّتش سالم باشد یاری خداوندی برایش تمام و کمال خواهد بود، و هر کس نیّتش کوتاه و نارسا باشد به همان اندازه یاری خداوند نسبت به وی کوتاه و نارسا خواهد شد.

---

۱- مراد حمله هلاکوخان و انقراض دولت بنی عباس است و اشاره است به وزارت خواجه نصیر طوسی و انتشار مذهب تشیع بدست آن بزرگوار.

۱۲- محمّد بن ابی عمیر عبدی گوید که: امام امیر المؤمنین علی بن- ابی طالب (ع) فرمود: خداوند از جاهلان برای طلب دانش پیمان نگرفت تا اینکه نخست از دانشمندان جهت بیان دانش برای جاهلان پیمان گرفت: چرا که علم پیش از جهل آفریده شده است.

۱۳- عبد المؤمن از امام باقر (ع) روایت کند که فرمود: جابر بن عبد اللّه انصاری به من خبر داد که رسول خدا (ص) فرمود: نزدیکترین شما به من در فردای قیامت کسی است که از همه راستگوتر، و امانتدارتر، و به پیمان وفاکننده تر، و از همه خوشخوتر، و از همه کس به مردم نزدیکتر و آمیزش او با دیگران بیشتر باشد.

## مجلس هشتم دوشنبه ۲۴ همان ماه

۱- ابو حمزه ثمـالی از امـام باقر (ع) از پـدران بزرگوارش علیهم السّـلام روایت کنـد که رسول خـدا (ص) فرمود: سـریع ترین خیرات از نظر پاداش، نیکی نمودن، و سریعترین شرور از نظر کیفر یافتن، ستم است، و همین عیب برای آدمی بس که عیبی را در مردم ببینـد که از دیدن همان عیب در خود کور باشد، (کور خود و بینای مردم باشد) یا مردم را به چیزی سـرزنش کند که توان رها کردن و دست کشیدن از آن را ندارد، و همنشین خود را به چیزی که سودی برایش ندارد آزار دهد.

۲- هشام بن سالم از امام صادق (ع) روایت کند که رسول خدا (ص) فرمود: خوشا بحال کسـی که خداوند به او نظر کند و او نسبت به گناهی که کرده از

ترس خدا گریان باشد؛ گناهی که جز خود او و خدا کسی بر آن آگاه نیست.

۳- أبو النّعمان گویـد: امام صادق (ع) به من فرمود: ای ابا النعمان مردم تو را در مورد خودت دچار فریب خوردگی نکنند، که امر (حساب و کتاب اعمال) به تو رسد نه به آنها، و روز خود را به چنین و چنان (بی هدف و به هرز) بسـر مبر، که همانا کسی بـا توست که حسـاب کار تو را دارد، و کار نیک کن که من برای محو گناه گذشـته چیزی را پی جوتر و سـریعتر از کار نیک تـازه نیـافتم، همانـا خـدا عزّ و جـلّ می فرمایـد: «راستی که نیکیهـا بـدی هـا را از بین می برنـد، این یـادآوری است از برای یاد آوران». هود: ۱۱۴.

۴- زراره بن اعین گویـد: امـام بـاقر (ع) فرمود: بلنـدی و کوهـان و کلیـد و در همه چیز و خرسـندی خـدای رحمان- تبارک و تعالی- پس از شـناخت او اطاعت امام است، سپس فرمود: خداوند متعال می فرماید: «هر کس از رسول اطاعت کند همانا خدا را اطاعت کرده است، و هر کس روی گرداند (توجه نکن، زیرا) ما تو را نگهبان آنان نفرستاده ایم».

۵- ابو یحیی مولای معاذ بن عفراء انصاری گوید: عثمان بن عفّان نزد ارقم بن عبد اللّه خزانه دار بیت المال فرستاد و گفت: صد هزار [هزار] درهم به من وام ده، ولی ارقم گفت: یک قبض رسید برای اطمینان خاطر مسلمین بنویس.

عثمان گفت: ای بی مادر بتو چه مربوط است؟ تو خزانه دار ما هستی. چون ارقم این را شنید بسوی مردم شتافت و گفت: آی مردم مواظب مال خودتان باشید، من تا بحال فکر می کردم، خزانه دار شمایم و تا امروز نمی دانستم که خزانه دار عثمان بن عفّان هستم، این را بگفت و به منزل رفت. این خبر به گوش عثمان رسید، وی به سوی مردم بیرون شد تا به مسجد رفت، سپس بر منبر بر آمد و گفت:

مردم! همانا ابو بکر بنی تیم را بر دیگران مقدّم می داشت، و عمر بنی عدی (۱) را بر همه مردم مقدّم می داشت، و به خدا سوگند من بنی امیّه را بر تمامی مردم دیگر مقدّم خواهم داشت، و اگر من در بهشت نشسته باشم و بتوانم همه بنی امیّه را در بهشت وارد سازم، البتّه این کار را می کنم، چه این مال از آن ماست، هر گاه بدان

---

۱- ابو بکر از بنی تیم است و عمر از بنی عدی.

نیازمند شدیم برگیریم هر چند بر دیگران ناخوش آید.

عمّار بن یاسر (ره) گفت: ای مسلمانان گواه باشید که این کار برای من ناخوشایند است، عثمان گفت: هان تو هم اینجائی؟ سپس از منبر فرود آمد و او را زیر دست و پا انداخت و آنقدر لگد به وی زد، تا عمّار غش کرد، و او را با حالت بیهوشی به منزل امّ سلمه بردند. این واقعه بسیار بر مردم گران آمد، و عمّار همچنان بیهوش بود و نماز ظهر و عصر و مغرب از او فوت شد، چون به هوش آمد گفت:

سپاس از آن خداست، من از قدیم الایّام در راه خدا مورد شکنجه و آزار قرار گرفتم و آنچه را که دامنگیرم شده در راه خدا به حساب می آورم، میان من و عثمان عادل کریمی در روز قیامت حکم خواهد کرد.

راوی گوید: به عثمان خبر رسید که عمّار نزد امّ سلمه است، کس به نزد امّ سلمه فرستاد و گفت: این جماعت با این مرد فاجر به چه جهت در منزل تو گرد آمده اند؟ همه را از نزد خود بیرون کن. امّ سلمه گفت: به خدا جز عمّار و دو دخترش کسی دیگر نزد ما نیست، ای عثمان از ما دور شو و زورت را به جای دیگر ببر، و این مرد یار و مصاحب رسول خدا (ص) است که بخاطر این عمل تو در حال جان دادن است. عثمان از کار خود پشیمان شد و کسی به نزد طلحه و زبیر

فرستاد و از آن دو نفر خواست که نزد عمّار بروند و از وی بخواهند برای او آمرزش طلبد، آن دو نزد وی رفتند امّا عمّار نپذیرفت، نزد عثمان باز گشتند و داستان را گفتند عثمان گفت: ای بنی امیّه و ای کسانی که چون پروانه بر دور آتش و چون مگس بر گرد شیرینی طمع می گردید، از حکم خدا مرا مورد سرزنش ساختید و بر علیه اصحاب رسول خدا دست بدست هم دادید. پس از آن عمّار از آن بیماری بهبود یافت و بسوی مسجد رسول خدا (ص) بیرون شد، در همین حال کسی بر عثمان وارد شد و خبر مرگ ابی ذرّ را از ربذه آورد و گفت: ابا ذر در بیابان ربذه تنها جهان سپرد و مسافرانی چند به خاکش سپردند، عثمان گفت: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ، خدایش رحمت کناد. عمّار گفت: خداوند ابا ذر را از جانب همه ما رحمت فرستد، عثمان به وی گفت: پس از این توهم همان جا خواهی رفت ... (در اینجا عثمان دشنام زشتی به عمّار داد) گمان می کنی من از اینکه او را تبعید کرده بودم پشیمانم؟ عمّار گفت: نه بخدا سوگند من چنین پنداری ندارم، عثمان گفت: تو نیز به همان جائی که ابو ذر بود برو، و تا ما زنده هستیم باز نگرد. عمّار گفت: می روم، به خدا سوگند مجاورت با درندگان بیابان برای من محبوب تر از مجاورت با توست. پس عمّار برای خروج مهیّا شد، ولی بنو مخزوم نزد

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) آمدند و از آن حضرت درخواست کردند که با آنان نزد عثمان رود و او را از تبعید عمّار منصرف سازد، حضرت با آنان رفت و از عثمان درخواست کرد و با وی با نرمش رفتار نمود تا اینکه درخواست حضرت را پذیرفت (و از تبعید عمّار صرف نظر کرد).

۶- عائشه گوید: روزی علی بن ابی طالب (ع) از رسول خدا (ص) اجازه ورود خواست حضرت اجازه نفرمود: بار دیگر اجازه خواست، پیامبر (ص) فرمود: یا علی داخل شو، چون داخل شد رسول خدا (ص) برخاست و او را در آغوش کشید و پیشانیش را بوسید و فرمود: پدرم فدای آن شهید، پدرم فدای آن تنهای شهید.

۷- ابو عثمان مؤذّن بنی افصی گوید: از علیّ بن ابی طالب (ع) آن هنگام که طلحه و زبیر برای جنگ با حضرتش بیرون شده بودند، شنیدم که

می فرمود: طلحه و زبیر باید عذر خود را بگویند و آیا چه عذری خواهند داشت؟

آنان از روی رغبت و رضایت بدون هیچ کراهتی با من بیعت کردند، سپس بی آنکه کاری شده و خلافی سر زده باشد بیعت خود با من را شکستند؛ سپس حضرت این آیه را تلاوت کردند: «و اگر پس از عهد بستن، پیمان خود را شکسته و در دین شما طعنه زدند پس با پیشوایان کفر بجنگ پردازید که آنان دیگر پیمانی ندارند، شاید باز ایستند». توبه: ۱۲.

۸- جابر بن یزید گوید: امام باقر از طریق پدران بزرگوارش علیهم السّلام از رسول خدا (ص) روایت کند که آن حضرت فرمود: بهشت بر همه انبیاء حرام است تا نخست من داخل شوم، و نیز بر تمامی امّتها حرام است تا اینکه نخست شیعیان ما اهل بیت داخل شوند.

۹- عبد اللّٰه بن مسعود گوید: رسول خدا (ص) فرمود: شگفتا از کسی که خود غافل است ولی از او غفلت نمی شود، و شگفتا از طالب دنیا در حالی که مرگ در طلب اوست، و شگفتا از کسی که با دهان باز قهقهه وار می خندد و حال آنکه

نمی داند آیا خدا از وی خشنود یا اینکه بر او خشمناک است.

۱۰- انس بن مالک گوید: پیامبر (ص) به علی بن ابی طالب (ع) نظری افکند و فرمود: ای علی هر کس تو را دشمن دارد خداوند وی را به مرگ جاهلیّت (حال کفر و بی دینی) بمیراند، و روز قیامت به حساب اعمالش رسیدگی نماید.

۱۱- عبد اللّٰه بن مسعود گوید: رسول خدا (ص) فرمود: آنان که در راه خداوند به یک دیگر محبّت می ورزند بر فراز برجهائی از یاقوت سرخ در بهشت خواهند بود، از بالا- بر اهل بهشت نظر اندازند، و هر گاه یکی از ایشان رخ نماید نور جمالش خانه های بهشتیان را پر کند، بهشتیان به هم گویند: بیرون آئید تا کسانی را که رد راه خدا به هم مهر می ورزیدند ببینیم. فرمود: پس بیرون شوند و به آنان بنگرند و چهره هر کدام از آنان چون ماه شب چهارده است، بر پیشانیهایشان نوشته: «اینان دوستان یک دیگر در راه خدا هستند»

## مجلس نهم شنبه ۲۹ همان ماه

۱- علیّ بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر از پدران بزرگوارش علیهم السّلام روایت کند که رسول خدا (ص) فرمود: چهار چیز است که در هر کس باشد از بهشتیان خواهد بود: آن کس که نگهدارنده اش از مهالك قیامت شهادت بر

لا اله الّا اللَّه

و اینکه من محمّد رسول خدا هستم باشد، و آن کس که چون خداوند نعمتی به او بخشد گوید: الحمد اللَّه (سپاس بس از آن خداست)، و آن کس که چون گناهی کند گوید:

استغفر اللَّه

(از خدا آمرزش می طلبم)، و آن کس که چون مصیبتی بدو رسد گوید: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ «ما از خدائیم و همه به سوی او بازمی گردیم».

۲- جابر جعفی از امام باقر (ع) از جابر بن عبد اللَّه انصاری روایت کند

که گفت: جبرئیل (ع) بر پیامبر (ص) فرمود آمد و گفت: خداوند تو را دستور فرمود که در یک سخنرانی برای یارانت فضیلت و برتری علیّ بن ابی طالب (ع) را بیان کنی تا آن را از جانب توبه آیندگان خود برسانند، و البتّه تمامی فرشتگان را دستور داده که به آنچه مذکور میداری گوش فرا دارند؛ وای محمّد خداوند به تو وحی فرستاده که هر کس در باره او با تو مخالفت ورزد در آتش خواهد بود، و هر کس در این زمینه تو را فرمان برد بهشت را داراست. پس پیامبر (ص) جارچی را فرمود تا صدا زد: همگی جمع شوید. همه جمع شدند، پیامبر بیرون شد و بر منبر برآمد، و اوّل سخنی که گفت این بود: از شیطان رانده شده به خدا پناه می برم، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ، سپس فرمود: ای مردم منم بشارت دهنده، و منم ترساننده، و منم پیامبر امّی، من از سوی خدا پیامی دارم در باره آنکه گوشتش از گوشت من و خونش از خون من است، و او گنجینه علم من است، و او کسی است که خداوند وی را از میان این امّت برگزیده و انتخاب نموده و دوست خود گرفته و هدایتش فرموده است، و من و او را از یک سرشت آفریده، پس مرا به رسالت برتری داده و او را به تبلیغ از جانب من افزونی بخشیده است، مرا شهر علم قرار

داده و او را در آن و او را خزینـه دار دانش من و آن کسـی که احکـام از او دریـافت شـود قرار داده است، وی را به وصیّت و جانشـینی من مخصوص داشـته، و امرش را آشکار نموده، و از دشمنی با او بیم داده، و دوستیش را واجب شمرده، و تمام مردم را به فرمانبرداری از و دسـتور فرموده است؛ خدا عزّ و جلّ می فرماید: هر کس او را دشـمن دارد مرا دشـمن داشـته، و هر کس دوسـتش دارد مرا دوست داشـته، و هر کس بـا او بستیز برخیزد با من ستیز نموده، و هر کس با او مخالفت کنـد با من مخالفت کرده، و هر که نافرمانی او کنـد مرا نافرمانی نموده، و هر کس او را بیازارد مرا آزرده، و هر کس با وی کینه توزی کنـد با من کینه ورزیده، و هر کس دوسـتش بدارد مرا دوست داشـته، و هر کس فرمانش برد مرا فرمان برده، و هر که رضای او جوید مرا راضـی ساخته، و هر کس مقامش را پاس دارد مقام مرا پاس داشـته، و هر که با وی بجنگـد با من جنگیـده، و هر کس یاریش کند مرا یاری داده، و هر که بد او را بخواهد بد مرا خواسته، و هر کس باوی نیرنگ کند بمن نیرنگ زده.

ای مردم آنچه را به شـما امر می کنم بشـنوید و فرمان برید که من شما را بیم دهم از عذاب خدا «در روزی که هر کس اعمال نیک و بد خود را حاضر ببیند و دوست دارد که بین او و عملش فاصله ای دور باشد، و خداوند شما را

از «عذاب» خود برحذر میدارد». آل عمران: ۳۰.

سپس دست امیر المؤمنین علیه السلام را گرفت و فرمود: ای مردم، این شخص سرپرست مؤمنان، و کشنده کافران، و حجّت خدا بر جهانیان است، خداوندا من ابلاغ کردم و پیام را رساندم، و اینان بندگان تواند و تو بر اصلاح آنان توانائی، پس به مهر و رحمت خود به صلاحشان آر ای که از هر مهربانی مهربان تری. سپس از منبر فرود آمد.

جبرئیل (ع) نزد او آمد و گفت: ای محمد خداوند به تو سلام می رساند و می فرماید: از اینکه این پیام را رساندی خدا جزای خیرت دهد، راستی که پیامهای پروردگارت را رساندی، و برای امّت خود دلسوزی و خیر خواهی نمودی، و مؤمنان را خشنود و کافران را خشمگین ساختی (و بینی آنان را به خاك مالیدی)؛ ای محمّد همانا پسر عموی تو آزمایش خواهد شد، و نیز دیگران به وسیله او مورد آزمایش قرار خواهند گرفت، «و به زودی آنان که ستم کردند خواهند دانست که به کدامین سرانجام شومی دچار می شوند». شعراء: ۲۲۷.

۳- جابر بن عبد اللّه انصاری گوید: رسول خدا (ص) در حالی که دست حسن و حسین علیهما السّلام را گرفته بود به سوی ما بیرون شد و فرمود: من این دو

فرزنـدم را در کودکی تربیت کرده و پرورده ام، و در بزرگی برایشان دعا نموده ام، و از خدای تعالی سه چیز برایشان خواسته ام که خداونـد دو تـای آن را به من بخشیده و یکی را از من باز داشته است. از خـدا خواسته ام که این دو را پاک و مطهّر و پـاکیزه قرار دهـد و اجـابت فرمـود، و از خـدا خواسـته ام کـه این دو و فرزنـدان و شـیعیانشان را از آتش دوزخ نگه دارد و این خواسته را بمن بخشید، و از خـدا خواستم که همه امّت را بر دوستی آنـان گرد آورد، خداونـد فرمود: ای محمـد من قضـا و قـدری را مقرّر ساخته ام، و همانا گروهی از امّت تو به پیمان تو در باره یهود و نصاری و مجوس وفا کننـد ولی پیمان تو را در باره فرزندانت بشکنند، و من بر خود واجب کرده ام که آن کس را که این چنین کند در محلّ کرامت خود وارد نسازم، و در بهشت برین جایش ندهم، و تا روز قیامت به نظر مهر بر وی ننگرم.

۴- هشام بن محمّد (مورّخ مشهور) گوید: چون خبر شهادت محمّد بن ابی بکر- رضی اللّه عنه- به امیر المؤمنین (ع) رسید (۱) نامه ای به مالک بن حارث

---

۱- در اینکه آیا محمـد بن ابی بکر (ره) پیش از رفتن مالک اشتر بمصـر به شـهادت رسـیده یا اینکه بعـد بوده اختلاف است و قول مشهور آن است. که بعد بوده و روایت کتاب غارات ج ۱ ص ۲۵۸ و نهج البلاغه نامه ۳۴ مؤیّد قول مشهور است.

اشتر- رحمه اللّٰه- که آن روزها در نصیبین اقامت داشت، نگاشت که: امّا بعد همانا تو از کسانی هستی که من برای بر پائی دین از وی کمک می جویم، و به پشتیبانی وی تکبر و سرکشی گناهکاران را می شکنم، و به یاری او مرزهائی را که بیم هجوم دشمن از آنها می رود می بندم. و من پیش از این محمد بن ابی بکر- رحمه اللّٰه- را بر مصر گماردم، و تنی چند بر وی خروج کردند و چون جوان بود و جنگ ناآزموده کشته شده و به شهادت رسید- خدایش رحمت کناد-، بنا بر این بزودی نزد من آی تا در امر مصر تدبیری بیندیشیم، و یکی از یارانت را که مورد اعتماد و خیر خواهی هستند به جایگزینی بر کارهای خودت بگمار.

مالک- رضی اللّٰه عنه- شبیب بن عامر ازدی را بجای خود گمارد و بسوی امیر المؤمنین (ع) روانه گشت تا بر آن حضرت وارد شد، امام (ع) خبر مصر را به وی باز گفت و از احوال اهالی آنجا با خبرش ساخت، و به او فرمود: کسی جز تو برای آنجا شایسته نیست، پس برو، و هر گاه من به تو سفارشی نمی کنم به این دلیل است که به رأی و نظر خودت بسنده می کنم از خدا در کارهای مهم یاری جو، و درشتی را با نرمی بهم بیامیز، و تا آنجا که نرمش کار ساز است با نرمی رفتار کن، و هر گاه که جز درشتی چیزی سود نبخشید به سختی و درشتی دست

بیاز. مالک اشتر- رضی اللّه عنه- خارج شد و بار و بنه را جمع کرده آماده حرکت بسوی مصر شد، و امیر المؤمنین (ع) پیشاپیش او نامه ای بدین مضمون باهل مصر نگاشت: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ- سلام بر شما، من به نزد شما خدائی را می ستایم که جز او معبودی نیست، و از او خواستارم که بر پیامبرش محمد و آل او درود فرستد. همانا من بنده ای از بندگان خدا را به سوی شما فرستادم که در روزهای ترسناک نمی خوابد، و در اوقات هراس انگیز از دشمن روی برنمی تابد، او از رزمنده ترین بندگان خدا، و دارای گرامی ترین حسب و شریفترین آن در میان آنهاست، بر نابکاران از سوزش آتش زیانبارتر است، و دورترین مردم از عار و ننگ است، و او همان مالک بن حارث اشتر است، وی بسان شمشیری است که دندانه تیزش و تیزی لبه اش به کندی نگراید، زود از میدان نگریزد، و بهنگام رزم با متانت و سنگین است، اندیشه ای عمیق و ریشه دار و صبر و تحمّلی نکو دارد، پس سخنش را بشنوید و امرش را فرمان برید، پس اگر امر بجنگ داد بجنگید، و چنانچه باقامت فرمانتان داد بر جای بمانید، او جز بدستور من نه اقدامی کند و نه دست بردارد. همانا من شما را در بودن با اشتر به جهت خیر خواهی شما و قوّت نفسی که بر دشمنتان پیدا می کنید بر خویشتن مقدّم داشتم؛ خداوند شما را

به هدایت نگهدارد، و بر لزوم تقوی پایدارتان بدارد، و ما و شـما را به آنچه دوست دارد و می پسـندد توفیق بخشد، و سلام بر شما و رحمت و برکات خداوند بر شما باد.

چون مالک اشتر آماده حرکت به سوی مصـر شد جاسوسان معاویه در عراق خبر حرکت مالک را به وی نوشـتند، و این مطلب بر معاویه گران آمـد چه چشم طمع به مصـر دوخته بود، و خوب می دانست که اگر مالک در آنجا پا نهـد مصـر از چنگ وی بیرون خواهد رفت، و نیز مالک در نزد او از محمد بن ابی بکر پر صـلابت تر می نمود، لذا به دهقانی مالیات پرداز که در قلزم سکونت داشت کس فرسـتاد که علی علیه السّـلام مالک اشتر را به طرف مصـر گسـیل داشته و اگر شرّ او را از سرما برداری تا زنـده هستی مالیـات همان ناحیه را به تو خواهم بخشـید، بنا بر این هر چه می توانی در قتل او چاره ای بینـدیش. سـپس معاویه اهل شام را جمع کرد و به آنان گفت: همانا علی اشتر را به سوی مصـر فرسـتاده، همگی گرد آئید تا از خدا بخواهیم شـرّ او از سر ما کوتاه کند، سپس دعا کرد و همگی با او دعا کردند.

اشتر به سوی مصـر بیرون شد تا به قلزم رسید، آن دهقان باستقبال او آمد بر وی سلام کرده گفت: من مردی از اهل شام هستم و برای تو و یارانت از زکات

زمینم حقی بر عهـده من است، نزد من فرود آی تـا به خـدمت تـو و یـارانت کمر بنـدم و چهـار پایـان خود را از علفهـای اینجا بخوران و جزء مالیات من حساب کن.

اشتر در خانه وی فرود آمـد و او به رفع نیازهای مالك و یارانش همّت گماشت، و خوراکی را که با عسل مسـموم آغشـته بود به نزد مالـك برد، و چون مالـك از آن بخورد او را در جـا کشت. خبر به معـاویه رسـید، وی مردم شـام را جمع کرد و گفت: مژده باد شـما را که خدای تعالی دعایتان را اجابت نمود، و شـر مالك را از شـما باز داشت و او را کشت، همگی با شنیدن این خبر مسرور شده و به هم مژده می دادند.

چون خبر شهادت اشتر به امیر المؤمنین (ع) رسید آهی برکشید و بسیار افسوس خورد و فرمود: آفرین خدا بر مالك که هر چه داشت از او بود، او اگر از کوه بود البتّه بزرگترین سـتون و صـخره آن بود، و اگر از سـنگ بود همانا سنگ سختی بود، مالکا! راستی که بخدا سوگند مرگ تو جهانی را ویران ساخت، و مویه کنان بر چون توئی باید مویه سر دهند. سپس فرمود:

إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ، و الحمد للّه ربّ العالمین

«ما همه از خدائیم و به سوی او باز خواهیم گشت، و

سپاس ویژه پروردگار جهانیان است»، خداوندا من این مصیبت بزرگ را به حساب تو می گذارم که مرگ او از مصائب روزگار است، خداوند مالک را رحمت کند که او به عهد خود وفا کرد و پیمان خود را به انجام رساند و به دیدار خدایش شتافت، با اینکه ما با خود عزم کرده ایم که بر هر مصیبتی پس از مصیبت رحلت رسول خدا (ص) صبر پیشه سازیم که راستی آن بزرگترین مصیبت است.

۵- عبد الأعلی بن اعین گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود:

نخستین فرد ما دلیل و نمایانگر آخرین فرد ماست، و آخرین فرد ما تصدیق کننده نخستین فرد ماست، و طریقه و روش در میان همه ما یکسان است، خدای متعال هر گاه حکمی کند بمورد اجرا خواهد گذارد.

۶- ابو الصّبّاح کنانی از امام صادق (ع) روایت کند که فرمود: هر کس در صبح بهنگام طلوع آفتاب [و در شب بهنگام غروب آن] بگوید:

اشهد ان لا اله

الّا اللّٰه وحده لا شریک له، و اشهد انّ محمّدا عبده و رسوله، و انّ الدّین کما شرع، و الا سلام کما وصف، و القول کما حدث، و الکتاب کما انزل، و انّ اللّٰه هو الحقّ المبین

«گواهی دهم که معبودی جز اللّٰه نیست که تنها است و شریکی ندارد، و گواهی دهم که محمّد بنده و رسول خدا است، و دین همان گونه است که او تشریع کرده، و اسلام همان طوری است که او وصف نموده، و سخن همان گونه است که او خبر داده، و کتاب همان گونه است که او فرود آورده، و خداوند حق آشکار است»؛ و محمد و آل محمد را به خیر و نیکی یاد کند، و با سلام و درود بر محمد و آل او تحیّت فرستد، خداوند هشت در بهشت را برایش بگشاید و به او گفته شود: از هر دری که میخواهی داخل شو. و نابسامانیهای آن روز از وی محو و نابود گردد.

## مجلس دهم روز چهارشنبه دوم رجب سال ۴۰۷

۱- ابو حمزه ثمالی گوید: امام باقر (ع) فرمود: موسی بن عمران- علی

نبیّنا و آله و علیه السّلام- به پیشگاه پروردگار عرض کرد: خداوندا برگزیدگان بندگانت کیانند؟ فرمود: آن کس که دستی باز و سخاوتمند و قدمی پر برکت و استوار در خیرات دارد، سخن راست گوید، و با وقار و آرامش گام بردارد، چنین کسانی از کوه استوارترند. عرض کرد: خداوندا چه کسی در دار القدس در پیشگاه تو بار نهد؟ فرمود: آنان که چشم به دنیا ندوخته، و اسرار دینی خود را فاش نسازند، و در قضاوت رشوه نگیرند، حق در دلشان جایگزین، و راستی بر زبانشان جاری است، این چنین کسان در دنیا در پوشش من و در آخرت در دار القدس نزد من خواهند بود.

۲- ابن عبّاس گوید: در باره این آیه شریفه: «هان براستی که نه ترسی بر دوستان خدا هست و نه محزون و دلتنگ شوند» (۱) از امیر المؤمنین (ع) پرسش شد، حضرت فرمود: آنان قومی هستند که پرستش خود را تنها برای خدا خالص کرده اند، و به باطن دنیا نگریسته اند آنگاه که مردم به ظاهر آن چشم دوخته اند، و

---

۱- یونس: ۶۲.

سرانجام آن (نعمتهای اخروی یا کسب معارف و طاعات) را شناخته اند آنگاه که خلق به نمودهای زودگذر آن فریفته شده اند، پس واگذارند آنچه را که می دانند بزودی ترک آنان خواهد کرد (مال و اولاد و شهوات پست دنیوی) و نابود و بی اثر ساخته اند آنچه را که می دانند و بزودی آنان را نابود خواهد نمود و از ثواب اخروی بازشان خواهد داشت (پیروی شهوات نفسانی و صفات زشت انسانی).

سپس فرمود: ای آنکه خود را به دنیا سرگرم ساخته ای، و برای گرفتن به دام افتاده های دنیا می تازی (یا اینکه برای کسب دنیا در دام شیطان می افتی) و در ساختن آنچه که بزودی خراب می شود کوشائی، آیا به قبور پدرانت که اجسادشان را پوسانیده، و به گورهای فرزندان هم نوع خود که در زیر انبوه شن و خاک پنهان شده اند نمی نگری؟ چه بیمارانی را که بدست خود پرستاری کردی و به جستجوی دوا و دارویشان شتافتی، از طبیبان معالجه جستی و از دوستان برایشان رضایت طلبیدی (۱) با این همه دردی از آنان نکاستی، و سودی به حالشان نبخشیدی، و دوایت اثری به حال آنان نداشت.

۳- ابو صادق گوید: از امیر المؤمنین (ع) شنیدم که می فرمود: دین من

---

۱- در پاره ای از نسخه های بجای «تستعتب» «تستغیث» آمده یعنی: برای آن بیماران یاری خواستی.

همان دین رسول خـداست و فخر و شـرف نژادی من همان فخر و شـرف نژاد رسول خدا است، پس هر کس به دین و نژاد من ناسزا گوید البتّه که دین و نژاد رسول خدا را ناسزا گفته است.

۴- زراره گویـد: امـام صـادق (ع) فرمود: آیـا تو را به سـخت ترین چیزی که خداونـد بر بنـدگانش واجب ساخته خبر نـدهم؟ عرض کردم: چرا، فرمود:

اینکه با مردم به انصاف رفتار کنی، و به برادر دینی خود کمک رسانی، و نیز یاد کردن خدا در همه حال. توجّه کن که منظور من از یاد خدا، گفتن

سبحان اللَّه و الحمد للَّه و لا اله الّا اللَّه و اللَّه اکبر

نیست هر چنـد که این هم به نوبه خود ذکر است، بلکه منظورم یاد کردن خـداست در هر جایی که بر طاعت یا معصیت خـدا روی می آوری.

۵- غیاث بن ابراهیم از امام صادق از پدرش از جدّش علیهم السّلام از رسول خدا (ص) روایت کند که فرمود:

سبع المثانی

(سوره مبارکه حمد که

دو بـار خوانـده می شـود) بـه مـن تعلیـم داده شـده است، و امّت من در عـالم طین (عـالم ذرّ) برای من تصـویر شـد تـا اینکه به کوچک و بزرگشان چشم انداختم، و در همه آسـمانها نظر افکندم و چون خوب نگریسـتم ای علی تو را دیدم، پس برای تو و تمامی شیعیانت که تا روز قیامت می آیند آمرزش طلبیدم.

۶- شـهر بن حوشب گوید: از ابا امامه باهلی شـنیدم می گفت: بخدا بزرگی و شکوه مقام معاویه مرا از گفتن حقّ در باره علیّ علیه السّلام بـاز نمی دارد، و از رسـول خـدا (ص) شـنیدم می فرمـود: علی از همه شـما برتر است، و دانـاترین شـما در دین، و بیناترین شـما به سـنّت من است، و از همه شما بیشتر و بهتر آنچنان که سزاوار است کتاب خدا را قرائت می کند، بار خدایا من علی را دوست دارم تو نیز دوستش بدار، بار خدایا من علی را دوست دارم تو نیز دوستش بدار.

۷- سعید بن مسیب گوید: چون پیامبر (ص) رحلت نمود شهر مکّه از

این خبر ناگوار به لرزه افتاد، ابو قحافه (پدر ابو بکر) گفت: چه خبر است؟ گفتند:

رسول خدا وفات یافته است. گفت: چه کسی زمام امور را بدست گرفته؟ گفتند:

پسر تو، گفت: آیا بنی عبد شمس و بنی مغیره (دو تیره از عرب) بدین امر راضی شدند؟ گفتند: آری، گفت: برای آنچه خدا بخشیده جلوگیری نیست، و نسبت به آنچه خدا بازداشته بخشیده ای نباشد، چه عجیب است این امر، شما (بنی- عبد شمس و بنی مغیره) در امر نبوّت (که حقّ بود با پیامبر) به نزاع برخاستید، و در امر خلافت (که بنا حقّ غصب شده) با مسالمت عمل کردید و آن را پذیرفتند!.

البتّه که این از مشکلات روزگار است که گزیری از آن نیست.

۸- محفوظ بن عبید اللَّه از پیر مردی از اهل حضرموت از محمّد ابن حنفیّه- علیه الرحمه- روایت کند که گفت: همین طور که امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب (ع) به دور خانه کعبه طواف می کرد به مردی برخورد که چنگ به پرده کعبه آویخته و می گفت: «ای آنکه هیچ صوتی تو را از صوت دیگر باز ندارد،

ای آنکه حاجتمندانت تو را به اشتباه نیندازند (و حاجت آنان بر تو اشتباه نشود)، ای آنکه اصرار نیازمندان در سؤال تو را ملول نسازد، خنکی عفو و شیرینی رحمت خود را به من بچشان». امیر المؤمنین (ع) به او فرمود: این دعای توست؟

پاسخ داد: مگر شنیدی؟ فرمود: آری، گفت: در پایان هر نمازی این دعا را بخوان، بخدا سوگند هیچ مؤمنی این دعا را در پایان نمازش نخواند جز اینکه خداوند گناهان او را بیامرزد هر چند به شمار ستارگان آسمان و قطرات باران، و به تعداد ریگ ریگزارها و ذرّه های خاک زمین باشد. امیر المؤمنین (ع) به او فرمود: علم آن نزد من است: به خداوند وسعت دهنده و کریم است. آن مرد که حضرت خضر (ع) بود گفت: به خدا سوگند راست گفتی ای امیر مؤمنان، «و بر فراز مرتبه هر صاحب دانشی دانای دیگری هست».

## مجلس یازدهم ۷ رجب ۴۰۷

۱- حبّه عرنی گوید: از امیر المؤمنین (ع) شنیدم که می فرمود: من از دو

چیز بر شما نگرانم: آرزوی دراز و پیروی خواهش دل. اما آرزوی دراز آخرت را از یاد انسان می برد، و پیروی از دلخواه خود جلوگیر از حقّ است. راستی که دنیا پشت کرده و می رود، و آخرت رو کرده و می آید، و هر کدام را فرزندانی است، پس از فرزندان آخرت باشید نه از فرزندان دنیا، که امروز روز عمل است نه پاداش، و فردا روز پاداش است نه عمل.

۲- داود بن فرقد گوید: امام صادق (ع) فرمود: از جمله چیزهائی که خداوند در مناجات موسی بن عمران (ع) باو فرمود اینکه: ای موسی من بنده ای را نزد خودم محبوب تر از بنده مؤمنم نیافریدم، راستی که من او را به آنچه که خیر اوست گرفتار می سازم، و آنچه را دوست می دارم به نفع او از وی باز می گیرم، و من بآنچه که صلاح بنده ام در آن است داناترم، پس باید بر بلای من صبر کند، و نعمت هایم را سپاس گزارد، و به قضا و قدر من راضی باشد تا نام او را در زمره صدّیقین نزد خودم بنگارم، البته این بهنگامی است که به خرسندی من عمل

کند و از فرمان من اطاعت نماید.

۳- عروه بـن عبـد اللَّه بـن قشـیر جعفی گویـد: بر فـاطمه دخـتر علیّ بن ابی طـالب (ع) وارد شـدم و او پیرزنی کهنسـال بـود، و گردنبنـدی به گردن، و دو دسـتبند در دست داشت، وی گفت: (زینت کردن من بـدان جهت است که) برای زنـان ناخوشـایند است که خود را شبیه مردان سازند، سـپس گفت: اسـماء بنت عمیس به من خبر داد که: خداوند به پیامبرش محمّد (ص) وحی فرسـتاد و آن وحی وجود حضرت را فرا پوشاند، و علیّ بن ابی طالب (ع) با لباس خود آن حضرت را پوشاند و همین طور بود تـا آفتاب غروب کرد، چون حالش بجا آمـد فرمود: علی! نماز عصـر را نخوانـده ای؟ عرض کرد: نه یا رسول اللَّه، من سـر گرم کار شـما بودم و از نماز ماندم، رسول خدا (ص) عرض کرد: پروردگارا آفتاب را بر علی بن ابی طالب بازگردان. در آن وقت آفتاب غروب کرده بود، پس بازگشت به حدّی که نور آن به اطاق من و نصف مسجد رسید.

۴- ابو حمزه ثمالی از امام باقر از پدرش از جدّ بزرگوارش علیهم السّلام روایت کند که رسول خدا (ص) فرمود: همانا خداوند با خشم فاطمه به خشم آید و با خشنودی وی خشنود گردد.

۵- عروه بن زبیر گوید: چون مردم با ابی بکر بیعت کردند فاطمه دختر پیامبر اکرم (ص) بیرون شد و در چهار چوب در خانه خود ایستاد و فرمود: من هرگز مثل چنین روزی ندیدم، این مردم ببد وضعی در اینجا حاضر شدند، پیکر پیامبر خود (ص) را در میان ما رها ساخته و امر خلافت را بدون (حضور و دخالت) ما در انحصار خود قرار دادند.

۶- محمّد بن مسلم از امام باقر (ع) روایت کند که فرمود: آگاه باشید در نزد هیچ یک از مردم حقّ و مطلب درستی نیست مگر آنکه آن چیزی باشد که از ما اهل بیت فرا گرفته اند، و هیچ یک از مردم به حقّ و عدالت قضاوت و حکم

نکنـد جز اینکه کلیـد و در و آغـاز و راه اصـلی آن قضاوت امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب (ع) است، پس هر گاه که امور بر آنـان مشـتبه شود و خطا کننـد خطا از جانب خودشان است، و چون به حقّ رسـند و درست قضاوت کننـد آن درستی از جانب علیّ بن ابی طالب (ع) می باشد.

۷- شـعبی گوید: چون شدّاد بن اوس بر معاویه وارد شد، معاویه او را گرامی داشت، و بخوبی از وی پذیرائی بعمل آورد، و او را نسـبت به خطائی که از او سـر زده بود سـرزنش نکرد و بروی او نیاورد، و وعده های خوشی به او داد و نسبت بآنها ترغیبش نمود. پس از آن روزی در یـک مجمع عمومی معـاویه او را احضـار کرد و به وی گفت: شـدّاد! در میان مردم برخیز و علی را یاد کن و از او عیب جوئی نما، تا به قصـد و نیّت تو در دوستی خودم پی ببرم. شدّاد گفت: مرا از این عمل معاف دار، زیرا که علی به پروردگارش ملحق شده و به پاداش کردار خود رسـیده، و تو نیز از گرفتاری او آسوده گشـته ای، و با این بخشش های بی حسابت کارها به فرمان تو آمده است، بنا بر این آنچه را که شایسته مقام حلم تو

نیست از مردم مخواه. معاویه گفت: یا اینکه به آنچه فرمانت دادم بپاخیز و گر نه در باره تو تردید نموده و بدبین خواهم شد.

شدّاد برخاست و گفت: سپاس خدائی راست که طاعت خود را بر بندگانش واجب نمود، و در نزد پرهیزکاران رضای خویش را بر رضای دیگر مخلوقاتش مقدّم داشت، بر همین رویّه پیشینیان گذشتند، و آیندگان نیز بر همین منوال خواهند گذشت. ای مردم همانا آخرت وعده راستی است که پادشاهی توانا در آن حکم می نماید، و دنیا چیز حاضری است که نیکوکار و زشت کردار از آن برخوردارند، و راستی آن کس که می شنود و فرمان خدا می برد حجّتی بر او نیست و آن کس که می شنود و مخالفت می ورزد حجّتی برایش نیست، و هر گاه خداوند خیر بندگانش را بخواهد صالحان آنان را بر آنان حکومت دهد، و فقیهانشان را مقام قضاوت بخشد، و ثروت را در اختیار سخاوتمندانشان نهد، و هر گاه بدی آنان را بخواهد سفیهان و بی خردان آنان را برایشان حکومت دهد، جاهلانشان را مقام قضاوت بخشد، و ثروت را در اختیار بخیلانشان نهد. و همانا از نشانه های صالح بودن والیان این است که نزدیکان و همنشینان آنها افراد صالح باشند. ای معاویه آن کس که تو را به تذکّر به حق به خشم آورده ناصح و خیرخواه توست، و آن کس که تو را با باطل خرسند ساخته به تو نیرنگ زده است.

و البتّه که من تو را با آنچه گفتم خیرخواهی نمودم و هرگز با خلاف آن به تو نیرنگ نخواهم زد.

معاویه گفت: شدّاد بنشین، شدّاد نشست، معاویه گفت: دستور داده ام مالی به تو بدهند که نیاز تو را برطرف سازد، مگر من از آن سخاوتمندان نیستم که خداوند به خاطر صلاح آفریدگانش مال را در اختیار آنها قرار داده است؟! شدّاد گفت: اگر ثروتی که در اختیار داری مال خود تو است و حقّ مسلمین نیست و از ترس اینکه پراکنده نشود جمعش کرده ای و از راه حلال بدست آورده و در راه حلال نیز انفاق نموده ای بسیار خوب، و اگر ثروتی است که مسلمانان با تو در آن شریک اند امّا تو آن را از ایشان پوشیده داشته و برای خود تصرّف کرده، و به طور اسراف انفاق کرده ای، بدان آن خدائی که نامش بس عزیز است فرموده:

«تبذیرکاران برادران و همدستان شیاطین اند» (۱) معاویه گفت: شدّاد! بگمانم دیوانه شده ای! (سپس به دیوانیان گفت:) آنچه برایش مقرّر داشته ایم باو بدهید تا به نزد اهلش برود پیش از آنکه بیماریش بر وی غلبه کند. شدّاد برخاست و می گفت: آن کس که توسط هوای نفسش عقل خود را از دست داده شخص دیگری غیر از من است، و رفت و از معاویه چیزی نگرفت.

---

۱- اسراء: ۲۷.

۸- ابو عبیده حذّاء از امام باقر (ع) روایت کند که فرمود: در کتاب امیر المؤمنین (ع) آمده: سه خصلت است که دارنده آن نمیرد تا آنکه وبال آن ها را ببیند: ستم، و قطع رابطه با خویشاوندان، و سوگند دروغ. و همانا طاعتی که پاداش و اجرش زودتر رسد پیوند با خویشان است، و راستی چه بسا مردمی که از حق روگرداننـد و چون پیوند خویشاوندی خود را با هم حفظ می کننـد اموالشان رشـد کرده و ثروتمنـد گردنـد. و همانا سوگند دروغ و قطع رابطه با خویشاوندان آبادی ها را از اهل و خانمان تهی سازد.

## مجلس دوازدهم شنبه ۱۲ رجب ۴۰۷

۱- داود بن سلیمان غازی از حضرت رضا از پدران بزرگوارش علیهم السّلام

از رسول خـدا صـلّی اللَّه علیه و اله و سـلّم چنین روایت کنـد که فرمود: برترین اعمال، ایمانی است که شـکّی در آن نباشـد، و جنگ و جهادی که خیانت در غنیمت آن راه نیابـد، و حجّی که پسـندیده و مقبول باشد. نخستین کسـی که داخل بهشت شود بنـده زر خریـدی است که عبـادت پروردگـارش را به نیکی بانجام رسانـد و خیرخواه صاحب خود باشـد، و مرد پاکـدامنی که عفّت خویش نگه دارد، و عبادت بسیار کند.

۲- حدید بن حکیم ازدی گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود:

پرهیزکاری پیشه کنیـد و دین خودتان را با ورع و پاکـدامنی نگهداریـد، و با تقیّه و بی نیازی جسـتن بوسـیله پیوند با خدا عزّ و جلّ از حاجتمندی به پیش صاحب منصبان دنیا آن را قوّت بخشید، و بدانید که هر کس برای صاحب منصبی یا برای کسی که در دین بـا او مخـالف است فروتنی کنـد و بـدین سـبب طالب چیزی از دنیای وی باشـد خداونـد نام او را از دفتر روزگار محو سازد و به گمنامیش سپارد، و بکیفر این کارش او را دشـمن دارد، و او را به آن شخص واگذار نماید، پس اگر چنین شخصی بر چیزی از دنیای وی دست یابد و چیزی از او بدستش برسد خداوند برکت را از آن بکند و بر انفاقی که از آن مال در حج و بنده آزاد کردن و سایر نیکیها می کند پاداشش ندهد.

۳- اصبغ بن نباته (ره) گوید: در بصره مردی خدمت امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب (ع) آمد عرضکرد: ای امیر مؤمنان با این مردمی که می جنگیم دعوتمان یکی و پیامبرمان یکی و نمازمان یکی و حجّمان یکی است، پس نام آنها را چه بگذاریم؟ فرمود: به همان نامی که خداوند در کتاب خود نامیده است، مگر نشنیده ای که می فرماید: «این پیامبران بعضی از آنان را بر بعضی دیگر برتری دادیم، بعضی از آنان با خدا سخن گفت: و درجات پاره ای را بالا برده، و به عیسی بن مریم دلائل روشن دادیم و او را به روح القدس تأیید نمودیم، و اگر خدا می خواست آنان پس از وی بعد از آنکه دلائل روشن برایشان آمد مقاتله نمی کردند و لکن اختلاف کردند، پس پاره ای از آنان ایمان آوردند و پاره ای کفر ورزیدند» (۱). پس چون اختلاف میان ما افتاد ما به خدا و دین او و پیامبر (ص) و کتاب و حقّ سزاوارتریم، پس ما مؤمنانیم و آنان کافران، خدا جنگ با آنان را از ما خواسته است، و ما هم به خواست و فرمان و اراده خدا با ایشان

---

۱- بقره: ۲۵۳.

بجنگ برخاستیم.

۴- عبد اللّه بن عبّاس- رضی اللّه عنه- گوید: چون رسول خدا (ص) وفات یافت کار غسل او را امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب (ع) بدست گرفت و عبّاس و پسرش: فضل نیز با آن حضرت بودند، چون علی (ع) از غسل پیامبر (ص) فراغت یافت کفن از چهره مبارک حضرتش کنار زد و گفت: «پدر و مادرم فدایت، پاکیزه زیستی و پاکیزه بدرود حیات گفتی، با مرگ تو چیزی از ما بریده شد که با مرگ هیچ یک از انبیاء گذشته بریده نشده و آن نبوّت و اخبار آسمانی است، مصیبت تو از طرفی به اندازه ای بزرگ است که با این مصیبت ویژه ات تسلّی بخش مصیبت هر کس دیگری هستی، و از طرفی نیز بر تمامی مردم سایه افکنده است به طوری که همه در این غم شریک اند، و اگر به صبر و پایداری فرمان نداده و از بی تابی و ناشکیبائی نهی نفرموده بودی هر آینه اشک دیده مان را در این راه با گریه فراوان می خشکاندیم [و لکن آنچه که همیشه بر دل ما بماند غم و غصّه ای است که دست بدست هم داده اند و آن درد و مرض هر دو درد مرگ اند، و البتّه این غم و غصّه در راه مصیبت تو بسی اندک است]، پدر و مادرم

فدایت ما را به نزد خدایت یاد آر و ما را وجهه همّت خود دار.» سپس خود را به روی بدن آن حضرت انداخت و صورتش را بوسید و کفن را به رویش کشید.

۵- قیس غلام علیّ بن ابی طالب (ع) گوید: در صفّین امیر المؤمنین علی (ع) نزدیک کوه ایستاده بود که هنگام نماز مغرب رسید، حضرت به مکان دوری رفت و اذان گفت، چون از گفتن اذان فارغ شد مردی با سر و روی سپید به سوی کوه روی آورد و گفت: «سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو باد، آفرین بر وصیّ خاتم پیامبران و پیشوای سپید رویان، و گرامی مرد بی آزار، و فاضل و رستگاری که به پاداش راستگویان فائز آمده، و سیّد اوصیاء. امیر المؤمنین (ع) فرمود: سلام بر تو حالت چطور است؟ عرض کرد: خوب است، من منتظر روح القدس هستم، و من کسی را که امتحان و گرفتاریش در راه خدای عزّ و جلّ بیشتر و پاداشش نکوتر و مقام و منزلتش نزد خدا بالاتر از تو باشد سراغ ندارم. برادرم! بر

این همه گرفتاریها صبر کن تا به دیـدار دوست بشـتابی، همانا یاران خود از بنی اسـرائیل را دیدم که با چه مصائبی در گذشـته رو برو بودنـد، بـا ارّه دو نیمشان می کردنـد، و بچهار میـخ می کشـیدند- و با دست خود بسوی شامیان اشاره کرد و گفت:- و اگر این چهره های بـدبخت و زشت می دانسـتند آن عذاب و عاقبت شومی را که در جنگ با تو در انتظار آنهاست هر آینه در این کار کوتاه می آمدند،- و اشاره ای به عراقیان کرد و گفت:- و اگر این چهره های سـفید و نورانی می دانسـتند آن پاداشی را کـه در طـاعت تـو برایشـان آمـاده گشـته هر آینـه دوست می داشـتند که بـا قیچی ریز ریز شونـد، درود و رحمت و برکـات خداوند بر تو باد». سپس از جایی که بود غایب شد.

عمّـار بن یاسـر و ابو الهیثم بن تیّهـان و ابو ایّوب انصـاری و عباده بن صامت و خزیمه بن ثابت و هاشم مرقال در میان جمعی از شیعیان امیر المؤمنین (ع) که همگی سـخن آن مرد را شنیده بودند برخاستند و گفتند: ای امیر مؤمنان این مرد کیست؟ حضرت فرمود: او شـمعون وصـیّ عیسـی (ع) است، خداونـد او را برانگیخته تا مرا در جنگ بر دشـمنانش صبر و دلـداری دهـد، عرض کردند: پدر و

مادرمان فـدایت بخـدا سوگنـد ما به همان صورت که رسول خـدا (ص) را یاری دادیم تو را یاری خواهیم داد، و هیـچ یک از مهـاجرین و انصـار جز آن کس که شـقی و بـدبخت است از تو سـر پیچی نکنـد. در اینجا امیر المؤمنین (ع) سـخن نیکی بآنان فرمود و از آنان تشکّر نمود.

۶- کعب الحبر گویـد: عبـد اللّه بن سـلام پیش از آنکه مسـلمان شود حضور رسول خـدا (ص) شـرفیاب شد و عرض کرد: ای رسول خدا، علی در میان شما چه نام دارد؟ پیامبر (ص) فرمود: علی نزد ما صدّیق اکبر (بزرگ راستگو) نام دارد:

عبـد اللّه گفت: گواهی می دهم که معبودی جز اللّه نیست و محمّـد رسول خـداست، همانا ما در تورات یافته ایم: محمّد پیامبر رحمت است، و علی برپا دارنده حجّت و دلیل خداست.

۷- عیسـی بن عمرو گویـد: ذو الرّمه شـاعر قائل به اختیار بود و اینکه انسان در افعالش مجبور نیست، و رؤبه بن العجّاج قائل به جبر بود. روزی از روزها نزد

بلال بن ابی برده که والی بصره بود با هم برخورد کردند، بلال اختلاف عقیدتی آن دو را می دانست لذا آن دو نفر را بر مناظره تحریک کرد.

رؤبه گفت: بخدا سوگند هیچ پرنده ای آشیانه ای برای سکونت و تخم گذاری نمی سازد، و هیچ درنده ای کمینی در زمین برای صید خود نکند جز به قضا و قدر خداوند. ذو الرّمه گفت: بخدا سوگند که خداوند به هیچ گرگی اجازه نداده که حیوان شیرده گروهی فقیر و مستمند را برباید (و آنان را تهیدست بگذارد).

رؤبه گفت: آیا بخواست خود آن را ربوده یا بخواست خدا؟ ذو الرّمه گفت:

خواست و اراده خودش، رؤبه گفت: بخدا سوگند که این دروغ بستن بر گرگ است! ذو الرّمه گفت: بخدا سوگند دروغ بستن بر گرگ آسان تر است از دروغ بستن بر خدای گرگ.

(شیخ مفید گوید) ابو الحسن علیّ بن مالک نحوی بدنبال این خبر این شعر را از محمود ورّاق برایم خواند:

«ای ملامت گر من از روی جهل گناه نکرده ام، و نه از روی این اعتقاد که گناه، کار دیگریست نه کار من. و گناهی که از من سر زده نه از روی جرأت و جسارت بر خدا بوده و نیز نه آن بوده که عقل من بر جهلم چیره نباشد هرگز»

بلکه از حسن ظنّم به بخشش آن کسی است که کارهای نیک و زیبا و بخشش ها تنها از آن اوست* پس اگر گمانی که بدو برده ام راست آید البتّه در فضل و بخشش او گمان از چون منی راست نیاید (چه با اعمال زشت جای حسن ظنّ نیست)* و اگر عذابی از جانب او به من برسد، این از انصاف و عدلی است که در حکم وجود داشته و بمن رسیده است».

۸- عیسی بن عّمرو گوید: مردی از ابی عمر و بن العلاء حاجتی خواست و ابی عمرو به وی وعده داد که حاجتش را برآورد، امّا انجام آن برای ابی عمرو میسور نگشت، پس از چندی آن مرد او را دید و گفت: ای ابا عمرو بمن وعده ای دادی و عمل نکردی! ابو عمرو گفت: کدام یک ما به غم سزاوارتریم، من یا تو؟

آن مرد گفت: من. ابو عمرو گفت: خیر، بلکه بخدا سوگند من به اندوه سزاوارترم، آن مرد گفت: چگونه؟ گفت: من به تو وعده دادم در نتیجه تو با دلخوشی بانجام وعده بخانه بازگشتی، و من با همّ و غم بانجام رساندن آن، تو شبت را با سرور و شادی بسر بردی، و من شبم را در فکر و اندوه سپری ساختم، سپس قضا و قدر از انجام تصمیم مانع شد، در نتیجه تو مرا با حالت ذلّت و دیده خواری دیدار کردی، و من تو را با خجالت و شرمندگی.

۹- جعابی با سند خود از حضرت رضا از پدران بزرگوارش از امیر المؤمنین علیهم السّلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا (ص) به من فرمود:

یا علی این دین با شما شروع شده و بدست شما پایان پذیرد، صبر را پیشه سازید که سرانجام امور از آن پرهیزکاران است، شما حزب خدائید و دشمنانتان حزب شیطان، خوشا به حال آن کس که از شما فرمان برد، و وای بر آن کس که شما را نافرمانی کند، شما حجّت و دلیل خدا بر آفریدگانش و دستاویز محکم خدائید، هر کس به آن دستاویز چنگ زند هدایت یافته، و آن کس که آن را رها سازد گمراه گردد. من از خداوند بهشت را برایتان درخواست میکنم، هیچ کس به طاعت خدا از شما پیشی نگیرد که شما از همه به طاعت خداوند سزاوارترید.

۱۰- ابو حمزه ثمالی گوید: امام زین العابدین (ع) می فرمود: پسر آدم! تو پیوسته در خوبی بسر بری تا آنگاه که اندرز دهنده خویشتن بوده، و در فکر

حسابرسی اعمال خودت باشی، و تا آنگاه که ترس از خدا بمنزله لباس زیر و اندوه در امور اخروی بمنزله لباس روی تو باشد (پیوسته در باطن خود از خدا در هراس و در ظاهر خود اندوهگین باشی). همانا تو خواهی مرد و سپس برانگیخته خواهی شد، و در حضور پروردگار با عزّت و جلال بازداشت می شوی [پس پاسخی آماده کن].

## مجلس سیزدهم شنبه ۱۹ رجب ۴۰۷

۱- داود بن سلیمان غازی از حضرت رضا از پدران بزرگوارش از امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب علیهم السّلام از رسول خدا (ص) روایت کند که فرمود: از سه چیز بر امّت خود بیم دارم: گمراهی پس از شناخت، و آشوبهای گمراهی آفرین، و شهوت فرج و شکم.

۲- ابو هریره گوید: رسول خدا (ص) فرمود: ماه رمضان ماه پر برکتی است که خداوند روزه آن را واجب نموده است. درهای بهشت در این ماه گشوده است، و شیاطین در غل و زنجیر بسته اند، شبی در این ماه وجود دارد که از هزار ماه بهتر و برتر است، هر کس از فیض آن محروم بماند براستی محروم واقعی اوست- و این سخن را سه بار تکرار فرمود-.

۳- سلیمان بن جعفر جعفری گوید: شنیدم ابو الحسن (امام رضا یا امام هادی) (ع) به پدرم می فرمود: چگونه است که تو را نزد عبد الرّحمن بن یعقوب دیدم؟ عرض کرد: او دائی من است، حضرت به او فرمود: آن مرد در باره خدا سخنی بس گزاف و هول انگیز گوید. او خدا را (به صورت اجسام و اوصاف آن) وصف می کند و حال آنکه خداوند به وصف نیاید، پس یا با او همنشین شو و ما را رها کن و یا با ما همنشین باش و او را ترک کن. عرض کرد: او هر چه بخواهد بگوید چه زیانی بحال من دارد چنانچه من قائل بگفتار او نشوم؟ حضرت فرمود:

آیا نمی ترسی که عذابی بر او فرود آید و شما را جملگی فرا گیرد؟ آیا داستان آن کسی را که از اصحاب موسی (ع) بود و پدرش از یاران فرعون نشنیده ای، که چون لشکر فرعون (کنار دریا) به موسی (ع) رسید آن مرد از موسی جدا شد تا پدر خود را پند دهد، موسی از کنار او گذشت و پدرش همچنان با او در ستیز بود تا با هم بکنار دریا رسیدند و هر دو غرق شدند. این خبر به موسی (ع) رسید، موسی حال او را از جبرئیل جویا شد، پاسخ داد: او غرق شد- خدایش رحمت کند- در حالی که عقیده پدرش را نداشت امّا چون عذاب فرود آید از کسی که به گنهکار (بهر منظور) نزدیک شده دفاعی نشود.

۴- ابان بن تغلب گوید: امام صادق (ع) فرمود: به رسول خدا (ص) از جانب گروهی از طایفه قریش این خبر رسید که گفته اند: محمّد چنین پنداشته که امر حکومت را در میان خاندان خود محکم و پابرجا ساخته است؟! چون او بمیرد آن را از چنگ آنان بیرون خواهیم آورد، و بدست غیر آنان خواهیم سپرد. پس رسول خدا (ص) بیرون شده در محلی که آنجا گرد آمده بودند ایستاد و فرمود: ای گروه قریش چگونه خواهید بود آنگاه که پس از من کافر شوید، سپس

مرا در میان لشکری از یارانم ببینید که شمشیر برویتان کشیده، گردنهای شما را با شمشیر می زنم؟ جبرئیل (ع) فرود آمد و گفت: ای محمّد پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: بگو: ان شاء اللّه (من) یا علیّ بن ابی طالب (این کار را بکنیم) و رسول، خدا (ص) فرمود: ان شاء اللّه، یا اینکه علیّ بن ابی طالب این کار را بعهده می گیرد.

۵- یعلی بن مرّه گوید: شنیدم رسول خدا (ص) به علیّ بن ابی طالب (ع) می فرمود: ای علی تو صاحب اختیار و سرپرست مردم پس از من خواهی بود، هر کس از تو فرمان برد مرا فرمان برده، و هر کس از تو نافرمانی کند مرا نافرمانی کرده است.

۶- ابو الهیثم بن تیّهان انصاری گوید: رسول خدا (ص) فرمود: خدا عزّ و جلّ ارواح را دو هزار سال پیش از اجساد آفرید، و آنها را به عرش آویخت، و

بآنان فرمان داد تا بر من سلام و درود فرستاده و از من فرمان برند، نخستین کسی که از مردان بر من سلام کرد و از من اطاعت نمود روح علیّ بن ابی طالب [ع] بود.

۷- حبیب بن ابی ثابت گوید: چون آن گروه (معین شده که شش نفر بودند) برای شورای تعیین خلیفه پس از عمر در خانه گرد آمدند مقداد بن اسود کندی- رحمه اللّه- آمد و گفت: مرا نیز با خود شرکت دهید که من برای رضای خدا نصیحتی داشته و خیری برایتان در نظر دارم، آنان نپذیرفتند، گفت: لا اقل سرم را در خانه داخل کنید و سخنی از من بشنوید، این را نیز نپذیرفتند، گفت:

حال که نمی پذیرید پس با مردی که در جنگ بدر حضور نداشته، و در بیعت رضوان شرکت نکرده، و در جنگ احد- آن روز که دو گروه مسلمین و مشرکین با هم روبرو شدند- فرار نمود، بیعت نکنید.

عثمان گفت: هان به خدا سوگند اگر زمام حکومت را بدست گیرم تو را به صاحب اوّلت بر می گردانم. چون مرگ مقداد فرا رسید گفت: به عثمان خبر دهید که من به صاحب اوّل و آخرم باز گشتم. چون خبر مرگ وی به عثمان رسید (و خاطرش از او آسوده شد رسم سیاست و سیاست بازان بجای آورد) آمد تا

بر سر قبرش ایستاد و گفت: خدا تو را رحمت کند خوب بودی هر چند که ...

... و ثنای خوبی بر وی فرستاد. زبیر به او گفت:

تو را آنچنـان می شـناسم که پس از مرگ بر من می گریی، امـا در حـال حیـاتم زاد و توشه ای را به من نمی دهی! (۱) عثمان گفـت: زبیر! این چه حرف است که می زنی؟ تـو گمـان می کنی که من دوست دارم مردی این چنین از اصـحاب محمـد (ع) بمیرد در حالی که بر من خشـمناک باشد؟! ۸- مرازم از امام صادق (ع) روایت کنـد که رسول خـدا (ص) فرمود: چه می شود گروههـائی از امّت مرا که چون نام ابراهیم و آل ابراهیم (ع) نزد آنان برده شود دلهایشان شاد و چهره هایشان از سـرور روشـن می شود، ولی همین که نام من و اهل بیتم برده می شود دلهایشان بیزار و رمیـده، و چهره هایشان درهم و گرفته می گردد؟! به آن کس که مرا بحق به پیامبری برانگیخته سوگنـد اگر مردی با عمل هفتاد پیامبر خـدا را دیـدار کنـد و ولایت اولی الامر از ما اهل بیت را نداشته باشد خداوند هیچ توبه و فدیه و کار نیکی را از وی نخواهد پذیرفت.

---

۱- نقل ذلک ابن أبی الحدید فی قصه عثمان مع ابن مسعود (ره) و فیه «لا ألفینک»

۹- جعفر بن زیاد احمر گوید: زید بن علیّ بن الحسین علیهما السلام این آیه را خواند: «و امّا آن دیوار از آن دو پسر بچّه یتیمی بود که در شهر سکونت داشتند، و در زیر آن گنجی برای آنها پنهان؛ و پدرشان آدم صالحی بود، پس خدای تو خواست که آنان بحد رشد و بلوغ برسند و گنجشان را بیرون آورند» و سپس گفت: خداوند آن دو کودک را به خاطر نیکی پدرشان در تحت مراقبت خود گرفت، پس چه کس از ما سزاوارتر است که حفاظت خوبی از وی شود؟

زیرا که رسول خدا (ص) جدّ ماست، و دخترش سرور زنان بهشتی مادر ماست، و نخستین کسی که به خدا ایمان آورد و او را به یگانگی خواند و نماز گزارد پدر ماست (بنا بر این خدا حافظ ماست و ما از دشمن نمی هراسیم و بمبارزه خود ادامه می دهیم).

۱۰- اصمعی گوید: از یک عرب بیابانی شنیدم که یادی از سلطنت و سلاطین نمود و گفت: همانا که هر چند آنان در دنیا با ظلم و ستم کردن عزیز شدند، ولی در آخرت با عدالتی که در حق آنان روا شود خوار و ذلیل خواهند گشت، به اندکی از بسیار و ناچیزی از فراوان خرسند شدند، و براستی در آن وقتی که پشیمانی هیچ سودی ندهد با تهیدستی روبرو خواهند بود.

شیخ مفید گوید: و استادم ابو الحسن علیّ بن مالک نحوی، شعری از ابی العتاهیه برایم خواند:

منزّه است خدائی که صاحب ملکوت است که چه شبی است که آن شب که به صبح قیامت آبستن است! اگر کسی آن صورتی را که در معاد خواهد داشت در نظر خود مجسّم کند (از اندوه و نگرانی) چشم بر هم نتواند نهاد، پروردگار خلائق فنا و نابودی را برای آفریدگان مسلّم داشته، و مردم بر دو دسته اند: گروهی پیش افتاده و درگذشته اند، و گروهی دیگر بازمانده و سپس بسوی رفتگان خواهند شتافت.

## مجلس چهاردهم شنبه ۲۶ رجب ۴۰۷

۱- محمد بن عبد اللّه علوی زیدی از حضرت رضا از پدرش از اجدادش

از امیر المؤمنین (ع) روایت کند که رسول خدا (ص) فرمود: هر کس یک عمل واجبی (مثل نماز) بجا آورد، در نزد خداوند دعائی قابل استجابت دارد.

۲- جابر گوید: امیر المؤمنین (ع) شنید که مردی به قنبر دشنام می داد و قنبر نیز می خواست باو جواب گوید، حضرت او را صدا زد: آی قنبر! آهسته، ناسزا گوی خود را در زبونی رها کن تا خدای رحمان را خشنود سازی، و شیطان را به خشم آوردی، و دشمنت را کیفر و شکنجه دهی. سوگند به آن کس که دانه را شکافت و جانداران را بیافرید شخص با ایمان خدای خویش را به چیزی مانند حلم و بردباری خرسند نسازد، و شیطان را به چیزی مثل سکوت و خموشی بخشم نیاورد، و هیچ احمق و نادانی به عکس العمل مانند سکوت در مقابل او کیفر و شکنجه نگردد.

۳- حسن بن ابی الحسن بصری گوید: چون امیر المؤمنین (ع) بشهر ما بصره وارد شد گذارش بر من افتاد و من وضو می ساختم، فرمود: ای جوان نیکو

وضـو بسـاز تـا خـدا به تـو نیکوئی کنـد. سـپس از نزد من گـذشت، بـدنبال او روان شـدم، حضـرت بجـانب من رو کرد و بمن نگریست و فرمود: ای جوان حاجتی داری؟ عرض کردم: آری، بمن سخنی بیاموز که خداوند مرا بدان سود بخشد.

فرمود: ای جوان هر کس با خـدا به صـداقت و راستی رفتار کنـد نجات یابـد، و هر کس بر دین خود بهراسـد از هلاکت سالم بماند، و هر کس در دنیا به زهد گراید دیده اش بآنچه از پاداشهای خدا- عزّ و جلّ- می بیند روشن گردد.

ای جوان آیا بیشتر برایت نگویم؟ عرض کردم: چرا ای امیر مؤمنان.

فرمود: سه خصـلت است که در هر کس باشـد دنیا و آخرت برایش صاف و سالم بمانـد: آن کس که بکار نیک فرمان دهد و خودش نیز بدان گردن نهد، و از کار زشت باز دارد و خودش نیز از آن دست کشد، و بر حدود و دستورات خداوند محافظت و مواظبت نماید.

ای جوان آیا دلشاد می شوی از اینکه روز قیامت در حالی بدیـدار خـدا شـتابی که از تو خرسـند باشـد؟ عرض کردم: آری ای امیر مؤمنـان. فرمود: نسـبت بـدنیا زاهـد و بی میل باش، و نسـبت بآخرت راغب و مایل، و در تمام کارهای خود از راستی جـدا مشو که خداوند تو و تمام بندگانش را از راه راستی بعبادت فرا خوانده است.

سپس آن حضـرت براه افتـاد تـا ببـازار بصـره وارد شـد، نگـاهی بمردم انـداخت و دیـد که گرم داد و سـتداند، و پس بسـختی گریست و آنگاه فرمود: ای بندگان دنیا و کارگزاران دنیا داران، حال که شـما در روز پیوسته سوگند می خورید، و در شب به بسترهای خود می آرمید، و طبعا در خلال این حالات از آخرت غافلید، پس کسـی بجمع آوری زاد و توشه برخاسته، و در امر معـاد انـدیشه می کنیـد؟! مردی گفت: ای امیر مؤمنـان مـا نـاگزیریم از بـدست آوردن روزی، پس چه کنیم؟ امیر مؤمنـان (ع) فرمود: همانـا تحصـیل معاش از راه حلال آدمی را از کار آخرت باز نمی دارد، و اگر گوئی: ما ناچاریم احتکار کنیم، عـذرت پذیرفته نیست. آن مرد گریه کنان براه افتاد. امیر المؤمنین (ع) باو فرمود: رو بمن آی تا شـرح بیشتری گویم. آن مرد بازگشت، حضـرت فرمود: بنـده خدا! بدان که هر کس در دنیا برای آخرت کار کند ناگزیر پاداش عملش بتمام و کمال باو داده شود، و هر کس بامور دینی بجهت دستیابی بدنیا عمل کند اجر و پاداش وی در آخرت آتش دوزخ خواهد بود.

سپس امیر المؤمنین (ع) این آیـات را تلاوت نمود: «امّا آن کس که سرکشـی کنـد و زنـدگانی دنیا را ترجیـح دهـد پس همانا دوزخ جایگاه اوست» (۱).

---

۱- النازعات: ۳۷- ۳۹.

۴- مالک بن ضمره گوید: از امیر المؤمنین علی (ع) شنیدم که می فرمود:

آگاه باشید که شما در معرض لعن و دروغگو شمردن من قرار خواهید گرفت (شما را در شرایطی قرار میدهند که اقدام به لعن و دروغزن خواندن من کنید)، پس هر کس مرا از روی کراهت و عدم رضایت قلبی لعن کند و خداوند ناراضی بودن او را بدین کار از دلش بداند من و او با هم بر محمّد (ص) وارد می شویم، و هر کس زبانش را نگه دارد و مرا لعن نکند، باندازه زمان پرتاب یک تیر یا یک چشم بهم زدن از من زودتر به ملاقات آن حضرت برود، و هر کس با رضایت و خوشحالی مرا لعن کند حجابی میان او و (عذاب) خداوند (یا حجّتی میان او و خداوند) نخواهد بود، و حجّت و دلیلی به پیشگاه محمّد (ص) ندارد.

هان بدانید که محمّد (ص) روزی دست مرا گرفت و فرمود: هر کس با این پنج (انگشت) بیعت کند، و در حالی که تو را دوست می داشته بمیرد حقّا بعهد و به تکلیف خود عمل نموده، و هر کس در حالی که تو را دشمن میدارد بمیرد همانا به مرگ دوران جاهلیّت مرده است، و به تمام آنچه که در اسلام عمل نموده (اعم از عبادات و غیره) مورد محاسبه قرار گیرد، و اگر در حالی که تو را دوست میدارد پس از تو زنده بماند، تا آنگاه که خورشید طلوع و غروب میکند خداوند کارهای او را به امن و ایمان پایان خواهد داد.

۵- ابو جهضم ازدی از پـدرش که از اهـالی شـام بود روایت کنـد که گفت: چون عثمـان ابا ذر را از مـدینه به شام تبعیـد نمود پیوسـته ابو ذر برای مـا سـخنرانی میکرد، نخست حمـد الهی بجـای می آورد و شـهادت حقّ بر زبـان می رانـد و بر پیامبر (ص) درود می فرسـتاد و می گفت: «امّا بعد، ما در دوران جاهلیّت خود پیش از آنکه کتاب آسمانی بر ما نازل شود و پیامبر در میان مـا بر انگیخته گردد، وفـای به پیمان نموده، و سـخن راست گفته، و به همسایگان نیکوئی و از میهمان پـذیرائی و با تهیدسـتان همراهی و مواسات می کردیم [و با متکبّر دشمنی می ورزیدیم].

پس چون خـدای متعـال رسول خـدا (ص) را میان ما برانگیخت و کتابش را بر ما فرو فرسـتاد این اخلاق مورد رضایت خـدا و رسولش قرار گرفت، و مسـلمانان از دیگران شایسـته تر و سـزاوارتر بودنـد که این گونه اخلاقیّات را پاسـداری کننـد، آنان نیز مـدّتی که خدا خواست بدین صورت ماندند تا اینکه والیان اعمال زشتی را که ما سابقه شـناسائی بدانها نداشتیم احداث و پایه گذاری کردند از قبیل خاموش ساختن سنّتی، و زنده داشتن بدعتی، و سخنگوی بحقّی که دروغگو شمرده

می شـد، و ایثارهـائی بـدون رعـایت مقـام تقوا، و امینـان صالحی که کنار زده شـده و دیگران بر آنان ترجیـح داده می شدنـد. خداوندا! اگر مرگ به خیر من است مرا مرگ بهره ساز و بسوی خویش ببر در حالی که سنّتی را تغییر و تبدیل نداده باشم».

و پیوسـته بی پرده این سـخنان را تکرار می کرد. حبیب بن مسـلمه به نزد معاویه رفت و گفت: ابو ذر با این سخنانش نظر مردم را در باره تو خراب و تباه نموده و آنان را علیه تو می شورانـد. معاویه این مطلب را به عثمان نوشت، عثمان در پاسـخ نگاشت: او را بسوی من گسیل دار. و چون ابو ذر به مدینه رسید عثمان او را به ربذه تبعید نمود.

۶- یحیی بن عبـد اللّه بن حسن گویـد: از امام صادق (ع) در حالی که گروهی از کوفیان خدمتش بودند شـنیدم که می فرمود: شگفتا از این مردم که می گوینـد تمام دانش خود را از رسول خـدا (ص) فرا گرفته و بـدان عمل نموده و هـدایت شـده اند، و معتقدند که ما اهل بیت دانش آن حضرت را نیندوخته و بدان هدایت نیافته ایم و حال آنکه ما اهل و اولاد او هستیم، وحی در منازل ما فرود

آمـده، و دانش از نزد ما به سوی مردم خارج گردیـده است، گمان می کنی که آنان دانسـتند و هـدایت شدند و ما ندانستیم و گمراه گشتیم؟! حقّا که چنین چیزی محال است.

۷- اصـمعی گویـد: به شـهر بصـره داخـل شـدم، همین طور که در یکی از خیابانهای آن راه می رفتم به دخترک بسـیار زیبائی برخوردم که چون مشک خشـکیده بود، بـدنبال او حرکت کردم و صدای نفسم را از وی پنهان می داشـتم تا اینکه به قبرسـتان رسـید و کنار قبری نشـست و با آوازی بسـیار آهسته زمزمه وار چنین می گفت: بخدا سوگند مسکن اصلی این جاست نه آنجا که ما خود را بـدان فریفته ایم، بخـدا سوگنـد اینجا میان دوسـتان جدائی اندازد و آدمی را بحساب و کتاب نزدیک سازد، و به سبب آن رحمت از عذاب باز شـناخته گردد. پدر جان خداوند قبرت را گشاده سازد و در همان دریای رحمتی که پیامبرش را فرو برد، ترا فرو برد، من خلاف آنچه می دانم نگویم، آگـاهی خوبی از تو داشـتم، چون بـدینجا روی می آورم به تکیه گاه و پناهم می رسم، و چون اینجا را پشتوانه قرار می دهم تکیه گاه و پشتوانه خوبی پیدا می کنم. سپس گفت: کاش می دانستم که چگونه پوسیدگی در گور چهره ترا تغییر داد، یا چگونه زیبا صورتت رخ در نقاب

خاک در پوشید! آفرین خدا بر تو که چه پیری را بزیر خاکها و ریگزارها پنهان کردند که احساس و دید خود را از دست داده است، خرد و بردباری پس از دور اندیشی این پیکر را زینت داده بود، و نیز شجاعت و سخاوت آنگاه که در خانه اش را میهمان میکوفت. از آن زمان که به سوی گورستان و پوسیدگی و نابودی انتقال داده شدی تمام غمها بمن نزدیک شد و خواب از چشمم نهان گشت».

## مجلس پانزدهم شنبه ۳ شعبان ۴۰۷

۱- داود بن سلیمان غازی گوید: حضرت رضا (ع) از پدرانش علیهم السّلام برایم حدیث کرد که رسول خدا (ص) فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمّد، پروردگارت سلام می رساند و میفرماید: اگر بخواهی تمام وادی مکّه را برای تو به زر تبدیل کنم. من سر بآسمان برداشتم و عرض کردم:

پروردگار من! می خواهم روزی سیر باشم تا سپاست گویم، و روزی گرسنه باشم تا از تو درخواست نمایم.

۲- بریده گوید: رسول خدا (ص) فرمود: خداوند مرا به دوستی چهار نفر از یارانم دستور فرموده و به من خبر داده که خود نیز آنان را دوست دارد. عرض کردیم: یا رسول اللّٰه آنان چه کسانند؟ و هر کدام از ما دوست داشتیم که یکی از چهار نفر باشیم! حضرت سه بار فرمود: آگاه باشید که علی یکی از آنهاست، و (سه تن دیگر) مقداد بن اسود، و ابو ذر غفاری، و سلمان فارسی هستند.

۳- فروه بن مجاشع از امام باقر (ع) روایت کند که فرمود: عائشه نزد عثمان آمد و گفت: آن سهمیّه ای را که پدرم و عمر بن خطّاب به من می دادند بمن رد کن، عثمان گفت: من در کتاب و سنّت جایی برای چنین چیزی که برای تو مقرّر باشد نیافتم، و همانا پدرت و عمر بن خطّاب از روی رضایت خاطر و دلخواه

خود به تو بخشش می کردند و من این کار را نمی کنم. عائشه گفت: پس سهم ارث مرا از رسول خدا (ص) بده، عثمان گفت: مگر تو و مالك بن اوس نصری نزد من نیامدید و گواهی دادید که رسول خدا (ص) ارث نمی گذارد، تا جایی که فاطمه را از ارث خود منع کردید و حقّ او را پایمال نمودید؟ حال چگونه امروز ارث از جانب پیامبر (ص) می طلبی؟! عائشه او را رها کرد و بازگشت. از آن روز به بعد هر گاه عثمان برای نماز بیرون می شد عائشه پیراهن رسول خدا (ص) را می گرفت، و بر سرین بلند می کرد و می گفت: همانا عثمان با صاحب این پیراهن مخالفت ورزیده و سنّت او را رها ساخته است.

۴- سدیف مکّی گوید: محمّد بن علی (ع)- که هیچ یک از محمّدیان را ندیدم که با وی همدوشی کند- به من خبر داد که جابر بن عبد اللَّه انصاری گفت: رسول خدا (ص) میان مهاجرین و انصار ندا در داد و همگی با اسلحه حاضر شدند، پیامبر (ص) بر منبر بر آمد و حمد و ثنای الهی بجای آورد و فرمود: ای مسلمانان هر کس ما اهل بیت را دشمن بدارد خداوند روز قیامت او را یهودی

برانگیزد. جابر گفت: من برخاستم و عرض کردم: ای رسول خدا هر چند شهادت به لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و به اینکه محمّد رسول خداست بدهد؟ فرمود: هر چند

لا اله الّا اللَّه

گواهی دهد زیرا که بدین سبب از ریختن خون خود یا از اینکه با دست خود باخواری هر چه تمامتر جزیه پردازد جلوگیری بعمل می آورد.

سپس فرمود: هر کس ما اهل بیت را دشمن بدارد خداوند روز قیامت او را یهودی برانگیزد و اگر به زمان دجّال برسد با او همراهی کند، و اگر به زمان وی نرسد در قبر خود برانگیخته شود و باو ایمان آورد. همانا پروردگار من عزّ و جلّ در ابتدای خلقت (عالم ذرّ) که گل آدمیان را می سرشتند امّت مرا برایم تصویر نمود، و نامهای ایشان را به من یاد داد چنانچه تمام اسماء را به آدم تعلیم فرمود، سپس صاحبان پرچمها (ادعیه داران) از جلو من گذشتند و من برای علی و شیعیان او آمرزش طلبیدم.

حنّان بن سدیر گوید: من این حدیث را خدمت امام صادق (ع) عرضه داشتم، حضرت بمن فرمود: تو خودت این را از سدیف شنیدی؟ عرض کردم:

امشب هفتمین شب است که آن را از وی شنیده ام، فرمود: من گمان نمی کردم که این حدیث از دهان پدرم به سوی احدی خارج شود.

۵- عبـد الرّحمن بن عبيـد بن الکنود گويد: دوازده شب از ماه رجب سپری شده بود که امير المؤمنين علیّ بن ابی طالب (ع) از بصـره وارد کوفه شدنـد. حضـرت پيش آمـد تا بر فراز منبر شـد، حمـد و ثنای الهی بجای آورد سـپس فرمود: امّا بعـد، سـپاس خدائی راست که دوست خود را ياری داد، و دشـمن خويش را خوار و رها ساخت، و راستگوی حقّ بجانب را عزّت بخشيد، و دروغگوی باطـل گرا را ذليـل نمود. ای ساکنـان اين شـهر تقوای الهی پيشه کنيـد، و از طـاعت آن گروه از اهـل بيت پيامبر تان (ص) که خودشـان خـدا را اطـاعت نموده انـد جـدا مشويـد، آنـان که در فرمانبری از ايشان- در آنچه که خودشان نيز خـدا را فرمـان برده انـد- سـزاوارترند از آن گروه افرادی که خود را بحقّ می بندنـد و مـدّعی آننـد و بـا ما مقابله می کننـد، با فضل و دارائيهای ما خود را صاحب فضل جلوه می دهند و همان فضل را در باره ما انکار می کنند، و در حقّ خودمان با ما می ستيزند و ما را از آن کنار می زنند، و البتّه و بال و گرفتاری اعمال زشت خود را چشـيدند و بزودی به کيفر اين تبهکاری (در آخرت) خواهند رسـيد. همانا مردانی چند از شما دست از ياری من برداشتند که من اين کار زشت را بر آنان خرده می گيرم و آنان را مورد ملامت و سرزنش قرار می دهم، شما نيز بآنان بد گوئيد، و سخنان زننده ای به گوششان برسانيد تا به

جلب رضایت ما تن در دهند یا کاری که مورد خشنودی ماست از آنان مشاهده کنیم.

مالک بن حبیب تمیمی یربوعی که یکی از افراد انتظامی بود گفت:

بخدا سوگند من خود بد گفتن و سخن ناپسند و زننده گفتن به آنان را اندک می دانم، بخدا قسم اگر فرمان دهی همه آنان را بکشیم. امیر المؤمنین (ع) فرمود:

ای مالک از اندازه گذشتی و پا از حد فراتر نهادی، و کمان کین را تا آخر کشیدی! عرض کرد: ای امیر مؤمنان اندکی ستم در پاره ای از امور که به شما رسیده از کوتاه آمدن و مصالحت با دشمنان کارسازتر است.

امیر المؤمنین (ع) فرمود: ای مالک خداوند چنین فرمانی نداده و فرمان او چنین نیست، خدای متعال فرموده: «یک تن را بجای یک تن باید کشت» با این فرمان دیگر چه جای اندکی ستم؟ و خدای سبحان فرموده: «هر کس مظلوم کشته شود ما برای صاحب دم سلطه ای قرار داده ایم (که قصاص کند) پس نباید در کشتن اسراف کند همانا که او یاری شده است».

ابو برده بن عوف ازدی- که از طرفداران عثمان بود و در جنگ جمل شرکت نکرده و در جنگ صفّین با نیّت سستی که در یاری آن حضرت داشت

شرکت جسته بود- برخاست و گفت: آیا این کشته هائی که در اطراف عائشه و طلحه و زبیر دیده می شود بنظر شما به چه دلیل کشته شده اند؟ امیر المؤمنین (ع) فرمود: باین دلیل که شیعیان و کارگزاران مرا کشتند و نیز به سبب کشتن آن مرد- عبدی- رحمه اللَّه- را در میان گروهی دیگر از مسلمانان که گفتند: ما مثل شما پیمان نمی شکنیم و مانند شما خیانت نمی ورزیم، و اینان بر آنها تاختند و با ظلم و ستم به قتلشان رساندند، من از ایشان خواستم که قاتلین برادرانم را از میان این گروه به من تحویل دهند تا آنها را به قصاص آن کشته ها بکشم سپس کتاب خدا میان من و ایشان حاکم باشد، امّا آنان نپذیرفتند، و با اینکه هنوز بیعت من و خون نزدیک به هزار نفر از شیعیانم به گردنشان بود به جنگ با من برخاستند، و من بدین خاطر آنها را کشتم، آیا تو در این زمینه تردیدی بدل داری؟ گفت: قبلا تردید داشتم و الان حقّ را شناختم و اشتباه آن گروه برایم روشن شد، راستی که تو هدایت یافته و درست کاری.

سپس علی (ع) آماده شد و که از منبر فرود آید، مردانی برخاستند تا سخن گویند ولی چون دیدند که حضرت پائین آمده نشستند و دیگر حرفی نزدند.

ابو الکنود گوید: ابو برده با اینکه در جنگ صفّین حضور داشت با این حال با امیر المؤمنین (ع) منافقانه عمل می کرد و با معاویه مکاتبات سرّی داشت،

و چون معاویه قدرت را بدست گرفت محصول سرزمینی در فلّوجه را به وی واگذاشت و او در نزد معاویه گرامی و مورد احترام بود.

۶- ابان بن عثمان گوید: امام صادق (ع) فرمود: چون روز قیامت شود خداوند تمامی اوّلین و آخرین را در سرزمین واحدی گرد آورد، سپس جارچی را فرمان دهد و او صدا زند: چشمانتان را فرو خوابانید و سرهای خود را بزیر اندازید تا فاطمه دخت محمّد (ص) از صراط عبور کند. فرمود: پس تمام آفریدگان چشمان خود را فرو خوابانند و فاطمه (ع) در حالی که بر مرکبی از مرکبهای بهشتی سوار شده و هفتاد هزار فرشته وی را مشایعت می کنند وارد صحنه محشر شود، سپس در جایگاهی شریف از جایگاههای قیامت توقّف کند و از مرکبش فرود آید و پیراهن خون آلود حسین بن علی (ع) را بدست گیرد و گوید: ای پروردگار من، این پیراهن فرزند من است و تو می دانی که با او چه ها شد! از جانب خدا عزّ و جلّ ندا آید: ای فاطمه، من خرسندی تو را خواهانم، عرض می کند: ای پروردگار من، برای من از قاتلش انتقام بگیر. خداوند بپاره ای از آتش فرمان دهد، از دوزخ بیرون آمده و تمام کشندگان حسین بن علی (ع) را مانند پرنده ای که دانه از روی زمین بر می چیند می رباید، سپس همه را بسوی

آتش می برد، و آنان در آتش به انواع عذاب معّذب شوند. آنگاه فاطمه بر مرکب خود سوار می شود و در حالی که فرشتگان مشایعت کننده با او هستند و فرزندان آن حضرت از جلو و دوستان فرزندانش از طرف راست و چپ وی می باشند داخل بهشت می گردد.

۷- حارث بن حصیره از پدرش از امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب (ع) روایت کند که آن حضرت به شیعیان خود فرمود: در میان مردم همچون زنبور عسل در میان پرندگان باشید، که هیچ پرنده ای نیست جز اینکه زنبور عسل را ناتوان می شمرد، و اگر بدانند که چه برکتی در اندرون او نهفته است هرگز چنین رفتاری در باره اش نمی کردند. با زبان و پیکرتان با مردم آمیزش کنید (صرفا رفتاری صوری و ظاهری)، و با دل و عمل خود از آنان کناره گیرید، برای هر فردی همانی است که بدست آورده، و روز قیامت با کسی محشور شود که دوستش می داشته است.

۸- جعفر بن سلیمان ضبعی گوید: از مالک بن دینار شنیدم که

می گفت: به گورستان رفتم و همان جا ایستادم و گفتم:

به سر قبرها آمدم و همگی را صدا زدم که کجایند افراد بزرگ و پست؟ و کجاست آن کس که چون خوانده می شد پاسخ می داد، کجاست آن عزیزی که افتخار می کرد و بزرگی می فروخت. و کجاست آن کس که با داشتن سلطنت فخر فروشی و گردنکشی می نمود، و کجاست آنکه بهنگام توانائی زور و بازو نشان می داد؟

گوید: صدائی از ناحیه قبرها پاسخم داد ولی من صاحب و گوینده اش را ندیدم:

همگی فانی شدند و گزارشی هم که از حقیقت امر خبر دهد در میان نیست، و تمامی مردند و خبر هم مرد و از دست رفت. این گورهای زمینی صبح و شام بطور مداوم زیبائی این چهره ها را می زدایند. ای که از مردمی که درگذشته اند از من می پرسی آیا در آنچه می بینی جای اندرز گرفتن برای تو نیست؟!

## مجلس شانزدهم شنبه ۱۰ شعبان ۴۰۷

۱- نـوف بکـالی گویـد: شـبی نزد امیر المؤمنین علیّ بن ابی طـالب (ع) مانـدم و دیـدم که مکرّر از منزلش بیرون می رود و به آسـمان نظر می کنـد. گویـد سـپس باری دیگر بروش همیشه داخل شـد و فرمود: خوابی یا بیـدار؟ عرضـکردم: بیدارم ای امیر مؤمنان، از اول شب چشم بتو دوخته ام و آنچه می کردی می دیدم. فرمود:

ای نوف خوشـا بحال آنان که به دنیا زاهـد و بی میل می گردنـد، و به آخرت میل و علاقه می ورزنـد، قومی که زمین خـدا را گلیم، و خاکش را بستر، و کتاب خـدا را پیراهن زیر و دعای او را لباس رو قرار داده انـد (از کتاب خدا در پنهانی پند گیرند و در آشکار دعا کنند) و آب زمین را بمنزله بوی خوش بکار می برند، و بر روش حضرت مسیح (ع) از دنیا دل بریده اند.

همانا خدای متعال به عیسی (ع) وحی کرد که: ای عیسی بر تو باد

بروش پیشینیان تا به سر منزل پیامبران برسی. ای برادر بیم دهندگان به قوم خود بگو که: در هیچ خانه ای از خانه های من جز با دلهای پاک و دستهای تمیز و ناآلوده، و دیدگان خاشع و فرو خفته داخل نشوند، که من دعای آن کس را که مرا بخواند و حقّی از مردم در گردن وی باشد نمی شنوم، و تا آن زمان که حقّی نزدش داشته باشم و به من برنگردانده باشد دعایش را مستجاب نگردانم.

ای نوف تا توانی جاسوس و شاعر (یا مأمور انتظامی) و تار زن و دهل نواز مباش که همانا داود (ع) که پیامبری از جانب پروردگار جهانیان بود شبی از شبها بیرون شد و به اطراف آسمان نظری افکند و فرمود: به اللّه پروردگار داود سوگند این ساعت ساعتی است که هیچ بنده ای دست به نیایش و درخواست بر ندارد مگر اینکه خدا نیازش را برآرد، جز اینکه جاسوس یا شاعر یا تار زن یا دهل نواز باشد.

**۲**- عبد الله بن میمون مکّی از امام صادق از پدرش امام باقر (ع) روایت کند که فرمود: حلوائی برای امیر المؤمنین (ع) آوردند و حضرت میل نفرمود، عرض

کردنـد: آن را حرام می دانیـد؟ فرمود: نه، امّا می ترسم دلم خواسـتار آن شود و بدنبالش بروم. سـپس این آیه را تلاوت نمود: «شما بهره های پاکیزه خود را در زندگانی دنیای خود بردید و از تمامی آنها بهره ور گشتید».

۳- معروف بن خرّبوذ گفت: از ابـا عبیـد اللّه مولاـی عبّـاس شـنیدم که برای امام باقر (ع) نقل می کرد که از ابو سـعید خـدری شنیدم می گفت: آخرین خطبه ای که رسول خدا (ص) برای ما خواند خطبه ای بود که در همان مرضـی که با آن از دنیا رفت برای ما ایراد فرمود، آن حضـرت در حالی که بر دست علیّ بن ابی طالب و آزاد کرده اش میمونه تکیه کرده بود بیرون شـد و بر منبر نشـست، سـپس فرمود: مردم! من در میان شـما دو چیز گرانمایه بیادگار می گـذارم- و ساکت شـد-، مردی برخاست و گفت: ای رسول خدا این دو چیز گرانمایه چیست؟ حضـرت چنان غضـبناک شد که رنگ چهره مبارکش سرخ گردید، سپس خشـمش فرو نشـست و فرمود: من این را نگفتم جز اینکه می خواسـتم شـما را بدان خبر دهم لکن نفسم تنگ آمد و نتوانستم؛ یکی از آن دو ریسـمانی است که یـک طرفش بخداونـد متّصـل است و طرف دیگرش در دسترس شـماست، شـما در باره آن چنین و چنان

می کنید، بدانید که آن قرآن است، و دومین چیز گرانمایه که کوچکتر است اهل بیت منند. سپس فرمود: سوگند بخدا من این را به شما می گویم امّا مردانی در اصلاب مشرکین هستند که امید من به آنان از امیدم به بسیاری از افراد شما بیشتر است. سپس فرمود: به خدا سوگند هیچ بنده ای آنان را دوست ندارد جز اینکه خداوند در روز قیامت نوری به وی ببخشد تا اینکه بر سر حوض کوثر بر من وارد شود، و هیچ بنده ای دشمنشان ندارد جز اینکه در روز قیامت خداوند (رحمت) خود را از وی در پوشد.

در اینجا امام باقر (ع) فرمود: راستی که ابا عبید اللّٰه آنچه را که می شناسد و بدان باور دارد برای ما نقل می کند.

۴- عمر بن یزید گوید: امام صادق (ع) فرمود: سلمان- رضی اللّٰه عنه- در کوفه از بازار آهنگران گذر نمود، چشمش به جوانی افتاد که بحال غش افتاده و مردم دور او را گرفته اند، به سلمان گفتند: ای ابا عبد اللّٰه این جوان غش کرده، چه خوب است دعائی در گوش او بخوانی. سلمان به وی نزدیک شد، تا چشم جوان به او افتاد بهوش آمد و گفت: ابا عبد اللّٰه! آنچه این مردم می گویند در من نیست اما چون گذارم بر این آهنگران افتاد و دیدم که پتک می کوبند، یاد سخن

خدای متعال افتادم که فرموده: «برای آنان پتکهائی از آهن است» (۱) پس از ترس عقاب خدای متعال هوش از سرم پرید. پس سلمـان او را به برادری پـذیرفت و شـیرینی محبّت وی در راه خـدای متعـال در دلش افتاد، و همیشه با او بود تا اینکه آن جوان بیمار گشت، سـلمان به بالین او آمد و کنار سرش نشست و او در حال جان دادن بود، گفت: ای فرشته مرگ با برادرم به نرمی و مدارا رفتار کن.

ملك الموت گفت: ای ابا عبد اللّٰه من با هر مؤمنی بملایمت و نرمی رفتار میکنم.

۵- سویـد بن غفله از امیر المؤمنین (ع) روایت کرده که پیامبر اکرم (ص) فرمود: هیـچ بنـده ای به حفظ اوقات نماز و جریان و حرکت خورشـید اهتمـام نورزد جز اینکه راحتی وقت مرگ و قطع غم و انـدوهها و نجات از آتش را برایش ضـمانت کنم. ما زمانی شتر می چراندیم و امروز جریان و حرکت خورشید را در نظر می گیریم.

---

۱- الحج: ۲۱.

۶- محمـد بن مسـلم گويد: امام صادق (ع) فرمود: بدانيد كه خداوند از ميان بندگانش بنده ای را كه هر ساعت برنگی در آيد و تغيير فكر و عقيـده بدهد دشـمن می دارد، پس هيچ گاه از حق و اهل آن جدا مشويد كه هر كس به باطل و اهل آن بياويزد هلاك گردد، و دنيا از دستش برود، و با خواری هر چه تمامتر از دنيا بيرون خواهد رفت.

۷- كعب الاحبار گويد: در تورات نوشته: هر كس به احمقی خوبی كند، آن كار برای او گناهی منظور شود.

## مجلس هفدهم شنبه ۱۷ شعبان ۴۰۷

۱- انس گويد: مردی از انصار بيمار شد و رسول خدا (ص) به عيادت او رفت، حضـرت وقتی رسيد كه وی در حال جان دادن بود. فرمود: حالت چطور

است؟ گفت: به رحمت پروردگارم امیدوار، و از گناهان خود بیمناکم.

پیامبر (ص) فرمود: این دو چیز در مثل چنین جایی در دل بنده ای گرد نیاید جز اینکه خداوند امیدش را برآورد، و از آنچه می هراسد ایمنش دارد.

۲- زرّ بن حبیش گوید: علی بن ابی طالب (ع) سوار بر مرکب رسول خدا (ص) از جایی عبور می کرد، گذارش بر گروهی افتاد که سلمان در میان آنان نشسته بود. سلمان- رحمه اللّه- گفت: آیا بر نمی خیزید تا دامان این مرد را بگیرد و از او پرسش کنید؟ بخدائی که دانه را شکافت و جانداران را آفرید هیچ کس شما را به راز پیامبرتان خبر ندهد جز او، و همانا که او عالم روی زمین و موجب قوام و استواری آن است، و زمین باو آرامش می یابد، و اگر او را از دست بدهید هر آینه علم را از دست داده و مردم را نشناخته اید (که مؤمن اند یا کافر زیرا دوستی آن حضرت ملاک ایمان و کفر است).

۳- ابو هارون عبـدی گوید: که (من در مسأله امامت) معتقد به نظریّه خوارج بودم و جز آن رأیی نداشـتم، تا اینکه با ابو سـعید خدری- رحمه اللّه- نشسـتم و از وی شـنیدم که می گفت: مردم به پنج چیز مأمور شدند، به چهار چیز آن عمل کردند و یکی را رها ساختنـد. مردی گفت: ابا سـعید! آن چهار چیزی که بـدان عمل کردنـد کدام است؟ گفت: نماز و زکات و حجّ و روزه ماه رمضان.

گفت: آن یکی که رهـایش نمودنـد چیست؟ گفت: ولاـیت علیّ بن ابی طـالب (ع). آن مرد گفت: ولایت نیز با همانها واجب شمرده شـده؟ ابو سـعید گفت: آری، بپروردگـار کعبه سوگنـد. آن مرد گفت: بنـا بر این تمـام مردم کافر شـده انـد! ابو سـعید گفت: گناه من چیست؟ ۴- ابن عبّاس گوید: رسول خدا (ص) فرمود: پیوسته با دوستی ما اهل- بیت همراه باشید، که هر کس همراه با دوستی ما خدا را دیدار کند به شفاعت ما

داخل بهشت گردد. سوگند بآن کس که جان محمّد بدست اوست عمل هیچ بنده ای باو سودی نرساند جز با شناخت و اعتقاد به ولایت ما.

۵- اسحاق بن عمّار گوید: از امام صادق (ع) در حالی که کنار قبر رسول خدا (ص) ایستاده بود شنیدم که گفت: از خدائی که تو را برگزید و انتخاب نمود و ویژه خود ساخت و هدایت فرمود، و نیز دیگران را بدست تو هدایت فرمود می خواهم که بر تو درود فرستد که «همانا خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند، ای کسانی که ایمان آورده اید بر او درود فرستید و بطور شایسته ای بر وی سلام کنید» (۱).

۶- یونس بن یعقوب گوید: من در مدینه بودم، در یکی از کوچه های آن امام صادق (ع) با من برخورد نمود و فرمود: یونس! زود برو که مردی از ما خاندان در خانه منتظر است. من به در خانه رسیده دیدم عیسی بن عبد الله نشسته است، باو گفتم: شما که هستی؟ گفت: مردی از اهل قم هستم. چیزی نگذشت که امام صادق (ع) سوار بر چهار پائی آمد و همان طور سواره داخل منزل شد، و به ما رو کرد و

---

۱- احزاب ۵۶.

فرمود: داخل شوید، سپس فرمود: یونس! گمان می کنم که تو این گفته مرا که «عیسی بن عبد اللَّه از ما خاندان است» انکار داری؟ عرض کردم: بخدا سوگند، آری فدایت شوم، زیرا عیسی بن عبد اللَّه مردی از اهل قم است چگونه از شما خاندان می باشد؟ فرمود: ای یونس، عیسی بن عبد اللَّه مردی از ماست چه زنده و چه مرده.

۷- عبد اللَّه بن ابی یعفور گوید: امام صادق (ع) فرمود: همانا فقراء مؤمنین چهل سال پیش از ثروتمندانشان به باغهای بهشت وارد شوند. سپس فرمود:

در این زمینه مثالی برای تو می زنم، مثل آنان دو کشتی را مانـد که راهشان بر مأمور مالیات بیفتد، و او در یکی از آنها بنگرد و چیزی نیابد و گوید: اجازه دهید برود، و در دیگری بنگرد ببیند پر و چیزدار است و گوید: آن را نگه دارید.

۸- اسحاق بن عمار: از امام صادق (ع) روایت کند که رسول خدا (ص) فرمود: ای کسانی که به زبان ایمان آورده و هنوز ایمان بدلهای شما راه پیدا

نکرده، از عیوب مؤمنین پی جوئی نکنید، و بدگوئی مسلمانان ننمائید، که هر کس از مؤمنین عیبجوئی کند خداوند از عیوب او پی جوئی نماید، و هر کس که خدا از عیوبش پی جوئی نماید او را در اندرون خانه اش رسوا سازد (یعنی هر چند که کار زشت را پنهان انجام دهد).

۹- ابو بصیر گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود: ولایت ما همان ولایت خداست که هیچ پیامبری مبعوث نشده جز اینکه مأمور به تبلیغ آن بوده است. خداوند- عزّاسمه- ولایت ما را بر آسمانها و زمین و کوهها و شهرها عرضه داشت و هیچ کدام بمانند اهل کوفه آن را نپذیرفتند. و آری در جوارشان قبری است (حرم شریف امیر المؤمنین (ع) که هیچ غم زده ای آن را زیارت نکند جز اینکه خداوند غم از دلش بردارد، و دعایش را مستجاب کند، و او را دلشاد و مسرور بسوی اهل خود باز گرداند.

۱۰- جعفر مولای ابی هریره گوید: ارطاه بن سهیّه (شاعری است معروف) در سنّ صد و سی سالگی بر عبد الملک بن مروان داخل شد، عبد الملک

باو گفت: ارطاه! (۱) تازگی چه سروده ای؟ گفت: ای امیر المؤمنین بخدا سوگند من از طرب و خشم و شراب افتاده ام، و آمادگی سرودن شعر را جز در این حالات ندارم مگر اینکه گویم: «دیدم که شبها آدمی را می خورند همان گونه که زمین براده های آهن را».

«چون وقت مرگ فرا رسد اجازه ماندن بیش از اجل و مدّت معیّن عمر را نمی دهد».

«و می دانم که مرگ بزودی چندان آمد و شد می کند تا وظیفه خود را به ابی الولید بانجام رساند».

عبد الملك که کنیه اش ابو الولید بود لرزه بر بدنش افتاد. ارطاه گفت: ای امیر المؤمنین منظورم خودم است- کنیه او هم ابو الولید بود- عبد الملك گفت:

بخدا سوگند آنچه بر سر تو آید بر سر من نیز خواهد آمد.

---

۱- هو أرطاه بن زفر- بضم الزای و فتح الفاء- ابن عبد الله بن مالك بن شداد بن غطفان بن أبی حارثه، و «سهیه»- مصغرا- اسم امه، و کان شاعرا مشهورا.

## مجلس هجدهم شنبه ۲۴ شعبان ۴۰۷

۱- محمّد بن مروان گوید: از امام باقر (ع) شنیدم که می فرمود: هیچ چشمی نیست که اشک در آن حلقه زند جز اینکه خداوند تمام آن بدن را بر آتش حرام سازد. و قطره اشکی نیست که بر گونه صاحبش بچکد و در عین حال آن چهره را روز قیامت گرد خواری و پریشانی فرا گیرد. و هر کاری از کارها خیر وزن و یا اجری دارد جز اشکی که از ترس خدا سرازیر شود، که همانا خداوند به قطره ای از آن دریاهائی از آتش را در روز قیامت خاموش کند. و بسا در میان امّتی یک نفر از ترس خدا می گرید و خداوند بسبب گریه آن یک مؤمن به تمام آن امّت رحم می نماید.

۲- حذیفه بن الیمان گوید: از رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود:

خداوند دوستان و برگزیدگان خود را (از صف دشمنان خود) جدا سازد تا زمین از منافقین و گمراهان و گمراه زادگان پاک شود، و کار بجائی رسد که در آن روز پنجاه زن به یک مرد برخورد کنند، این گوید: ای بنده خدا مرا بخر، و آن گوید:

ای بنده خدا مرا پناه ده.

۳- ابن عبّاس گوید: رسول خدا (ص) فرمود: تردیدکننده در باره علی بن ابی طالب روز قیامت از قبر خود برانگیخته می شود در حالی که طوقی از آتش در گردن اوست که سیصد زبانه دارد، و بر هر زبانه ای از آن شیطانی است که او را به هول و هراس اندازد و به رویش آب دهان بیفکند.

۴- عبایه اسدی گوید: از علی (ع) شنیدم که می فرمود: من آقا و سرور کهنسالانم، و در من سنّتی از ایّوب وجود دارد، و بخدا سوگند هر آینه خداوند اهل

و خانواده ام را گرد من جمع آورد همان گونه که خاندان یعقوب گرد او جمع آمدند.

(مراد حضرت هنگام ظهور مهدی (ع) و رجعت خود آن حضرت است).

۵- عبّاد بن عبد اللَّه گوید: مردی خدمت امیر المؤمنین (ع) آمد و عرض کرد: ای امیر مؤمنان مرا از معنی گفتار خدای متعال: «آیا آن کس که بر بیّنه و دلیل روشن از جانب خدای خود است و گواهی در کنار دارد ...» (۱) خبرده. فرمود:

رسول خدا (ص) آن کسی است که بر دلیلی روشن از جانب خدای خود است، و من گواه او و از او هستم. سوگند بآن کس که جانم بدست اوست احدی از قریش نیست که تیغ سرتراشی بر سرش کشیده شده باشد جز اینکه خداوند در باره او مطلبی در کتاب خود فرو فرستاده است، و سوگند بآن کس که جانم بدست اوست اگر آنان بدانند آنچه را که خداوند در باره ما خاندان بر زبان پیامبر امّی خود جاری ساخته، (این دانستن آنان) نزد من محبوبتر است از اینکه باندازه ظرفیت این صحن (صحن مسجد کوفه) برایم طلا باشد. بخدا سوگند مثل ما در میان این امّت جز همانند کشتی نوح و باب حطّه (در توبه) در میان بنی اسرائیل، چیز

---

۱- هود: ۱۷.

دیگری نیست.

۶- جندب بن عبد اللّه ازدی گوید: پس از آنکه امیر المؤمنین روزهائی چند اصحاب خود را به جهاد فرا خواند و آنان براه نیفتادند، از آن حضرت شنیدم که می فرمود: ای مردم من شما را فرمان بسیج دادم و بسیج نشدید، و برای شما خیر خواهی نمودم و نپذیرفتید، شما حاضرانی همچون غایبان هستید (که بود و نبودتان یکی است)، گوش دارید ولی نمی شنوید، گفتار نغز بر شما میخوانم، و با اندرزهای پر مغز پندتان می دهم، و بر پیکار با دشمن یاغی خود وادارتان می کنم، امّا هنوز سخنم تمام نشده می بینم که مانند دستیاران سبا (۱) پراکنده گشته اید. پس اگر شما را رها کنم و دست از شما بدارم باز بهمان گردهمائیهای خود بازمی گردید که دسته دسته گرد هم نشسته، مثلها می زنید و اشعار می سرائید و از اخبار پی جو می شوید (بعبارت دیگر اهل بزم و گپ زدنهای بیهوده شده اید)، همانا آمادگی برای پیکار را بفراموشی سپرده و دلهای خود را به یک سلسله

---

۱- وی مردی بوده که ده فرزند داشته است، شش تن را سمت راست، و چهار تن را سمت چپ خود گمارده بود که مانند دو دست نیرومند برای او بودند، سپس جنگ سختی در گرفت و همه آنان بشدّت از گرد او پراکنده گشتند، و این داستان در میان عرب ضرب المثل شد.

اباطیل خوش و سرگرم نموده اید. امیدوارم بیچاره و زمینگیر شوید، با این قوم بجنگید پیش از آنکه با شما بجنگند، بخدا سوگند قومی در اندرون شهر و دیار خود مورد هجوم قرار نگرفتند جز اینکه خوار و ذلیل گشتند.

بخدا سوگند یاد می کنم که می دانم شما این کار را نمی کنید تا آنها خود اقدام کنند. هر آینه دوست داشتم که خودم با نیّت و بینشی که دارم با آنان روبرو میشدم و از درگیری با شما آسوده می گشتم. شما درست به شترانی می مانید که ساربان خود را گم کرده و از دید وی پنهان گشته که در نتیجه از هر سو جمع آوریشان کنند از سوی دیگر پراکنده می شوند. گویا- بخدا سوگند- می بینم شما را که چون جنگ شدّت گیرد و آتش آن دامنه یابد، هر آینه مانند [سر که می شکافد و مانند] زن که هنگام زائیدن پای خود را باز می دارد از اطراف علی بن ابی طالب پراکنده می شوید.

اشعث بن قیس کندی برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان چرا بآن گونه که عثمان کرد رفتار نمی کنی (۱)؟ حضرت فرمود: ای کاکل آتش (رئیس دوزخیان)، وای بر تو همانا کار پسر عفّان موجب خواری آن کسی است که دین ندارد و دلیلی با او نیست، و من چگونه آن طور باشم و حال آنکه بر دلیل روشنی از جانب خدای

---

۱- اعمالی که از عثمان سر زد و عاقبت به سرنگونی و کشته شدن وی انجامید بسیار است از قبیل: تبعیض در تقسیم بیت المال، و بکار گرفتن خویشان خود در پستهای مهم، و ...

خود هستم و حقّ بدست من است. بخدا سوگند آن مردی که دشمن را بر خود چیره کند تا گوشتش ببرد، و استخوانش بشکند، و پوستش بکند، و خونش بریزد، البتّه که مردی بزدل است. تو اگر مایلی همین گونه باش، امّا من آن گونه نیستم که خود را بدست چنین سرنوشتی بسپارم تا اینکه با شمشیر مشرفی (منسوب به مشارف یمن) بر سر آنان بکوبم که استخوان سرهاشان بپرد، و دستها و مفاصلشان بیفتد، و آنگاه خدا هر چه خواهد بکند.

ابو ایّوب انصاری خالد بن زید که صاحب منزل رسول خدا (ص) بود برخاست و گفت: مردم! حقّا که امیر المؤمنین (ع) سخن خود را بآن کس که گوشی شنوا و دلی فراگیر دارد رساند، همانا خداوند شما را کرامتی بخشیده و شما آن طور که شایسته است نپذیرفتید، خداوند پسر عموی پیامبرتان و سرور و بزرگ مسلمانان را پس از آن حضرت در میان شما نهاد که دین را بشما می فهماند و شما را به پیکار با پیمان شکنان فرا می خواند، ولی گویا کرید و نمی شنوید، یا بر دلهایتان مهر خورده که اندیشه نمی کنید، آیا شرم نمی دارید؟ بندگان خدا! آیا شما در گذشته با جور و دشمنی دست بگریبان نبودید؟ بطوری که بلاـ و گرفتاری همگانی شده و شهرها را فرا گرفته بود، چه بسا حقّ داران محروم و سیلی خورده و شکم لگدمال شده و به بیابان افکنده ای که بادهای تند بر پیکر آنان وزیده، و جز

لباسهای پوسیده و خانه های سست موئین آنان را از گرما و سرما و حرارت سوزان خورشید نیم روز نمی پوشاند، تا اینکه خداوند نعمت وجود امیر مؤمنان (ع) را بشما ارزانی داشت (که بیعت شما را پذیرفت) و او حق را آشکار و دادگری را منتشر ساخت و بدستورات کتاب الهی عمل نمود؟! ای قوم نعمت خدا را سپاس گزارید، و رو بر نتابید «و مانند کسانی که گفتند شنیدیم امّا واقعا شنوائی ندارند.

نباشید». (۱) شمشیرتان را تیز کنید و برای پیکار با دشمنتان آماده گردید، و هر گاه فرا خوانده شدید اجابت کنید، و چون دستور داده شدید بشنوید و فرمان برید، و باید آنچه که می گوئید (یا در دل دارید) بشود، و به هر چه دستور داده می شوید صادقانه رفتار نمائید (۲).

۷- ابراهیم کرخی گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود:

خداوند برای هیچ مؤمنی، پاکدامنی و زهد در دنیا را گرد نیاورد مگر اینکه من به بهشت رفتن او امیدوارم. سپس فرمود: و من دوست می دارم که چون مؤمنی از شما بنماز ایستد روی دل خویش را بسوی خدا دارد، و آن را بکار دنیا سرگرم نسازد. و هیچ مؤمنی نیست که در نماز خود روی دلش را بسوی خدا بگرداند مگر

---

۱- انفال: ۲۱.

۲- عبارت «بحار» و «غارات» این چنین است: «و آنچه گفتید باید برابر با همان چیزی باشد که در دل دارید تا بدین سبب از راستگویان باشید».

اینکه خداوند نیز روی خود به وی کند، و علاوه بر اینکه خودش او را دوست می دارد روی دل مؤمنین را سرشار از دوستی او بسوی وی مایل کند.

۸- حسین بن زید از امام صادق از پدرش علیهما السّلام روایت کند که رسول خدا (ص) فرمود: مؤمنان برادر یک دیگرند که پاره ای از آنان نیازمندیهای پاره دیگر را برآورند، و بپاس اینکه پاره ای نیاز پاره دیگر را بر می آورند خداوند نیز در روز قیامت حوائج آنان را بر خواهد آورد.

## مجلس نوزدهم شنبه شب اوّل رمضان المبارک ۴۰۷

۱- سعید اعرج گوید: امام صادق (ع) فرمود: از محکمترین و سختترین دستاویزهای ایمان این است که در راه خدای متعال دوست بداری، و در راه خدا

دشمنی ورزی، و در راه خدا بخشش کنی، و در راه خدا منع نمائی.

۲- عبد اللّٰه بن مسعود گوید: در یکی از سفرهای با رسول خدا (ص) بودیم که یک عرب بیابانی با صدای بلند گفت: ای محمّد، پیامبر (ص) فرمود: چه می خواهی؟ گفت: مردی هست که قومی را دوست دارد ولی مثل آنان عمل نمی کند (آیا این دوستی سودی برای او دارد)؟ پیامبر (ص) فرمود: هر کس با همان کس که دوستش می داشته محشور می گردد.

گفت: ای محمّد اسلام را بر من عرضه کن. فرمود: گواهی بده که معبودی جز اللّٰه نیست، و من رسول خدا هستم، و دیگر اینکه نماز می خوانی، و زکات می دهی، و ماه رمضان روزه می گیری، و حجّ خانه خدا بجای می آوری.

گفت: ای محمّد، بر اینها پاداشی هم می ستانی؟ فرمود: نه، جز انتظار دوستی خویشان نزدیک را. گفت: خویشان نزدیک خودم یا شما؟ فرمود: خویشان نزدیک من. گفت: دست خود را پیش آر تا با تو بیعت کنم، خیری نیست در کسی که تو و خویشان نزدیک تو را دوست نداشته باشد.

۳- یحیی بن امّ طویل (۱) گوید: از امیر المؤمنین (ع) شنیدم که می فرمود:

آیه ای در میان این دو جلد قرآن نیست جز اینکه می دانم در شأن چه کسی و در کجا نازل شده، در بیابان هموار یا در کوه. و همانا در میان دو پهلویم علوم انبوهی نهفته است، پس سؤالات خود را از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید، که اگر مرا از دست بدهید هیچ کس را که مانند من برای شما حدیث کند نخواهید یافت.

۴- میسّر گوید: امام صادق (ع) بمن فرمود: چه گوئی در باره کسی که به هیچ وجه در امر و نهی خداوند نافرمانی او را نکند جز اینکه از تو و یارانت به علّت پذیرش این امر (امامت ما خاندان) بیزاری جوید؟ گفتم: در حضور شما چه عرض کنم؟

فرمود: بگو، که من بتو دستور داده ام بگوئی. گفتم: جای چنین کسی در

---

۱- وی از اصحاب و اطرافیان حضرت سجّاد (ع) است، و ممکن است نام راوی بین او و حضرت امیر المؤمنین (ع) افتاده باشد.

دوزخ است. فرمود: نظر تو در باره کسی که برای خدا دینداری کند بهمان چیزی که تو بدان دینداری می کنی (معتقد به ولایت و امامت ماست) و بجز گناهان بزرگ سایر گناهانی که مردم مرتکب می شوند نیز از وی سر می زند چیست؟

گفتم: در حضور شما چه عرض کنم؟ فرمود: بگو، که من بتو دستور داده ام بگوئی. گفتم: چنین کسی در بهشت خواهد بود.

فرمود: گویا برایت مشکل است که بگوئی: او در بهشت است؟ گفتم:

نه، فرمود: برایت مشکل نباشد، او در بهشت است، خداوند- عزّ و جلّ- می فرماید: «اگر از گناهان بزرگ که از آنها بر حذر داشته می شوید دوری کنید ما گناهان کوچک شما را پوشانده و از آنها درمی گذریم و شما را در جایگاهی گرامی وارد می سازیم» (النساء: ۳۱) ۵- زید بن علی بن الحسین از پدرش امام سجّاد، از پدرش سیّد الشّهداء علیهما السّلام روایت کند که فرمود: از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) شنیدم که برای مردم سخنرانی می کرد و در اثناء خطبه اش فرمود: بخدا سوگند مردم با ابو بکر بیعت کردند در حالی که شایستگی من بآنان از شایستگی ام باین لباسم بیشتر بود، با این حال خشم خود را فرو برده و منتظر امر پروردگارم ماندم و

سینه ام را بزمین نهادم (کنایه از آرام گرفتن و اقدام ننمودن است).

ابو بکر بهلا-کت رسید و عمر را بجانشینی خود گمارد، و او نیز بخوبی می دانست که من نسبت بمردم از شایستگی ام باین لباسم شایسته ترم، باز هم خشم خود را فرو برده و منتظر امر پروردگارم ماندم. و عمر نیز بهلاکت رسید و امر حکومت را در شورا نهاد و مرا یک تن از شش نفر مانند سهم جدّه (که بنظر ابی بکر سهمی ندارد) قرار داد، و گفت مخالفی را که در اقّلیت قرار دارد بکشید، و منظور او من بود. باز هم خشم خود را فرو برده و منتظر امر پروردگارم ماندم و سینه بر زمین نهادم، سپس امر این قوم (اصحاب جمل) پس از بیعتشان با من چنان شد که شد، در این جا دیگر چاره ای ندیدم که یا با آنان بجنگم، و یا با ترک جهاد کافر بخدا گردم.

۶- حسن بن سلمه گوید: چون گزارش حرکت طلحه و زبیر و عایشه از مکّه بسوی بصره بامیر المؤمنین- صلوات اللَّه علیه- رسید صدا زد تا همه جمع شوند، چون همه گرد آمدند حمد و ثنای الهی بجای آورد، سپس فرمود: امّا بعد،

پس از آنکه خدا- تبارک و تعالی- پیامبرش (ص) را بسوی خود برد، گفتیم که ما اهل بیت و خاندان و وارثان و دوستان و شایسته ترین مردم نسبت بآن حضرت هستیم، و هرگز در زمینه حق و سلطه او مورد منازعه و مخالفت قرار نگیریم، در همین فکر بودیم که منافقین برجستند و سلطه و قدرت پیامبرمان (ص) را از ما ربودند و بدست غیر ما سپردند، بطوری که بخدا سوگند دیده و دلهای ما همگی بر این حادثه گریست و سینه ها بخشم آمد. بخدا سوگند اگر بیم آن نبود که مسلمین پراکنده شوند، و بکفر باز گردند، و دین کژ و ناهموار گردد همانا تا آنجا که توان داشتیم شرائط کنونی را دگرگون می ساختیم.

همانا والیانی این حکومت را بدست گرفتند و همگی در گذشتند، و خداوند آن را بمن باز گرداند. و همانا این دو مرد: طلحه و زبیر در شمار بیعت کنندگان با من بیعت کردند، و حال به بصره رفته تا اجتماع شما را پراکنده ساخته، و جنگ و درگیری شما را میان خودتان بیندازند. خداوندا این هر دو را بخاطر نیرنگی که باین امّت زدند و سوء نظری که به عموم مسلمین دارند بگیر و کیفرشان ده.

ابو الهیثم بن تیّهان برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان حسد قریش بر شما

دو گونه است: خوبانشـان بخاطر میل و مسابقه در فضل و برتری مرتبت بر تو حسـد بردنـد، و بـدان آنان نیز حسـد زشتی بر تو بردند که خداوند بدان سـبب اعمالشان را تباه و بی ثمر ساخت و وزر وبالشان را سـنگین تر نمود، و آنها به تساوی با تو بسنده نکردند بلکه خواستند بر تو پیش افتند، در نتیجه هدف از دسترس آنان دور گشت و مسابقه، آنان را از مرتبه اعتبار فرو افکند، و تو سـزاوارترین فرد قریش به قریشـیان هستی، پیامبرشـان را در حـال حیات یاری کردی، و پس از وفات وی حقوقی را که بر عهـده او بود پرداخت نمودی. بخـدا سوگند این سرکشـی آنان جز بزیان خودشان نخواهد انجامید، و ما انصار و یاوران توئیم، پس هر امری داری بفرما. سـپس این اشـعار را سـرود: «همانا گروهی بر تو سـر کشـی کرده و نیرنگ زدنـد و تو را بکار زشتی چنـد عیبجوئی نمودنـد». «که باندازه بال پشه ای بلکه عشـر آن بال هم در تو وجود نداشت». «آنان نعمت بزرگی از خدا را در تو مشاهـده کردند و نیز تو را بزرگمردی شـناختند که تمام گردان را بخاک می افکند». «و تو را امامی یافتند که تمامی کارها به وی ارجاع می شود، و تو را بمنزله افساری یافتنـد که جلو افسار گسـیختگی اسـبان را می گیرد». «و تو را حاکمی یافتنـد که تمام شـئون امامت در او جمع است، و مردی هاشـمی که پهنای گسترده سـرزمین مکّه از آن اوست» «همه اینها بخاطر حسـدی است نسبت بآن نعمتی که از جانب خداوند

بتو رسیده، و بازگشتند بدلهائی آکنده از حسد، و بجانهائی که از شدّت شقاوت جام بغض و کینه و بخل می باشد».

«و آنـان دو دسـته بودنـد، گروهی پرده هـای غیبی، این صـفات رذیله آنان را پوشانـده، و گروهی بی پرده دشـمنی را آشـکار نمودند».

«ای وصیّ پیامبر (ص) حقانیّت ما مانند سپیده صبح روشن و واضح و آشکار است».

«بنا بر این در جنگ بی پروا بر قبیله اوس و خزرج یورش بر، و با ضربت نیزه بخاک ذلّتشان بنشان».

«هر کس از ما که در راه خدا با تو دوستی نکند بر راه هدایت و رستگاری نخواهد بود».

پس حضـرت امیر المؤمنین (ع) برای وی پـاداش نیک آرزو کرد. پس از او مردم دیگر برخاسـتند و هر کـدام هماننـد کلام او سخنی گفتند.

۷- سـعدان بن مسـلم از امام صادق (ع) روایت کند که رسول خدا (ص) فرمود: یک روز همین طور که موسـی بن عمران (ع) نشسته بود ابلیس با کلاه

رنگارنگی که بر سر داشت بسوی او آمد، چون به موسی نزدیک شد کلاه را برداشت و پیش آمد و سلام کرد. موسی (ع) فرمود: تو کیستی؟ گفت: من ابلیس هستم. موسی فرمود: خدا آواره ات کند، برای چه آمده ای؟ گفت: آمده ام بخاطر منزلتی که نزد خدا داری بتو سلام کنم. موسی گفت: این کلاه چیست؟ گفت:

بوسیله این کلاه دلهای آدمیان را می ربایم (گویا رنگهای مختلف آن نمودار فریبندگی و شهوات و آرایشهای دنیا و عقاید فاسد و ادیان باطل بوده است).

موسی گفت: مرا خبر ده از آن گناهی که چون آدمیزاد مرتکب شود بر او چیره می شوی و او را بسوی دلخواه و مراد خود می بری. شیطان گفت: هنگامی که او از خودش خرسند شود، و عملش را بسیار شمارد، و گناه او در نظرش کوچک جلوه کند. سپس گفت: ای موسی تو را به سه خصلت سفارش می کنم: نه تو با زنی خلوت کن و نه او با تو خلوت کند، که هیچ مرد و زنی با هم خلوت نکنند مگر اینکه من خودم همدم آنان هستم نه یاران من. و مبادا با خدا عهدی کنی (و اگر عهدی کردی فورا بجای آر) زیرا که احدی با خدا عهد نکند جز اینکه خودم نه یارانم همدم او باشم تا اینکه میان او و وفای به عهدش فاصله اندازم. و هر گاه تصمیم به صدقه دادن گرفتی فورا بپرداز، که هر گاه بنده ای عزم صدقه دادن کند خودم نه یارانم همدم او باشم تا میان او و صدقه دادن جدائی اندازم. سپس ابلیس بازگشت در حالی که می گفت: وای بر من خاکم بسر، به موسی چیزی آموختم که

به آدمیزادگان خواهد آموخت.

۸- سماعه بن مهران گوید: از امام کاظم (ع) شنیدم می فرمود: کار نیک بسیار را زیاد مشمارید، و گناهان اندک را کم نینگارید، که همان گناهان اندک است که جمع شده و بسیار می گردد. و در نهان از خدا- عزّ و جلّ- بترسید تا انصاف را از جانب خود نسبت بدیگران رعایت کنید، بسوی طاعت خدا شتاب کنید، و سخن راست گوئید، و امانت را برگردانید که همه اینها بسود شماست، و خود را بکارهائی که حلال نیست آلوده نکنید که بضرر شما تمام خواهد شد.

۹- حمّاد بن عثمان از امام صادق از پدرانش علیهم السلام روایت کند که رسول خدا (ص) فرمود: هر گاه خداوند خیر بنده ای را بخواهد او را در دین فقیه و دانا می گرداند.

## مجلس بیستم ۸ رمضان المبارک ۴۰۷

۱- علیّ بن ربیعه والبی از امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب (ع) روایت کند که رسول خدا (ص) فرمود: خداوند حدود و مرزهائی برای شما معیّن کرده پس از آنها تجاوز نکنید، و واجباتی بر شما واجب نموده پس آنها را ضایع نسازید و سنّتهائی برای شما وضع کرده پس از آنها پیروی کنید، و چیزهائی را بر شما حرام ساخته پس هتک حرمت آنها نکنید، و بخاطر شما از چیزهائی صرف نظر نموده آنهم از روی رحمتش نه از روی فراموشی، پس خود را در مورد آنها بزحمت نیندازید.

۲- مجاهد گوید: امیر المؤمنین (ع) فرمود: در این دنیائی که احدی

پیش از شما از آن بهره مند نگشته، و برای احدی پس از شما باقی نخواهد ماند زهد را پیشه سازید، راه شما در این دنیا همان راه گذشتگان است، همانا عمر دنیا بریده شده و آوای سپری شدن سر داده، و خوبیهای آن زشت نما گشته است، پس پیوسته اهل خود را به فنا و نابودی، و ساکنان خود را به مرگ گوشزد می کند. راستی که شده آن تلخ، و زلال آن کدر گشته، و از آب زندگانی آن جز چند قطره یا جرعه ای بیش در ته این ظرف باقی نمانده که اگر تشنه لبی آن را بمکد لب او هم تر نشود.

پس از این خانه ای که فنا و نیستی بر اهل آن مقدّر شده، و از ادامه حیات ممنوع اند- همان خانه ای که جان اهلش در آن خوار و ذلیل می گردد- عزم کوچیدن کنید، که زنده ای نیست که طمع در ماندن داشته، و نفسی نیست جز اینکه بمرگ اعتراف دارد. بنا بر این آرزوها سرگرمتان نسازد، و روزگاران و دوران فترت بر شما دراز ننماید، و با داشتن آرزوها فریب آن مخورید.

و اگر بمانند شتران بچه گم کرده ای که بسرعت در پی آن است مشتاق باشید، و چون ناله کبوتران صدا برآورید، و همچون راهبان دلباخته به فغان آئید،

و برای حرکت بسوی خدای متعال دست از اموال و اولاد بکشید، به تمنّای اینکه شما را درجه ای نزد خویش بالا برد، یا گناهی را- که کاتبان الهی بشمار آورده و فرشتگان خداوندی ثبت و ضبط نموده اند- ببخشاید، هر آینه همه اینها در قبال پاداشی که برایتان امید داشته، و در برابر آن کیفری که از آن بر شما هراس دارم اندک است. خداوند ما و شما را از توبه کنندگان و عبادت کنندگان قرار دهد.

۳- سلمان فارسی- رحمه الله- گوید: رسول خدا (ص) در روز عرفه (نهم ذی حجّه) بیرون شد و فرمود: ای مردم خداوند در این روز بشما افتخار و مباهات کرد تا همگی شما را عموما و علی را خصوصا مورد بخشایش خویش قرار دهد. سپس فرمود: ای علی نزدیک من بیا، علی نزدیک رفت، پیامبر (ص) دست او را گرفت و فرمود: همانا سعادتمند- سعادتمند واقعی- کسی است که پس از من اطاعت تو کند و تو را دوست بدارد، و همانا بدبخت- واقعی- کسی است که پس از من تو را مخالفت کند و با تو بدشمنی پردازد.

۴- ابو جهضم ازدی از پدرش روایت کند که گفت: چون عثمان ابا ذر

غفاری- رحمه اللّه- را از مـدینه بشام تبعیـد کرد، ابو ذر هر روز بر می خاست و مردم را پند و اندرز می داد و آنان را بدست آویختن باطـاعت پروردگـار امر می نمود، و از ارتکاب معاصـی خداونـد حـذر می داد، و آنچه را که از رسول خـدا (ص) در فضائل و مناقب اهل بیت آن حضـرت علیهم السّـلام شنیده بود برای آنان باز گو کرده و بر دست آویختن به عترت پیامبر (ص) تحریض و تشویق می نمود.

معاویه به عثمان نوشت: امّا بعد، پیوسته مردمی شبانه روز دور ابو ذر را گرفته و او چنین و چنان می گوید. اگر باین مردمی که بمن سپرده ای نیازی داری ابو ذر را نزد خود ببر که من می ترسم نظر مردم را نسـبت بتو خراب و فاسـد نمایـد، (و آنها را علیه تو بشوراند) و السّلام.

عثمان در پاسخ نوشت: امّا بعد، چون نامه مرا خواندی ابو ذر را نزد من گسـیل دار، و السّـلام. معاویه کس نزد ابو ذر فرستاد و او را احضـار نموده، نامه عثمان را برایش خوانـد و گفت: السّاعه هر چه سـریعتر برو. ابو ذر بسوی راحله و مرکب خود رفت و بار بنه بر او بست و اسـباب سـفر ساز کرد. مردم نزد او جمع شدند و گفتند: ای ابا ذر- خدا تو را رحمت کند- کجا می روی؟ ابو ذر گفت:

روزی مرا از روی خشم بسوی شما فرستادند، و امروز نیز بیهوده و بدون هیچ دلیلی مرا بسوی خود می برند، آن طور که می بینم پیوسته کار ایشان با من همین است تا سرانجام نیکوکاری آسوده شود، یا از دست فاجری آسودگی حاصل آید (یعنی یا آن مؤمن بمیرد یا آن فاجر بهلاکت رسد). این بگفت و برفت.

وقتی خبر حرکت ابو ذر به گوش مردم رسید بدنبال او روانه شدند تا از دمشق بیرون رفت، و مردم با او رفتند تا به دیر مرّان رسید. ابو ذر از مرکب پیاده شد و مردم نیز پیاده شدند، ابو ذر جلو ایستاد و نماز جماعتی با آنان گزارد، سپس گفت: ای مردم من شما را بآنچه سودتان دهد سفارش می کنم، و خودم نیز از لفّاظی و سخن پراکنی خودداری می نمایم. همگی؛ خدا- عزّ و جلّ- را حمد کنید، همه گفتند: الحمد للّه (سپاس خدای راست). گفت: گواهی می دهم که معبودی جز اللّه نیست، و محمّد بنده و فرستاده خداست. مردم نیز همان گونه پاسخ دادند. گفت: گواهی می دهم که برانگیخته شدن در روز قیامت حقّ است، و بهشت حقّ است، و دوزخ نیز حقّ، و به هر چه پیامبر (ص) از جانب خداوند آورده است اقرار می کنم، شما هم باین امور گواهی دهید. همه گفتند: ما بر تمام این امور گواهیم. گفت: هر کدام از شما را که با اعتقاد باین امور بمیرد، بشارت باد به رحمت و کرامت خداوند، البتّه تا آنگاه که یاور گنهکاران و توجیه کننده

اعمـال سـتمگران و يـاور آنان نباشـد. اى مردم، نماز و روزه خودتان را با خشم در راه خـدا- عزّ و جلّ- بهنگامى كه در زمين نافرمانى مى شود همراه سازيـد، و پيشوايان خود را بقيمت بخشم آوردن خداوند خشـنود مسازيد، و اگر چيزهاى نوظهورى را كه سابقه دينى براى آنها نمى شناسـيد پايه گـذارى نمودنـد شـما از ايشان فاصـله بگيريـد، و آنان را سـرزنش كنيد هر چند به شكنجه و محروميّت و تبعيـد شـما بيانجامـد، تا در نتيجه خـدا- عزّ و جلّ- را خشـنود سازيـد كه خداونـد والاتر و بلنـد جايگاه شايسـته نباشد كه بخاطر خشنودى آفريدگان بخشم آورده شود. خداوند من و شما را بيامرزد، شما را بخدا مى سپارم و بر شما درود مى فرستم و رحمت خداوند بر شما باد.

مردم در پاسـخ صـدا زدنـد: خداونـد بر تو درود فرسـتد و رحمتش را شامل حال تو گرداند اى ابا ذر، اى صـحابى رسول خدا (ص)، مى خواهى تو را بـاز گردانيم،- هر چه اين گروه تو را بيرون راندنـد- و مانع سـفر تو شويم؟ ابو ذر گفت: باز گرديـد- خدا شما را رحمت كند- كه من بر مشكلات و گرفتاريها از شما شكيباترم، و از اختلاف و پراكندگى جدّا بپرهيزيد.

ابو ذر رفت تا بر عثمان وارد شد، چون داخل شد عثمان گفت: خداوند

چشمی را به عمرو روشن نکند (۱)! ابو ذر گفت: بخدا سوگند پدر و مادرم مرا عمرو ننامیده اند و لیکن خداوند آن کسی را که معصیت و مخالفت امر او می کند و از هوای نفس خود پیروی می نماید بخودش نزدیک نسازد. کعب الأحبار (یک یهودی تازه مسلمان) برخاست و گفت: ای پیر مرد از خدا نمی ترسی که با این گونه سخن با امیر المؤمنین روبرو می شوی؟! ابو ذر عصائی را که بدست داشت بلند کرد و بر سر کعب کوفت و گفت: ای پسر دو یهودی تو با مسلمانان چه سخن داری؟ بخدا سوگند هنوز یهودی گری از دلت بیرون نرفته است.

عثمان گفت: بخدا سوگند که بودن من و تو در یک خانه نشاید، تو خرف شده و عقل خود را از دست داده ای، او را از نزد من بیرون برید و بر کوهان شتری برهنه سوارش کنید و بشدّت شتر را برانید و با سختی هر چه تمامتر او را به ربذه رسانید و بدون هیچ انیس و همدمی رهایش کنید تا خدا هر چه می خواهد بر سرش بیاورد. مأموران نیز او را با درشتی تمام در حالی که با مشت باستخوانهای پهلویش می کوفتند بسوی ربذه بیرون بردند.

عثمان قبلا دستور داده بود که احدی از مردم او را مشایعت نکند. این

---

۱- در عبارت عربی «لا قرّب اللّه بعمرو عینا» است، امّا ترجمه مطابق با سایر نسخ حدیث است که «لا أنعم اللّه» می باشد.

گزارش بـامیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب (ع) رسـید، حضـرت با شـنیدن این خبر آنقـدر گریست که ریش مبارکش از اشـک دیـده اش تر شـد، سـپس فرمود: آیا این چنین باصـحابی رسول خـدا (ص) عمل می کننـد؟ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ «ما همه از خدائیم و بسوی او بازمی گردیم». سـپس برخاست و با حسن و حسـین علیهما السّلام و عبد اللَّه بن عبّاس و فضل و قثم و عبید اللَّه (فرزندان عبّاس عموی پیامبر) همگی حرکت کردند تا به ابو ذر رسـیده و او را مشایعت نمودند. چون چشم ابو ذر- رحمه اللَّه- بآنان افتاد مشـتاقانه بسوی آن شـتافت و بر آنان گریست و گفت: پـدرم بفـدای چهره هائی که با دیدنشان یاد رسول خدا (ص) می افتم و برکت، وجودم را فرا می گیرد.

سپس دست بآسـمان برداشت و گفت: خداونـدا من اینـان را دوست دارم هر چنـد در راه محبّتشـان قطعه قطعه شوم، من بخاطر خشـنودی تو و دستیابی بخانه آخرت هرگز از اینان جدا نمی شوم، خدا شـما را رحمت کند باز گردید، از خدا می خواهم که به بهترین وجه پس از من از شـما پـذیرائی کنـد. در اینجـا آن چنـد نفر بـا او وداع نموده و در حالی که از فراق وی اشک می ریختند بازگشتند.

۵- عبد المؤمن از امام باقر (ع) از جابر بن عبد اللَّه انصاری روایت کند

که گفت: رسول خدا (ص) فرمود: سریعترین چیزها از نظر کیفر و عقوبت چند چیز است: مردی که باو نیکی کنی و او در عوض نیکی تو ببدی تو را پاداش دهد. و مردی که با او پیمان ببندی و تو خواهی که وفا کنی و او بخواهد بدروغ با تو رفتار کند. و مردی که هرگز باو ستم نمی کنی و او پیوسته در صدد ستم نمودن بتو است. و مردی که بخاطر خویشاوندی با او رفت و آمد کنی، و او با تو قطع رابطه نماید.

۶- اسحاق بن فضل هاشمی گوید: یکی از دعاهای امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب (ع) این است: «خداوندا پناه می برم بتو از اینکه دوستت را دشمن بدارم، یا با دشمنت دوستی کنم، یا کسی را که از تو خشم بدل دارد خشنود سازم. خداوندا بر هر کس که تو درود فرستی درود ما نیز بر او باد، و بر هر کس لعنت کنی لعنت ما نیز بر او باد. خداوندا هر کس که مرگ او موجب شادی ما و شادی تمام مسلمانان است ما را از شر او آسوده ساز، و بجای او کسی را بما ارزانی دار که برای ما بهتر از او باشد، تا آنجا که نشانه اجابت را طوری بر ما نمایان سازی که ما در دین و دنیای خود بدان آشنا باشیم، ای مهربان تر از

هر مهربانی».

## مجلس بیست و یکم شنبه نیمه رمضان المبارک ۴۰۷

۱- ابو حمزه ثمالی- رحمه اللَّه گوید: از امام باقر (ع) شنیدم که می فرمود: چهار چیز است که در هر کس باشد اسلام او کامل است، و بر ایمانش یاری می شود، و گناهانش از وی پاک می گردد، و بدیدار خدا رود در حالی که از او خرسند است، و اگر سراپایش را گناه فرا گرفته باشد خداوند آنها را بریزد. و آن چهار چیز عبارتند از: وفا به عهدی که انسان با خدا می بندد، و راستگوئی با مردم، و شرم و حیا از آنچه که نزد خدا و مردم زشت می نماید، و خوش خلقی با خانواده و سایر مردم.

و چهـار چیز اسـت کـه در هر یـک از مـؤمنین باشـد خداونـد او را در برتریـن درجـات بهشت در غرفه ای فـوق غرفه دیگر در جایگاه شرف بتمام معنی جای دهد:

آن کس که یتیمی را پناه دهد و بخوبی از وی پذیرائی کند و چون پدری مهربان برای او باشد، و آن کس که به ناتوانی رحم کنـد و او را یاری دهـد و کفایت نمایـد، و آن کس که هزینه زندگی پدر و مادرش را بپردازد و با آنان به نرمی و نیکی رفتار کند و اندوهگینشان نسازد، و آن کس که با غلام خود بدخلقی و ناسازگاری نکند و او را در کارهایش کمک نماید و نسبت به بازخرید خود اگر طاقت ندارد مجبورش نسازد.

۲- انس بن مالک گویـد: رسول خـدا (ص) فرمود: تعـدّی و تجاوز در چیزی وجود پیـدا نکرد مگر اینکه آن را زشت و بدنما نمود، و شرم و حیا در چیزی نهاده نشد جز اینکه آن را زینت بخشید.

۳- جابر بن عبد اللّه انصاری گوید: خدمت رسول خدا (ص) مشرف

شـدم و عرض کردم: ای رسـول خـدا وصـیّ شـما کیست؟ آن حضـرت ده روز از جواب گفتن خودداری نمود و بمن پاسـخی نـداد، سـپس فرمود: ای جابر تو را از آنچه پرسـیدی خبر ندهم؟ گفتم: پدر و مادرم فدایت بخدا سوگند چندان از دادن پاسـخ خودداری فرمودی که پنداشتم بر من خشم گرفته ای.

فرمـود: ای جـابر بر تـو خشم نگرفتم و لیکن منتظر بودم که از آسـمان برایم خـبر رسـد، جبرئیـل (ع) نزد من آمـد و گفت: ای محمّـد پروردگارت سـلام می رسانـد و می فرمایـد: همانا علیّ بن ابی طالب وصـی و جانشـین تو بر خاندان و امّت تو است، و همان کسی است که نااهلان را از کنار حوض کوثر عقب براند، و او پرچمدار توست که در راه بهشت پیشگام تو خواهد بود.

گفتم: ای پیـامبر خـدا نظرتـان اینست که بـا کسـی که بـاین مطلب ایمـان نیـاورد کارزار کنم؟ فرمود: آری، ای جابر او در این جایگاه قرار داده نشده مگر باین خاطر که از وی پیروی شود، پس هر کس که از او پیروی کند فردای قیامت با من است، و هر کس با او مخالفت کند هرگز در کنار حوض کوثر بر من وارد نخواهد شد.

۴- ابو ذر غفاری- رضـی اللّه عنه- گویـد: دیدم رسول خدا (ص) با دست مبارک به پشت علیّ بن ابی طالب (ع) زد و فرمود: ای علی هر کس ما را دوست بدارد از عرب است، و هر کس ما را دشمن بدارد کافر عجمی است.

شیعیان ما از خانواده ها و قبایل شریف و صحیح النّسب و حلال زاده اند، و کسی بر آئین ابراهیم (ع) جز ما و شیعیان ما نیست، و سایر مردم از آئین وی بدورنـد، و همانا خـدا را فرشـتگانی است که گناهان شـیعیان ما را فرو ریزند همان گونه که کلنگ و تیشه ساختمان را ویران می کند.

۵- عبـد الرّحمن بن جنـدب از پـدرش روایت کرده که گفت: چون با عثمان برای خلافت بیعت شد از مقداد بن اسود کندی- رحمه اللّه- شـنیدم که به عبد الرّحمن بن عوف می گفت: ای عبد الرّحمن بخدا سوگند هرگز رویدادی مانند آنچه بر سـر این خانـدان (اهـل بیت پیـامبر) علیهم السّـلام پس از رحلت پیامبرشان صلّی اللّه علیه و آله آمـد ندیـده بودم! عبـد الرّحمن گفت: مقداد! تو را باین گونه امور چکار؟ مقداد گفت: بخدا سوگند ایشان را دوست می دارم بدین جهت که رسول

خدا (ص) دوستشان می داشت، و بخدا سوگند اندوهی که بهیچ وجه نمی توانم اظهارش کنم بر من چیره شده از اینکه قریش بجهت شرافت این خانـدان بر سایر مردم شـرف یافتنـد و با این حال همگی همـدست شـده تا قدرت و نفوذ و حکومت رسول خدا (ص) را از دست ایشان ربودند.

عبـد الرّحمن گفت: ای وای! بخـدا سوگنـد من فراوان خـود را بخـاطر شـما بزحمت انـداخته ام. مقـداد گفت: توجّه کن بخـدا سوگنـد دست از دامان مردی برداشتی که از جمله کسانی است که بحقّ فرمان دهنـد و بحقّ عـدالت ورزند، هان بخدا سوگند اگر یـاورانی علیه قریش می یـافتم بـا آنان می جنگیـدم همان گونه که در روزهای بـدر و احـد جنگیـدم. عبـد الرّحمن گفت: مـادرت بعزایت بنشـیند مقـداد! مبادا مردم این سـخن را از تو بشـنوند، بخـدا سوگنـد می ترسم از اینکه تو صاحب یک فرقه و آشوبی شوی.

جنـدب گویـد: پس از آنکه مقـداد از آنجا رفت، نزد او رفته و گفتم: من از یاران توام. گفت: خدا تو را رحمت کند، آنچه ما خواهان آنیم دو سه نفر مرد برای آن کافی نیست پس از نزد وی بیرون شـدم و خدمت علیّ بن ابی طالب (ع) رسـیدم و گفتار او و خودم را بعرض رساندم و حضرت برای ما دعای خیر فرمود.

۶- عبد الملک بن عمیر لخمی گوید: جاریه بن قدامه سعدی بر معاویه وارد شد، و احنف بن قیس و حباب مجاشعی در کنار معاویه روی تخت نشسته بودند. معاویه باو گفت: کیستی تو؟ گفت: ما جاریه بن قدامه هستم- وی آدم دانا و باهوشی بود- معاویه گفت: من باور نمی کردم هنوز زنده باشی، مگر تو (از نظر جثه) از یک زنبور عسل بیشتری؟

جاریه گفت: ای معاویه با من چنین برخورد مکن، تو مرا بزنبور عسل تشبیه می کنی و بخدا سوگند که زنبور نیشی آتشین و براقی شیرین دارد، و بخدا سوگند که معاویه نام ننهاده اند مگر بر سگی که سگان دیگر را گاز گیرد، و امیّه (که نام مادر توست) تصغیر امه است (یعنی کنیزک). معاویه گفت: چنین رفتار مکن، گفت: تو کردی من هم کردم.

معاویه گفت: نزدیک بیا، و در کنار من بر تخت بنشین. گفت: این کار را نمی کنم. گفت: چرا؟ گفت: چون دیدم این دو نفر دارند تو را از جایت کنار می زنند و من نمی خواهم با آنان شرکت کنم. معاویه گفت: نزدیک بیا تا سخن محرمانه ای بگویم. جاریه پیش رفت و معاویه باو گفت: ای جاریه من از این

دو مرد دینشان را خریده ام. گفت: از من نیز بخر ای معاویه. گفت: (آهسته) صدایش را در نیاور.

۷- انس بن مالك گوید: رسول خدا (ص) فرمود: کفّاره و جریمه غیبت که گناه آن را بزداید آن است که برای آن کس که از او غیبت کرده ای آمرزش بخواهی.

## مجلس بیست و دوم شنبه ۲۲ رمضان المبارک ۴۰۷

۱- عمرو بن سیف ازدی گوید: امام صادق (ع) بمن فرمود: طلب روزی را از راه حلال آن از دست مده که کمك توست بر دینت، و پای شترت را

ببند سپس توکّل کن.

۲- عبد اللَّه بن ابی یعفور گوید: امام صادق (ع) فرمود: سه دسته اند که خداوند نمازشان را نپذیرد: بنده ای که از نزد صاحبانش گریخته است تا زمانی که برگردد و دست در دست آنان نهد. و مردی که برای قومی امامت نماز کند و آنان وی را خوش ندارند. و زنی که شب بخوابد و شوهرش بر او خشمناک باشد.

۳- حسین بن زید از امام صادق از پدرش از جدّش علیهم السّلام روایت کند که رسول خدا (ص) فرمود: چون مرا بآسمان بالا بردند و به سدره المنتهی (درختی است در آخرین مراتب بهشت که دانش اوّلین و آخرین بآنجا منتهی می شود) رسیدم ندائی بمن رسید که: ای محمّد سفارش مرا به نیکی در باره علی بپذیر که او سرور مسلمین، و پیشوای متّقین، و در قیامت پیشوای دست و پا و پیشانی سپیدانی است که در غرفه های بهشتی آرمیده اند.

۴- عمرو بن میمون از امام صادق از پدرش از جدّش علیهم السّلام روایت کند که امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب (ع) بر فراز منبر کوفه فرمود: ای مردم، ده خصلت از رسول خدا (ص) بیادگار دارم که نزد من از آنچه که خورشید بر آن می تابد محبوبتر است:

رسول خدا (ص) بمن فرمود: ای علی تو در دنیا و آخرت برادر منی، و روز قیامت در پیشگاه خداوند جبّار تو نزدیکترین آفریدگان بمن هستی، و جایگاه تو در بهشت مقابل جایگاه من است همچنان که منازل دوستان در راه خدا- عزّ و جلّ- در مقابل هم قرار دارد، و تو وارث منی، و تو پس از من در مورد وعده ها و کارهایم وصیّ من خواهی بود، و تو حافظ و سرپرست خانواده من در هنگام غیبت من هستی، و تو پیشوای امّت منی، و تو بپا دارنده عدالت در میان رعیّت منی، و تو دوست منی و دوست من دوست خداست، و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست.

۵- محمّد بن ابی عماره کوفی گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود: هر کس در راه ما بخاطر خونی که از ما ریخته شده، یا حقّی که از ما بتاراج رفته، یا پرده آبرو و حیثیّتی که از ما یا یکی از شیعیان ما دریده گشته قطره اشکی بریزد، بدین سبب خداوند متعال او را یکی حقب (که هشتاد سال است) در بهشت جای دهد.

۶- ربیعه و عماره و گروهی دیگر گفته اند: در آن زمان که گروه کثیری از اصحاب امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب (ع) از دور آن حضرت پراکنده شده و از نزد آن حضرت بسوی معاویه ره سپردند تا که نصیبی از دنیا ببرند، گروهی از یاران حضرتش خدمت او رسیدند و عرضه داشتند: ای امیر مؤمنان این همه اموال را بخشش کن، و این اشراف عرب و قریش و کسانی را که می ترسی زیر بار تو نروند و بسوی معاویه بگریزند بر سایر آزادشدگان و عجمیان ترجیح و تفضیل ده.

امیر المؤمنین (ع) فرمود: مرا می فرمائید که یاری را از راه ستم بجویم؟! نه، بخدا سوگند تا خورشید می تابد و ستاره ای در آسمان می درخشد دست بچنین

کاری نمی یازم. بخدا سوگند اگر این اموال از خودم بود هر آینه مساوات را در میان آنان مراعات می نمودم چه برسد باینکه مال خودشان است.

سپس لختی سکوت کرد و سر بجیب فکرت فرو برد، پس از آن فرمود:

هر کس ثروتی دارد جدّا باید از فساد بپرهیزد که بخشش مال در غیر حقّش تبذیر و اسراف است، و ثروت هر چند نامی از صاحب خود در دنیا بجای می گذارد ولی در نزد خدا- عزّ و جلّ- فرومایه اش می سازد؛ و هیچ مردی مال خود را در غیر حقّ و نزد غیر اهلش ننهاد جز اینکه خداوند وی را از سپاس آنان محروم ساخت و دوستی آنان از آن دیگری شد، و اگر با او بماند کسی که او را دوست بدارد و سپاسش گوید جملگی دروغ و چاپلوسی است که می خواهد بدین وسیله به وی نزدیک شود تا بتواند دوباره بهمانند چیزی که در گذشته از وی بدست آورده دست یابد، و اگر روزی نعمت از دستش برود و بکمک و دستگیری متقابل او نیاز پیدا کند همانا او بدترین دوست و پست ترین رفیق خواهد بود.

هر کس بخواهد از آنچه که خداوند باو ارزانی داشته نیکی نماید باید به خویشان نزدیک خود رسیدگی نموده، و مهمان نوازی کند، و اسیری را آزاد سازد، و به ورشکستگان و در راه ماندگان و تهیدستان و جهادگران در راه خدا یاری

رساند، و باید بر مشکلات و سختیها و شکیبا باشد، که همانا دستیابی باین خصال، اشرف کرامتهای دنیا و رسیدن به فضائل آخرت است.

۷- اسحاق بن عمّار گوید: امام صادق (ع) بمن فرمود: اسحاق چون وقت زکات مالت فرا رسد آن را چگونه می پردازی؟ گفتم: مستحقّین آن خود بمن مراجعه کرده بایشان می پردازم، حضرت فرمود: ترا جز این نمی بینم که مؤمن را خوار ساخته ای زنهار زنهار که خدا میفرماید: «کسی که دوست مرا خوار سازد با من به محاربه برخاسته است».

۸- حنان بن سدیر از پدرش روایت کند که گفت: خدمت امام صادق (ع) بودم و نزد آن حضرت یادی از مؤمن و حقوق او بمیان آمد. امام صادق (ع) بمن رو کرده فرمود: ای ابا الفضل تو را بحال مؤمن نزد خدا خبر ندهم؟

گفتم: چرا بمن خبر بده فدایت شوم. فرمود: چون خداوند روح مؤمن را بگیرد فرشتگان حافظ اعمال او بآسمان بالا روند و گویند پروردگارا این بنده توست و خوب بنده ای است. خداوند جلیل و جبّار فرماید: بدنیا فرود روید و نزد قبر بنده ام بمانید و مرا به

بزرگی یاد کنید و تسبیح و تهلیل و تکبیر بگوئید و ثواب آن را بحساب بنده ام بنویسید تا زمانی که او را از قبرش برانگیزم.

سپس بمن فرمود: آیا زیادتر نگویم؟ گفتم: چرا، بیشتر بفرمائید. فرمود:

چون خداوند مؤمن را از قبرش برانگیزد شبیهی با او بیرون آید که از پیش او حرکت کند (و او را قوّت دل بخشد)، پس هر گاه مؤمن هول و هراسی از امور هولناك قیامت ببیند آن شبیه گوید: بیتابی مکن و غم مخور و بشارت باد تو را به سرور و کرامتی از جانب خدای- عزّ و جلّ-.

و اضافه فرمود: پیوسته آن شبیه او را به سرور و کرامت خدا- عزّ و جلّ- بشارت دهد، تا اینکه برای حسابرسی در پیشگاه پروردگار قرار گیرد، پس خداوند حساب آسانی از وی بعمل آورد، و به بردن وی به بهشت فرمان دهد و در این حال آن شبیه در پیش روی اوست. مؤمن باو گوید: خدا تو را رحمت کند تو خوب خارج شونده ای بودی، با من از قبرم بیرون شدی و پیوسته مرا به سرور و کرامت گوید: من همان سروری هستم که بر برادر مؤمن خود در دنیا وارد ساختی، (۱) خداوند مرا از آن سرور آفریده تا تو را بشارت دهم.

---

۱- کذا و الظاهر فیه سقط و الصواب

۹- محمّد جعفی از پدرش روایت کند که گفت: من بسیاری از اوقات از درد چشم ناراحت بودم، روزی از این درد بامام صادق (ع) شکایت بردم.

حضرت فرمود: آیا دعائی بتو نیاموزم که برای دنیا و آخرتت سودمند باشد، و از درد چشم نیز آسوده گردی؟ عرض کردم: چرا. فرمود: پس از نماز صبح و پس از مغرب بگو:

«اللّهمّ إنّی أسألک بحقّ محمّد و آل محمّد علیک، أن تصلّی علی محمّد و آل محمّد، و أن تجعل النّور فی بصری، و البصیره فی دینی، و الیقین فی قلبی، الإخلاص فی عملی، و السّلامه فی نفسی، و السّعه فی رزقی و الشّکر لک أبدا ما أبقیتنی»

«خداوندا! بحقّ محمّد و آل محمّد بر تو از تو می خواهم که بر محمّد و آل محمّد درود فرستی، و در چشمم نور، و در دینم بینش، و در قلبم یقین، و در عملم اخلاص، و در جانم سلامتی، و در روزیم فراخی و گشایش قرار دهی، و تا زمانی که زنده ام می داری توفیق سپاسگزاری از خودت را بمن عطا فرمائی».

## مجلس بیست و سوّم تاریخ مجلس ذکر نشده است

۱- ابو بصیر گوید: امام باقر (ع) فرمود: ابو ذر- رحمه اللَّه- می گفت:

گویا این اشیاء دنیا چیزی نیست جز عملی که خیر آن سود بخشد، و شرّ آن زیان رساند، مگر بکسی که خداوند باو رحم آورد.

ای طالب علم نباید اهل و مال تو را از رسیدگی بخودت سرگرم سازد، تو آن روزی که از آنان جدا می شوی همانند میهمانی هستی که شب را در میان آنان بسر برده و صبح از نزدشان بسوی دیگران می روی، و دنیا و آخرت بسان منزلی است که در آن فرود آمده، سپس بسوی غیر آن خواهی رفت. و فاصله میان مرگ و برانگیخته شدن پس از آن جز خواب کوتاهی که بزودی از آن بیدار شوی چیز دیگری نیست.

ای طالب علم، برای حضور در پیشگاه پروردگار عملی پیش فرست که تو در گروه عمل خود هستی، و هر گونه که عمل کنی جزا بینی.

ای طالب علم نماز بخوان پیش از آنکه نتوانی بر شب و روزی دست یابی که در آن نماز بگزاری، همانا مثل نماز برای صاحبش- باذن پروردگار- مثل مردی است که بر سلطانی وارد شود و آن سلطان، خوب به سخنان او گوش دهد تا از بیان نیازش فارغ شود، همچنین مرد مسلمان تا آن زمان که در نماز است پیوسته خداوند بدون نظر دارد تا از نمازش فارغ گردد.

ای طالب علم صدقه بده پیش از آنکه قادر بر دادن چیزی نباشی، و از دادن آن ممنوع نگردی، همانا مثل صدقه برای صاحبش مثل مردی است که دستش به خون کسی آلوده شده و اقوام او در پی خونخواهی وی هستند و او گوید:

مرا نکشید و مدّتی برایم قرار دهید تا در جلب رضایت شما کوشش نمایم، مرد مسلمان نیز- باذن خدا- این چنین است، هر زمان صدقه ای بدهد یک گروه از گردنش گشوده شود تا اینکه خداوند اقوامی (چنین کسانی) را به نزد خویش بازستاند در حالی که از آنان راضی گشته است، و هر کس که خدا از روی راضی باشد همانا از آتش آزاد شده است.

ای طالب علم آن دل که در آن چیزی از حقّ نباشد همچون خانه ویرانی است که آبادکننده ای ندارد.

ای طالب علم همانا این زبان کلید خیر و کلید شرّ است. پس بر دهانت مهر زن همان گونه که بر طلا و نقره است مهر می نهی.

ای طالب علم این مثالها را خداوند برای مردم بیان فرموده و جز عالمان در باره آن تعقّل نمی کنند.

۲- عبد اللّٰه بن سنان گوید: امام صادق (ع) فرمود: رسول خدا (ص) در سخنرانی خود فرمود: آیا شما را به بهترین اخلاق دنیا و آخرت خبر ندهم؟ آنها عبارتند از: گذشت از آن کس که به تو ستم روا داشته، و اینکه پیوند کنی با آن کس که رابطه اش را از تو بریده، و نیکی نمودن به آن کس که به تو بدی نموده، و بخشش به کسی که تو را محروم ساخته است. و همانا در نهاد دشمنی و کینه توزی بریدن و چیدن نهفته است، منظورم بریدن مو نیست بلکه بریدن دین است.

۳- عبد اللّٰه ابی یعفور گوید: امام صادق (ع) بمن فرمود: مبادا مردم تو را

نسبت به خودت بفریبند، که همانا امر (حساب و کتاب اعمال) بتو خواهد رسید نه بآنان، و نباید روزت به چنین و چنان سپری شود که همانا کسی با تو هست که اعمال تو را حفظ و ضبط میکند، و خوبی اندک را کم مشمار که فردا روز آن را بصورتی خواهی دید که تو را شادمان کند، و بدی اندک را کم مشمار که فردا روز آن را بصورتی خواهی دید که تو را ناراحت سازد، و کار نیک کن که من ندیدم چیزی را که پی جوتر و سریعتر باشد از کار نیکی که بدنبال گناه گذشته ای انجام گیرد، خدا- جلّ اسمه- می فرماید: «همانا نیکیها بدیها را از بین می برند، و این یاد آوری است از برای یاد آوران» (۱).

۴- عجلان ابو صالح گوید: امام صادق (ع) بمن فرمود: در رابطه خود با مردم به انصاف رفتار کن، و در دارائی خود با آنان یاری همه جانبه بنما، و آنچه را برای خود می پسندی برای آنان نیز بپسند، و فراوان خدا را یاد کن، و از رنجوری و افسردگی بپرهیز که پدرم مرا بدین مطالب سفارش می فرمود، و پدر او هم بهمین مطالب و نیز در باره نماز شب وی را سفارش می نمود، زیرا که چون رنجور باشی حقّ خدا را بجای نیاوری، و چون دلتنگ و افسرده باشی حقّی را به احدی

---

۱- هود: ۱۱۴

نپردازی. و بر تو باد براستگوئی و پاکدامنی و باز دادن امانت، و چون وعده نمودی تخلّف مکن.

۵- ابو النّعمان عجلی گوید: امام باقر (ع) فرمود: ای ابا النّعمان بر ما دروغی نبند که بدان سبب از راه راست و صحیح کنار افتی. ای ابا النّعمان بواسطه ما مردم را یغما مکن که خداوند با این کار بر فقر تو بیفزاید. ای ابا النّعمان ریاست طلبی مکن که دنباله رو خواهی شد. ای ابا النّعمان تو ناگزیر بازداشت شده و مورد پرسشش قرار می گیری، پس اگر راست بگوئی تو را تصدیق کنیم، و اگر دروغ بگوئی تو را تکذیب نمائیم. ابا النّعمان! زنهار مردم تو را نسبت بخودت نفریبند که امر (حساب و کتاب اعمال) بتو خواهد رسید نه بآنان، و روز خود را به چنین و چنان سپری مساز که همانا با تو کسی است که اعمال تو را ثبت و ضبط می کند، و کار نیک کن که من ندیدم چیزی را که پی جوتر و سریعتر باشد از کار نیکی که بدنبال گناه گذشته ای انجام گیرد.

۶- علیّ بن نعمان با واسطه از امام سجّاد (ع) نقل کند که می فرمود:

بیچاره آن کس که یکانش بر دهگانش غلبه کند (۱). (گوید) و امام صادق (ع)

---

۱- یعنی گناهان وی از نیکیهایش بیشتر باشد زیرا که یک گناه یکی حساب می شود، و کار نیک ده برابر پاداش دارد.

فرمود: مغبون و فریب خورده کسی است که در مورد عمرش لحظه بلحظه فریب خورد و زیان بیند. (گوید) و علیّ بن الحسین (ع) می فرمود: از مردم اظهار نومیدی و بی نیازی کن که این دارائی واقعی است، و درخواست خود را از آنان کم کن که آن نیاز حاضر است، و از کاری که از انجام آن عذر خواهی می شود بپرهیز، و مانند کسی که آخرین نماز اوست نماز بخوان، و اگر توانستی که امروزت بهتر از دیروز، و فردایت بهتر از امروزت باشد این کار را بکن.

۷- ابو سعید زهری از امام باقر یا امام صادق علیهما السّلام روایت کند که فرمود: وای بر آن گروه که با امر بمعروف و نهی از منکر برای خدا دینداری نکنند. و فرمود: هر کس

لا اله الّا اللّٰه

بگوید این گفتار به ملکوت آسمان وارد نشود تا اینکه گوینده آن، سخن خود را با کردار شایسته ای تمام و کامل سازد.

[و دین ندارد کسی که با تقویت کردن باطلی دینداری کند] و دین ندارد کسی که با اطاعت از ظالمی دینداری کند. سپس فرمود:

تمام این گروهها را فزون طلبی و فخر فروشی (به اموال و اولاد و افراد) سرگرم ساخته تا جایی که به سراغ گورستان رفته و بمرده ها نیز افتخار می ورزند (یا اینکه آنقدر باین گونه امور سرگرم شده اند تا مرگ گریبانشان را بگیرد و بگورشان

بسپارد).

۸- زید شحام گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود: بپرهیزید از سطوات (قهر و غلبه) خداوند در شب و روز، عرض کردم: سطوات خدا چیست؟ فرمود: اینکه خداوند بندگان را به گناهانشان بگیرد و عذاب نماید.

۹- ابو حمزه گوید: از امام سجّاد (ع) شنیدم که می فرمود: هر کس بواجبات خدا عمل کند از بهترین مردم است، و هر کس از حرامهای خدا بپرهیزد از عابدترین و پرهیزکارترین مردم است، و هر کس بآنچه خداوند قسمت او نموده قانع باشد از داراترین مردم است.

۱۰- سعد بن طریف گوید: امام باقر (ع) فرمود: با زبانت با منافق سازش کن، و مهر و محبّت خود را برای مؤمن خالص ساز، و اگر یک یهودی با تو همنشین شد با وی بخوبی مجالست نما یعنی با این مردم به نرمی و مدارا رفتار کن.

۱۱- نعمـان گویـد: امـام بـاقر (ع) فرمـود: هر کس از احوال دوسـتان جویـا شود از احوال وی پی جو شونـد، و هر کس که در حوادث ناگوار روزگار صبر پیشه نسازد در برابر آنها زبون بمانـد، و اگر از مردم بـدگوئی کنی از تو بـدگوئی کننـد، و اگر از آنـان دست بـداری تو را رهـا نسازنـد. گفتم: پس چه کنم؟ فرمود: از آبروی خود برای روز فقر و تنگـدستی خویش بآنان وام بده.

۱۲- مرازم گویـد: امـام صـادق (ع) فرمود: بر شـما بـاد بنمـاز گزاردن در مساجـد، و نیکرفتـاری در همسایگی با مردم، و اقامه شهادت، و حاضـر شدن در تشـییع جنائز. شـما ناگزیر از معاشـرت و آمیزش با مردم هستید، هیچ کس تا زنده است از مردم بی نیاز نیست، ما (پیشوایان شما) بر جنازه های آنان حاضر می شویم، و زیبنده شماست که همانند امامان خود عمل کنید، و مردم تـا زنـده انـد از یـک دیگر بی نیـاز نیسـتند تـا اینکه مرگشـان در رسـد، سـپس هر گروهی بسوی آنان که هوادارشان بوده اند خواهند پیوست.

سپس فرمود: نیکو نماز بگزارید، و برای آخرت خود کار کنید، و آنچه را

که بسود شماست برگزینید، که گاهی مردی پیدا می شود که در کار دنیا باهوش و زیرک است و گفته شود: فلانی چقدر زیرک است! و حال آنکه زرنگ و زیرک کسی است که در کار آخرت زیرک باشد.

۱۳- ابو خالد قمّاط گوید: امام صادق (ع) فرمود: رسول خدا (ص) در سرزمین منی سخنرانی نمود، فرمود: خداوند خرّم کند روی بنده ای را که سخن مرا بشنود و خوب فرا گیرد و بآن کس که نشنیده است برساند، که چه بسا کسانی که بار فقه با خود می کشند ولی فقیه نیستند، و چه بسا کسان که فقه را بنزد کسانی انتقال می دهند که از خود حاملان بهتر می فهمند.

سه چیز است که دل هر مسلمانی با داشتن آنها بخیانت نگراید (یا نباید نسبت بآنها خیانت ورزد): خالص ساختن عمل برای خدا، و نصیحت و خیر خواهی نسبت به پیشوایان مسلمین، و همراهی جماعت آنان، زیرا که دعوت آنان از همه جوانب بر آنها احاطه داشته و حافظ آنهاست (و نسبت به آیندگان نیز هست). مؤمنان با هم برابرند، ارزش خونشان با هم برابر است، و همگی قدرت واحدی علیه خودشان هستند، و پست ترین افرادشان می تواند آنان را نسبت به امانی که بکسی می دهد عهده دار سازد.

۱۴- منصور بن ابی یحیی گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود:

رسول خدا (ص) بر فراز منبر برآمد و در حالی که رنگ از چهره اش پریده بود رو بمردم نموده، فرمود: ای مسلمانان بعثت من با قیامت مانند این دو انگشتم توأم است- و دو انگشت سبّابه خود را کنار هم قرار داد-. سپس فرمود: ای مسلمانان همانا برترین روش، روش محمّد است، و بهترین گفتار، کتاب خدا است، و بدترین امور، امور جدید و نو پدید است یعنی دین من متّصل به قیامت می شود، و دین دیگری ناسخ شریعت من نخواهد بود، بنا بر این هر دین تازه بنام قانون بدعت و گمراهی است.

آگاه باشید که هر بدعتی گمراهی است، و جای هر گونه گمراهی در آتش است. ای مردم هر کس پس از خود مالی بگذارد از برای اهل و وارثان اوست، و هر کس عیال و نانخوری بجای گذارد سرپرستی آنان بر عهده من است.

۱۵- رفاعه گوید: امام صادق (ع) فرمود: چهار چیز در تورات است و چهار دیگر در کنار آنهاست: هر کس که صبح کند و غم دنیا خورد خشمگین بر پروردگار خود صبح نموده، و هر کس صبح کند و از مصیبتی که بر وی وارد آمده شکایت نماید از پروردگار خود شکایت نموده است، و هر کس بنزد ثروتمندی رود و نزد او

فروتنی کنـد [تـا بهره ای از دنیای او ببرد] دو سوّم دینش را از دست داده است، و هر کس از این امّت که قرآن میخوانـده و با این حال داخل دوزخ شود همانا از کسانی بوده که آیات خدا را بمسخره و بازی می گرفته است.

و آن چهار چیز دیگر: هر کس قـدرت یابـد انحصار طلب گردد، و هر کس مشورت کند پشـیمان نشود، و هر گونه عمل کنی جزا بینی، و فقر بزرگترین مرگ است.

۱۶- جـابر بن عبـد اللّه انصاری گویـد: رسول خـدا (ص) برای ما سـخنرانی کرد، پس حمـد و ثنای الهی بجای آورد و پس از سخنی چند فرمود: ای مردم بر شـما باد بنماز، بر شـما باد بنماز که آن سـتون دین شـماست، رنج بیداری شب را به نماز تحمّل کنید، و فراوان یاد خدا کنید تا گناهان شما را پاک سازد.

همانا مثل این نمازها مثل نهری است که در جلوی در خانه یکی از شـما باشد و روزانه پنج بار خود را با آب آن بشوید، همان گونه که با شستن های پیاپی بدنش از هر گونه چرکی پاک می شود همچنان با مداومت بر نماز از گناهان

پاک می گردد، و هیچ گناهی بر او باقی نمی ماند.

ای مردم بنده ای نیست مگر اینکه ریسمانی چند بر او گره خورده است، پس چون دو سوّم از شب گذشت و ثلث دیگرش باقی ماند فرشته ای نزد وی آید و باو گوید: برخیز یاد خدا کن که صبح نزدیک شده است، پس اگر بجنبد و یاد خدا کند یک گره از وی باز شود، و اگر برخیزد، وضو بگیرد و مشغول نماز شود همه گره ها از وی باز گردد، تا اینکه با چشمی روشن و شادمان وارد صبح شود.

۱۷- شعیب عقرقوفی گوید: بامام صادق (ع) عرض کردم: شنیدم از کسی که از ابی ذرّ روایت می کرد که او می گفت: سه چیز است که مردم آنها را دشمن دارند و من دوست می دارم: مرگ را دوست دارم، و فقر را دوست دارم، و بلا و گرفتاری را دوست دارم.

حضرت فرمود: این مطلب آن طور نیست که وی (راوی) فهمیده است، منظور او از اینکه مرگ را دوست می دارم اینست که مرگ در اطاعت خدا نزد من از زندگی در معصیت خدا محبوبتر است، و بلا در طاعت خدا نزد من از سلامتی در معصیت خدا محبوبتر است، و فقر در طاعت خدا نزد من از ثروت در معصیت

خدا محبوبتر می باشد.

۱۸- ابو مریم از امام صادق یا امام باقر علیهما السّلام از جابر بن عبد اللَّه روایت کرده که گفت: رسول خدا (ص) بما فرمود: روی ظروف خود را بپوشانید، و سر ظروف آب خود را ببندید، و در خانه های خود را چفت کنید، و از غروب آفتاب تا بر طرف شدن سیاهی شب چهار پایان و احشام خود را محبوس دارید. همانا شیاطین (موجودات نامرئی) پوششی را بر نمی دارند، و بندی را باز نمی کنند، و از هنگام غروب آفتاب رها و پخش می شوند. و چراغهای خود را (چون سوخت آنها از موادّ آتش زاست) خاموش کنید زیرا که موش، خانه را بر سر اهلش آتش می زند.

۱۹- اسماعیل جعفی گوید: از امام باقر (ع) شنیدم که می فرمود: هر کس روش عادلانه ای را پایه گذاری کند و دیگران بدان عمل نمایند پاداشی بمثل پاداش عمل کنندگان به وی داده شود بدون اینکه از پاداش آنان چیزی کاسته گردد، و هر کس روش ستمگرانه ای را پایه گذاری کند و دیگران بدان عمل نمایند وزر و وبالی مانند وزر و وبال عمل کنندگان بر گردن او خواهد بود بدون آنکه چیزی از وزر آنان کاسته گردد.

۲۰- بکر بن صالح گوید: دامادم بامام جواد (ع) نوشت: پدرم مرد ناصبی بد اعتقادی است و از جانب وی با شدائد و زحماتی چند روبرو گشته ام، در صورت صلاحدید در باره ام دعا کنید، و بیان فرمائید که نظرتان در این باره چیست؟ آیا با وی بدشمنی و پرخاش برخیزم یا مدارا نمایم؟

حضرت در پاسخ نوشتند: نوشته ات را فهمیدم و به آنچه در باره پدرت یاد کرده ای پی بردم، و ان شاء اللّٰه در باره تو دست از دعا نمی کشم، و مدارا برای تو بهتر از دشمنی و پرخاشگری است، و همراه با هر مشکلی آسانی است، صبر را پیشه ساز که عاقبت از آن پرهیزکاران است، خداوند تو را بر ولایت آن کس که ولایتش را پذیرفته ای ثابت بدارد، ما و شما در امانت خدائیم، همان خدائی که اماناتش ضایع و تباه نگردد.

بکر گوید: پس از آن خداوند دل پدر او را مطابق میل وی برگرداند بطوری که در هیچ چیز با او مخالفت نمی ورزید.

۲۱- ابو حفص عطّار گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که از پدرش از

جدّش علیهما السلام روایت می فرمود که رسول خدا (ص) فرموده است: جبرئیل در ساعت و روزی نزد من آمد که هیچ سابقه نداشت، گفتم: ای جبرئیل در ساعت و روزی بی سابقه نزد من آمده ای؟ همانا مرا به هراس و وحشت انداختی! گفت: ای محمّد چه چیز تو را به وحشت انداخته در حالی که خداوند گناه گذشته و جدید تو را بخشیده است؟! در این مورد به تفسیر قرآن ذیل آیه اوّل از سوره فتح مراجعه شود.

گفتم: پروردگارت تو را بچه خاطر فرستاده؟ گفت: پروردگارت تو را از پرستش بتها، و شرابخواری، و برخورد خصمانه و ملامتگرانه با مردان نهی فرموده، و یک چیز دیگر نیز که سود دنیا و آخرت در آن است، پروردگارت بتو می فرماید:

ای محمّد من هرگز ظرفی را مانند شکم پر دشمن نداشته ام.

**۲۲-** [عبد اللّه بن] بکیر گوید: امام صادق (ع) فرمود: ما از میان شیعیان خود بکسی علاقه مندیم که عاقل، فهمیده، دانا، بردبار، مداراکننده، پر صبر، بسیار راستگو، و با وفا باشد. سپس فرمود: خدا- تبارک و تعالی- پیامبران را به مکارم اخلاق مخصوص گردانید، پس هر که واجد آنهاست باید بر این نعمت خدا را سپاس گوید، و هر کس که فاقد آنهاست باید به پیشگاه خداوند زاری کند و

آنها را از خدا درخواست نماید.

گوید: عرضکردم: فدایت شوم آنها کدام اند؟ فرمود: پرهیزکاری، و اظهار فروتنی و خواری به پیشگاه پروردگار، و صبر، و شکر، و بردباری، و شرم، و سخاوت و شجاعت، و غیرت و نیکوئی کردن، و راستگوئی، و ردّ امانت.

۲۳- جارود بن منذر گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود:

مشکل ترین کارها سه چیز است: اینکه در رابطه خودت با مردم بانصاف رفتار کنی تا جایی که نپسندی برای خویش مگر آنچه را که برای آنان همی پسندی، و به برادر دینی خود در امور مالی یاری رسانی، و بیاد خدا بودن در هر حال. و بیاد خدا بودن آن نیست که فقط

سبحان اللَّه و الحمد للَّه و لا اله إلا اللَّه و اللَّه اکبر

بگوئی، بلکه منظور این است که هر گاه کاری برایت پیش آمد که خدا از آن نهی فرموده است رهایش سازی.

۲۴- ابو عبیده گوید: امام باقر (ع) فرمود: امیر المؤمنین (ع) می فرمود:

هیچ عملی همراه با تقوا اندک بحساب نیاید، و چگونه اندک بحساب آید کاری

که مورد قبول واقع خواهد بود. (زیرا در قرآن مجید آمده: خداوند عمل پرهیزکاران را قبول می کند).

۲۵- عمرو بن سعید بن هلال گوید: بامام صادق (ع) عرض کردم: مرا سفارشی فرما. فرمود: تو را به پروای از خدا، و پاکدامنی، و کوشش در عبادت سفارش می کنم، و بدان که کوشائی در عبادتی که همراه با پاکدامنی نباشد سودی نبخشد. و همیشه به پائین تر از خودت بنگر، و ببالاـ دست خود نگاه مکن، و چه بسیار خدای متعال به رسول خدا (ص) فرموده است: «اموال و اولاد کافران تو را به شگفتی نیاورد» (۱) و فرموده: «چشمان خود را به بهره هائی که به جفت هائی (مردان و زنانی) از کافران داده ایم ندوز، حال آنکه اینها همه نمودهای فریبنده زندگانی دنیاست». (۲) و اگر نفس تو، ترا بسوی چیزی از اینها فرا خواند پس بدان که خوراک رسول خدا (ص) جو، و حلوایش خرما- آنهم اگر بدستش می آمد- و هیزمش شاخه درخت خرما بوده است. و هر گاه به مصیبتی گرفتار آمدی یاد مصیبت خود بفقدان و از دست رفتن رسول خدا (ص) کن که مردم هرگز بمانند چنین مصیبتی

---

۱- توبه: ۵۵.

۲- طه: ۱۳۱.

گرفتار نمی شوند.

۲۶- داود بن فرقد گویـد: از امـام صادق (ع) شـنیدم که می فرمود: همانا کردار شایسته پیش از صاحب خود به بهشت رود و اسـباب آسایش وی را فراهم و آماده سازد چنان که مردی پیشـکار خود را جلوتر فرسـتد تا خانه را برای او فرش کنـد (و برای استراحت وی آماده سازد). سـپس حضـرت این آیه را خوانـد: «و امّا کسانی که ایمان آورده و کردار شایسـته نموده انـد همانا برای خودشان آسایشگاهی خوش فراهم می سازند (۱)».

۲۷- حسن بن أبی ساره گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود:

مؤمن، و مؤمن (واقعی) نیست تـا اینکه هم ترسـان باشـد و هم امیـدوار، و ترسان و امیـدوار نمی توانـد باشـد تا اینکه بمقتضای آنچه که می ترسد و امید دارد عمل کننده باشد.

۲۸- علیّ بن ابی حمزه بطـائنی گویـد: از امام صادق (ع) از تفسـیر این آیه «آنان که آنچه بایـد بدهنـد می دهنـد در حالی که دلهایشان ترسان است (۲)» پرسیدم،

---

۱- مضمونی است که از آیه ۴۴ سوره روم گرفته شده است.

۲- مؤمنون: ۶۰.

فرمود: از علائم ترس و امید آنها اینست که می ترسند اگر اطاعت نکنند اعمال آنان بسوی خودشان باز گردانده شود، و با این حال امید دارند که از ایشان پذیرفته گردد.

**۲۹**- سماعه گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود: چه می شود شما را که رسول خدا (ص) را آزار می دهید؟! مردی گفت: فدایت شوم چگونه حضرتش را می آزاریم؟ فرمود: مگر نمی دانید که اعمال شما بر آن حضرت عرضه می شود، و چون معصیتی در آنها مشاهده فرماید آزرده می گردد؟ پس رسول خدا (ص) را آزار ندهید و آن حضرت را شادمان سازید.

۳۰- ابو اراکه گوید: در همین مسجد (۱) پشت سر امیر المؤمنین (ع) نماز گزاردم، آن حضرت بجانب راست خویش بگردید- و قدری کسالت داشت- و مدّتی همان طور ماند تا خورشید بر دیوار همین مسجد بقدر یک نیزه بر آمد، و آن دیوار باندازه فعلی نبود، سپس رو بمردم کرد و فرمود: هان بخدا سوگند یاران رسول خدا (ص) همه شب رنج و مشقّت بیداری آن را تحمّل می کردند، و میان

---

۱- مراد مسجد کوفه است.

پیشانی و زانوهای خود نوبت می گذاشتند (گاهی بسجود و گاهی بپا ایستاده عبادت می کردند)، گویا که خروش آتش دوزخ در گوشـشان طنین انداز بود، چون وارد صبح می شدند رنگ پریده و زرد چهره بودند، پیشانی آنان بسان زانوی بز پینه بسته بود، و چون یاد خداوند می شد مانند حرکت درخت در یک تند باد بحرکت در می آمدند، و از چشمانشان چنان اشک می بارید که لباسهایشان تر می گشت.

سپس برخاست و در آن حال می فرمود: بخدا سوگند گویا این قوم بحال غفلت شب را به صبح آورده اند، و از آن پس دیگر شادان و خندان دیده نشد تا آنکه کار ابن ملجم- لعنه اللّه- صورت گرفت.

۳۱- جابر گوید: امام باقر (ع) فرمود: امیر المؤمنین (ع) در آن ایّام که در کوفه بود چنین عادت داشت که هر روز صبح از دار الاماره بیرون می شد و در یکایک بازارهای کوفه می گشت و تازیانه ای دو شاخه بنام سبیبه بهمراه داشت، در هر بازاری می ایستاد و در میان اهل آن صدا می زد: ای تاجران پیش از داد و ستد از خداوند خیر و نیکی طلبید، و با آسانگیری در معامله از خداوند برکت

جوئید، و با خریداران نزدیک شوید (گران نفروشید تا از شما بگریزند)، و خود را به زینت حلم و بردباری آرایش دهید، و از سوگند خوردن خودداری کنید، و از دروغ بپرهیزید، و از ستم کناره گیرید، و با مظلومان به انصاف رفتار نمائید، و به ربا خواری نزدیک مشوید، و پیمانه را کامل بدهید (کمفروشی نکنید)، و چیزی از حقّ مردم کم نگذارید، و روی زمین در غرقاب فساد فرو نروید.

و همین طور در تمام بازارهای کوفه دور می زد، و سپس بازمی گشت و در محلّی برای رسیدگی بکارهای مردم می نشست. و چون مردم می دیدند که آن حضرت بسوی آنان می آید، و فریاد «ای مردم» او بلند می شد همگی دست از کار می کشیدند و خوب به فرمایشات حضرتش گوش می دادند، و به روی آن حضرت چشم می دوختند تا از سخن خود فارغ می گشت، و چون سخنش تمام می شد می گفتند: ای امیر مؤمنان شنیدیم و اطاعت خواهیم کرد.

۳۲- جابر گوید: امام باقر (ع) فرمود: عادت امیر المؤمنین (ع) در کوفه این بود که چون نماز عشاء را با مردم می گزارد سه بار با صدای بلند که تمام اهل مسجد می شنیدند می فرمود: مردم مجهّز شوید- خدا شما را رحمت کند- که همانا

آوای کوچیدن در میان شما برخاسته، پس این اقامت و دلبستگی بر دنیا چه معنی دارد پس از آنکه آوای کوچیدن برخاسته است؟! خدا شما را رحمت کند مجهّز شوید و بهترین زاد و توشه ای را که آماده و در دسترس دارید- و آن تقواست- بهمراه خود بردارید، و بدانید که راه شما بسوی معاد، و عبور شما بر صراط و وحشت بزرگ در پیش رویتان است، و همانا گریوه ها و گردنه های صعب العبور، و منازل وحشت زا و هراسناکی در پیش دارید که ناگزیر باید از آنها عبور نموده، در آنجاها توقّف کنید (۱)، بنا بر این یا رحمت خداست که نجات از وحشت و خطر بزرگ و درهم بودن چهره قیامت و سختی خبرگاه آن است، و یا مهلکه ای است که قابل جبران نخواهد بود.

۳۳- ابو حمزه ثمالی گوید: نشنیدم نام احدی از مردم را که از علیّ بن الحسین (امام سجاد) علیهما السّلام زاهدتر باشد بجز اخباری که از زهد علیّ بن ابی طالب (ع) بمن رسیده است. علیّ بن الحسین هنگامی که در زمینه زهد و بی رغبتی بدنیا سخن می گفت و پند و اندرز می داد تمام حاضرین را بگریه می آورد. من صحیفه ای را که سخنی چند در باره زهد از علیّ بن الحسین علیهما السّلام در آن نوشته بود خواندم سپس مطالب آن را نوشته، خدمت آن حضرت

---

۱- همچون سکرات مرگ، قبر، سؤال و جواب، زلزله قیامت، عقبات و کریوه های محشر.

بردم و حضور مبارکش عرضه داشتم، حضرت آن را شناخت و تصحیح فرمود، و در آن نوشته بود: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ خداوند نیرنگ ظالمان، و ستم حسودان، و زور جابران را از ما و شما باز دارد. ای مؤمنان مصیبت و گرفتاری شما همه برخاسته از وجود طاغوت هائی است که اهل رغبت در دنیا (۱) و مایلین بآن و فریفته شدگان بدان، و رو آورندگان بآن و باشیاء آن هستند، همان اشیائی که فردا روز همه اش بی بها و پوسیده و تباه خواهد بود. پس از آنچه که خداوند شما را از آن برحذر داشته حذر کنید، و در آنچه که خداوند شما را نسبت بآن بی رغبت نموده زهد را پیشه سازید، و بآنچه که در این دنیاست مانند کسی که آن را منزل ابدی و مقرّ همیشگی انگاشته و بدان دل بسته اتکاء و اعتماد پیدا نکنید. و بخدا سوگند آنچه که در دنیاست همه اش رهنمای شما بر جلوه گری ظاهری آن و گردش روزگار و دگرگونی انقلاب و موارد عبرت آمیز آن است، و بر اینکه چگونه اهل خود را دستخوش بازیگری خویش قرار می دهد. براستی که دنیا افراد گمنام وامانده را رفعت شأن

---

۱- در روضه کافی این چنین است:

می بخشد، و افراد شریف و گرانبها را ضایع و بیمقدار می سازد، و فردا روز اقوامی را بآتش در می افکند. و در این امور جای پند گرفتن و آگاهی است، و نیز همه اینها بنوبه خود دورکننده و باز دارنده ای است برای آن کس که بیدار و هوشیار باشد.

همانا اموری که در هر شبانه روز بر سر شما می آید از فتنه های گمراه کننده، و حوادث بدعتها، و روشهای جائرانه، و شرور و حوادث کوبنده زمان، و ترس از سلطان، و وسوسه شیطان، همه و همه دلها را از بیدار شدن و آگهی یافتن دور ساخته، و از هدایت موجود و شناخت اهل حقّ غافل می دارد مگر آن عدّه اندکی را که خداوند نگاه داشته است. بگردش روزگار و دگرگونی حالات و عاقبت زیان فتنه دنیا جز کسی که خداوند او را نگاه داشته و راه رشد را پیموده و در طریق میانه گام نهاده پی نمی برد، و او کسی است که علیه همه اینها از زهد یاری جسته است. چنین کسی پیوسته اندیشه خود را تجدید نموده، و از امور مشابه اندرز گرفته، و خود را از آلودگی دور ساخته، و در باره شگفتی و سرور زودگذر دنیا زهد و بی رغبتی نشان داده، و در نتیجه از لذّات آن پهلو تهی کرده، و در نعمتهای همیشگی آخرت رغبت نموده، و کوشش شایسته آن را عملی ساخته، و

مراقب مرگ بوده، و زندگی را با قوم ستمگران منفور دانسته است، اینجاست که با دیده ای تیز بین به کالای دنیا نگریسته پس حوادث فتنه ها و گمراهی بدعتها و ستم شاهان ستمگر را بخوبی مشاهده کرده است، بجان خودم سوگند که شما از امور گذشته در روزگاران سپری شده از فتنه های انباشته و غرق شدن در آنها چیزهائی پشت سر گذاشته اید که می توانید بوسیله آنها بر پرهیز از گمراهان و بدعت گذاران و ستمگران و کسانی که بنا حقّ در زمین فساد می انگیزند راه ببرید. پس از خداوند یاری طلبید و باز گردید بطاعت خدا و طاعت آن کس که شایسته تر است و به اطاعت نمودن از وی از دیگر کسانی که مورد پیروی و اطاعت قرار می گیرند.

پس جدّا حذر کنید و خود را بپائید پیش از پشیمانی و حسرت و وارد شدن بر خداوند و ایستادن در حضور پروردگار. و بخدا سوگند هیچ قومی با معصیت خدا بیرون نشدند و جز اینکه به سوی عذاب او رفتند، و هیچ قومی دنیا را بر آخرت ترجیح ندادند مگر اینکه به عاقبت و سر انجام شومی دچار گشتند. شناخت خدا و عمل به طاعت او دو انیس هم آغوش اند، پس هر کس خدا را بشناسد از او می ترسد و این ترسش او را بر عمل به طاعت خدا بر می انگیزد. و همانا صاحبان علم و پیروانشان کسانی هستند که خدا را شناخته، و به فرامین او عمل کرده، و به سوی او رغبت نموده اند و خدای متعال فرموده: «جز این نیست که از میان

بندگان خدا علماء از خدا می ترسند» (۱). پس چیزی از اشیاء دنیا را با نافرمانی نمودن از خدا درخواست نکنید، و در این دنیا به طاعت خدا سرگرم باشید، و روزهای آن را مغتنم بشمارید، و برای آنچه که نجات شما در آن است کوشش کنید، که پی آمدهای اینها کمتر، و به پوزش نزدیکتر، و برای نجات امید بخش تر است.

پس امر خدا و طاعت او و پیروی کسی را که خداوند اطاعتش را واجب شمرده بر امور دیگر پیش اندازید، و فرمانهای وارده از طاغوتها را که فریفتگی های زینت جلوه دنیاست بر امر خدا و طاعتش و طاعت اولی الامرتان جلوتر نیندازید.

و بدانید که شما و ما بندگان خدائیم، و فردا روز سروری حاکم بر ما و شما حکم کند و همو است که شما را باز می دارد و مورد سؤال قرا می دهد، پس پیش از بازداشت و پرسش و عرضه شدن بر پروردگار جهانیان پاسخ خود را آماده کنید، آن روز هیچ کس جز به اذن پروردگار، توانائی سخن ندارد.

و بدانید که خدای متعال در آن روز هیچ دروغگوئی را تصدیق و هیچ راستگوئی را تکذیب نکند، و پوزش، مستحقّ پوزش را ردّ ننماید، و غیر معذوری را

---

۱- فاطر ۲۸.

پوزش پـذیر نباشـد، بلکه بر آفریـدگانش بواسـطه پیامبران و اولیائش پس از پیامبران حجّت دارد. پس ای بنـدگان خدا پروای الهی پیشه کنیـد، و به اصـلاح خویش و طاعت خداونـد و آنان که خدا ولایتشان را در مورد طاعت پذیرفته اید رو آورید، که شاید پشـیمانی پیدا شود که بر آنچه در راه حقّ در گذشته کوتاهی کرده و از حقوق خدا ضایع ساخته پشیمانی گردد (که این پشیمانی بازدارنده ای است از مخالفت با حق).

از مصاحبت عاصـیان (غاصـبان) و یاری ظالمان و مجاورت فاسـقان بپرهیزیـد، از فتنه آنان حـذر کنیـد، و از درگاهشان دوری جوئیـد، و بدانید کسـی که با اولیاء خدا مخالفت ورزد و به غیر دین خدا دینداری نماید و بدون در نظر گرفتن فرمان ولیّ خدا خودکامگی کنـد در آتشـی خواهد بود که زبانه می کشد و بدنهایی را می بلعد که ارواح آنها از آنها غایب شده و شـقاوت و بدبختی آنها بر ایشان چیره گشته است، و آنان مردگانی هستند که حرارت آتش (حرمان و دوری از ساحت حقّ) را نمی یابند (چنان که خداونـد در باره کفار فرموده: مردگان انـد و لکن نمی دانند). پس ای صاحبان بینش پند گیرید، و خدا را بشـکرانه اینکه شـما را هـدایت نموده سـپاس گوئیـد، و بدانیـد که شـما را تحت قـدرت خـدا به زیر بار قدرت غیر خدا بیرون نشوید، و خداوند کردار شما را می بیند و سپس به سوی او محشور

می گردید، پس از اندرزها پند پذیرید و به آداب صالحان مؤدّب گردید.

۳۴- ابو حمزه ثمالی گوید: امام سجّاد (ع) فرمود: بیرون آمدم تا به این دیوار رسیده، و بدان تکیه دادم ناگهان به مردی برخوردم که دو لباس سفید به تن داشت (گویا حضرت خضر (ع) بوده است)، به چهره من نگاهی انداخت و گفت: ای علیّ بن الحسین چه شده تو را ناراحت و غمگین می بینم؟ آیا حزن تو بر دنیا است؟ که روزی خدا برای نیکوکار و بدکار فراهم است. گفتم: بر این غم ندارم مطلب همچنان است که تو می گوئی. گفت: پس اندوه تو آیا بر آخرت است؟ که آن وعده راستی است که پادشاه قاهری در آن حاکم است، گفتم: بر این هم غم ندارم که مطلب همچنان است که تو می گوئی.

گفت: پس غمت از چیست؟ گفتم: از ترسی که از فتنه ابن زبیر داریم. او خندید و گفت: ای علیّ بن الحسین هرگز دیده ای که کسی از خدا بترسد و خدا نجاتش نداده باشد؟ گفتم: نه، گفت: ای علیّ بن الحسین هرگز دیده ای که کسی بر خدا توکّل کند و خدا او را کفایت نکرده باشد؟ گفتم: نه، سپس نگاه کردم در پیش رویم کسی را ندیدم.

۳۵- قاسم بن عروه از مردی از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام روایت کرده که آن حضرت در معنی این آیه: «این چنین خداوند، اعمالشان را حسرت بر آنان می نمایاند»، فرمود: مردی مالی بدست می آورد و محروم می ماند از اینکه بدان وسیله کار خیری انجام دهد و می میرد و دیگری آن را به ارث می برد و کار خیری بدان سبب انجام می دهد، پس آن مرد آنچه را بدست آورده بصورت کارهای نیکی در نامه عمل دیگری می بیند (آنجاست که حسرت می خورد که ای کاش خودم آن مال را در راه خیر مصرف می نمودم) بقره: ۱۶۷.

۳۶- هشام بن سالم گوید: امام صادق (ع) فرمود: هر گاه به کار خیری تصمیم گرفتی انجام آن را به تأخیر مینداز، چه بسا خدا- تبارك و تعالی- بر بنده اش نظر میکند و او را در حال انجام طاعتی می بیند پس می فرماید: به عزّت و جلالم سوگند که هرگز تو را عذاب نکنم. و هر گاه به گناهی مصمّم شدی انجامش مده، چه بسا خدا- تبارك و تعالی- بر بنده نظر میکند و او را مشغول معاصی خودش می بیند پس می فرماید: به عزت و جلالم سوگند که هرگز تو را نیامرزم.

۳۷- حمزه بن حمران گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود:

هر گاه یکی از شما به انجام کار خوبی تصمیم گرفت نباید به تأخیرش اندازد چه بسا بنده نماز می خواند، و روز را روزه می دارد، پس باو گفته شود که: پس از این ببعد هر چه خواهی بکن که خداوند تو را آمرزیده است (۱).

۳۸- ابو اسحاق خراسانی گوید (۲): امیر المؤمنین (ع) می فرمود: مقدّمات شک را فراهم نکنید که به شک می افتید، و شک نکنید که به کفر می گرائید، و به خودتان رخصت ندهید که سست می شوید، و در راه حقّ سستی نکنید که زیان می بینید. دور اندیشی آن است که دانائی پیدا کنید، و از نشانه های دانائی آن است که مغرور نشوید. خیرخواه ترین شما از برای خودش کسی است که از همه بیشتر مطیع خدا باشد، و نیرنگ بازترین شما با خودش کسی است که از همه بیشتر معصیت خدا کند. هر کس که خدا را فرمان برد در امان می ماند و رشد می یابد، و هر کس معصیت او کند زیان بیند و پشیمان گردد. و از خداوند

---

۱- گفتن اینکه هر چه خواهی بکن زیانی ندارد زیر آن عملی که خدا بدان سبب گناه بنده را می آمرزد بر انسان مستور است و لذا آدمی جرأت انجام گناه نمی یابد. و نیز خود این گفتار دلیل است بر اینکه خداوند همان طور که گذشته او را آمرزیده، در آینده نیز او را از گناه حفظ خواهد نمود.

۲- ظاهرا از حضرت صادق (ع) یا حضرت رضا (ع) نقل می کند.

یقین طلبید، و برای بدست آوردن عافیت و سلامتی (یا عاقبت) بسوی خدا میل کنید، و بهترین چیزی که در دل گردش میکنید یقین است. ای مردم از دروغ پرهیز کنید، که هر امیدواری جوینده است، و هر ترسانی گریزان.

**۳۹**- علیّ بن مهزیار بسند خود از امام صادق (ع) روایت کند که فرمود:

امیر المؤمنین (ع) می فرمود: امور دور را بر خود نزدیک، و امور مشکل را بر خود آسان گیرید، و بدانید که بنده هر قدر راه و چاره جوئیش ضعیف و سست باشد از آنچه برایش مقدّر فرموده کمتر نستاند، و اگر زرنگی و راه یابی و چاره جوئیش قوی و افزون باشد بیش از آنچه خدا مقدّرش فرموده بدست نیاورد.

**۴۰**- هشام گوید: امام صادق (ع) فرمود: امیر المؤمنین (ع) در کوفه به مردم می فرمود: ای کوفیان گمان می کنید که من راه اصلاح شما را نمی دانم؟

آری می دانم و لکن خوش ندارم، اصلاح شما را به قیمت فساد خودم تمام کنم.

**۴۱**- یحیی بن عقیل گوید: علی (ع) فرمود: من از دو چیز بر شما بیم

دارم: پیروی دلخواه خود، و آرزوی دراز. امّا پیروی دلخواه خود مانع از حقّ است، و آرزوی دراز آخرت را از یاد انسان می برد. همانا آخرت رو کرده می آید، و دنیا پشت کرده می رود، و هر کدام را فرزندانی است، پس از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا نباشید. امروز روز عمل است نه حساب، و فردا روز حساب است نه عمل.

۴۲- اسماعیل (بن ابی زیاد سکونی) گوید: امام صادق (ع) فرمود:

امیر المؤمنین (ع) می فرمود: با تفکّر دل خود را بیدار ساز، و پهلو از خواب تهی کن، و پروای از خدا که پروردگار توست پیش گیر.

۴۳- ابن سنان گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود: حضرت مسیح (ع) بیارانش می فرمود: اگر دوستان و برادران من هستید پس خود را برای عداوت و دشمنی از جانب مردم آماده کنید (۱)، و اگر نکردید برادران من نیستید.

همانا بشما می آموزم که عمل کنید، و شما را نمی آموزم که خود بین شوید. هرگز بآنچه می خواهید (از پاداشهای اخروی) دست نیابید جز به ترک کردن آنچه که

---

۱- زیرا هر گاه آدمی بحقّ و عدالت عمل کند و دقیقا مراقب فرمان الهی باشد دیگران طاقت همراهی با او را ندارند و لذا دشمن وی می گردند.

بـدان میل داریـد، و به صبر نمودن بر آنچه که آن را خوش نداریـد. از نگاه بنامحرم بپرهیزید که در دل صاحبش بذر شـهوت می افشاند، و همین کار کافی است که صاحبش را دچار فتنه نماید.

خوشـا حـال آن کس که با دو چشـمش شـهوت را ببینـد و دلش بمعاصـی نپردازد. چقـدر دور است آنچه که از دست رفته، و چقـدر نزدیك است آنچه که خواهـد آمـد! وای بحال فریفته شدگان اگر آنچه که خودش ندارند نزدیکشان شود، و آنچه که دوست دارنـد از آنان جـدا گردد، و آنچه که بـدان وعـده داده شده اند نزدشان آید. و همانا در آفرینش این شب و روز جای پند آموزی است.

وای بحـال آن کس که دنیـا همه همّ اوست، و گناهـان کردار اوست که فردا روز چگـونه در پیشـگاه پروردگـارش رسـوا می شود. در غیر ذکر خداوند زیاد سـخن نگوئید که آن کسانی که بسـیار در غیر ذکر خدا سخن می گویند دلهایشان سخت است امّا نمی دانند.

آن گونه به عیوب مردم ننگریـد که گویـا به جاسوسـی بر آنهـا گمـارده شـده ایـد، بلکه بفکر آزادی خودتـان باشـید که شـما بندگانی مملوکید.

تا کی آب بر کوهها سـیلان یابـد و سـنگها نرم نشود! و تا کی درس حکمت می گیریـد، امّا دلهای شـما بـدان وسـیله نرم نمی گردد! شما بندگان بدی

هستید نه بندگان پرهیزکار، و نه آزادگانی گرانمایه. داستان شما داستان گل خرزهره است که شکوفه آن دل بیننده اش را می برد، ولی خورنده اش را می کشد، و السّلام.

۴۴- مردی از یاران امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب (ع) گوید: از آن حضرت شنیدم که می فرمود: ترک حشمت و بزرگی و خودنمائی کن و خود را مشهور مساز، و خود را نهان کن تا یاد تو نکند و شناخته نشوی، و رازی خود را پنهان دار، و سکوت اختیار کن تا سالم بمانی- و با دست خود بسینه اش اشاره کرد و فرمود- نیکان را دوست دارد،- و با دست به عموم اشاره نمود- و فاجران را دشمن می دارد.

۴۵- حسن بن فضّال گوید: از ابی الحسن (امام رضا) علیه السّلام شنیدم که می فرمود: دو گروه با هم کارزار نکنند جز اینکه خداوند آن دسته را که باگذشت تر است یاری می دهد.

۴۶- حبیب سجستانی گوید: امام باقر (ع) فرمود: در تورات نوشته:

خداوند در مناجات خود با موسی (ع) فرمود: ای موسی در باطن کار خود از من

بترس تا تو را از پس اسرار و عیوبت محافظت کنم. و مرا در خلوت و هنگام خوشی و لذّت خود یاد آر تا تو را به نزد غفلتهایت یاد آورم، و خشم خود را از آن کس که تو را مالک وی نموده ام بازدار تا خشم خود را از تو باز دارم. و اسرار پنهان مرا در باطن خود نهان دار، و از جانب من با دشمنم و دشمن خودت از آفریدگانم در آشکارای وجودت بمدارا رفتار کن، و با اظهار اسرار پنهانی من نزد نااهلان دشنام آنان را بجان من مخر که در این صورت در جرم دشمن من و دشمن خودت در دشنام دادن بمن شریک خواهی شد.

۴۷- فضل بن یونس گوید: امام کاظم (ع) فرمود: خوب را برسان، و سخن خوب بگو، و امّعه مباش. گفتم: «إمّعه» چیست؟ فرمود: نگو من با مردم هستم و من هم یکی از مردمم (۱). رسول خدا (ص) فرموده است: ای مردم، دو راه بیشتر وجود ندارد: راه خیر و راه شر، چه شده که راه شر نزد شما محبوبتر از راه خیر است؟!

---

۱- امّعه کسی است که به هر کس می گوید: من با تو هستم، و خودش رأی و نظری ندارد و پیرو هر کس می شود.

## مجلس بیست و چهارم چهارشنبه ۲۲ رمضان المبارک ۴۰۸

۱- غیاث بن ابراهیم از امام صادق (ع) از پدرش از جدّش علیهم السّلام روایت کند که فرمود: رسول خدا (ص) چون بسخنرانی می پرداخت حمد و ثنای الهی بجای می آورد، و می فرمود: آگاه باشید که راست ترین گفتار، کتاب خداست، و برترین روش، روش محمّد است، و بدترین امور، امور تازه و نو پدید است (که در کتاب و سنّت اثری از آنها نیست)، و هر بدعتی گمراهی است.

و صدایش شریفش را بلند می کرد و گونه هایش سرخ می گشت و قیامت و فرا رسیدن آن را یاد آور می شد که گویا خبر آوری برای یک لشکر است، می فرمود:

قیامت صبح و شام بشما نزدیک می شود. سپس می فرمود: بعثت من و قیامت مانند این دو انگشت با هم است- و دو انگشت سبّابه خود را کنار هم

می نهاد.- هر کس مالی باقی گذارد برای اهل بیت اوست، و هر کس وامی گذارد بر عهده من است.

۲- زید بن علیّ بن الحسین از پدرش علیهما السّلام روایت کند که فرمود: رسول خدا (ص) در مرض وفات سر خود را در دامن امّ الفضل گذاشت و از هوش رفت. قطره ای از اشک چشم امّ الفضل بر گونه حضرت افتاد. حضرت چشمان خود را گشود و باو فرمود: چه می شود تو را ای امّ الفضل؟ گفت: خبر مرگ خود را رسانده، و گزارش داده اید که مرگتان فرا رسیده، پس اگر حکومت از آن ماست ما را بشارت بده، و اگر در غیر ماست پس بما سفارشی فرما. پیامبر (ص) باو فرمود: شما پس از من مقهور و مستضعف خواهید بود.

۳- ابو عقیل گوید: خدمت امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب (ع) بودیم، فرمود: هر آینه این امّت بر هفتاد و سه فرقه پراکنده خواهد شد، سوگند بآن کس که

جانم بدست اوست، تمام فرقه ها گمراهند جز آن کس که از من پیروی کند و از شیعیان من باشد.

۴- سلیمان بن خالد از امام صادق از پدرانش علیهم السّلام از رسول خدا (ص) روایت کند که آن حضرت به علی (ع) فرمود: ای علی تو از من هستی و من از تو، دوست تو دوست من است و دوست من دوست خداست، و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست.

ای علی من در جنگم با کسی که با تو بجنگد، و بر سر مهر هستم با آن کس که با تو بر سر مهر باشد. برای تو گنجی در بهشت است و تو ذو قرنین (۱) آن هستی.

ای علی تو تقسیم کننده بهشت و دوزخی، داخل بهشت نمی شود بجز آن کس که تو را بشناسد و تو هم او را بشناسی (۲)، و در آتش داخل نشود جز کسی که تو را منکر باشد و تو نیز شناسای او نباشی. ای علی تو و امامان از فرزندانت در روز قیامت بر اعراف هستید که مجرمان را از سیما، و مؤمنان را به علامات و نشانه ها می شناسی. ای علی اگر تو نبودی، پس از من مؤمنان شناخته نمی شدند (زیرا

---

۱- یعنی صاحب دو طرف و دو جانب آن (نهایه ابن اثیر).

۲- یعنی او تو را به امامت بشناسد، و تو نیز او را به اطاعت و فرمانبری و شیعه گری بشناسی.

دوستی آن حضرت ایمان و دشمنی وی کفر است، پس دوستان آن حضرت مؤمنان، و دشمنان حضرتش کافرانند).

۵- جابر بن یزید جعفی گوید: امام باقر (ع) فرمود: از جابر بن عبد اللّٰه انصاری شنیدم که می گفت: اگر سلمان و ابو ذر برای همین کسانی که دوستی شما را بخود می بندند و مدّعی تشیّع هستند (علم خود یا فضائل ویژه شما را) نشر دهند، هر آینه گویند: اینان کذّاب اند، و اگر اینان (سلمان و امثال او) آنان را ببینند هر آینه گویند: آنان دیوانه اند.

۶- محمّد بن یاسین گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود که:

برای بنده چه سود باشد که کار خوب را آشکار کند و کار زشت را پنهانی انجام دهد؟ مگر نه اینست که وقتی بازگشت بخویشتن می کند پی می برد که مطلب چنان نیست؟! و خدای متعال می فرماید: «بلکه انسان نسبت بخودش بینا است». هر گاه باطن اصلاح شود، ظاهر نیز نیک و نیرومند می گردد.

## مجلس بیست و پنجم دوشنبه ۲۷ رمضان المبارک ۴۰۸

۱- جابر بن یزید گوید: امام باقر (ع) فرمود: ابو ذر غفاری- رضی اللَّه عنه- نزد کعبه ایستاد و گفت: من جندب بن سکن هستم. مردم گرد او جمع آمدند گفت: ای مردم، اگر یکی از شما قصد سفر کند هر آینه ساز و برگ آن را فراهم سازد، آیا شما در پی ساز و برگ مناسب برای سفر آخرت خود نمی باشید.

مردی برخاست و گفت: خدا تو را رحمت کند ما را (بآن ساز و برگ) رهنمائی کن. ابو ذر- رحمه اللَّه- گفت: گرفتن روزه ای در روزی بسیار گرم برای آن روز که همه از قبرها بیرون آیند، و انجام حجّ بیت الحرام برای رضای خدای متعال بخاطر امور بزرگ و مهمّ، و گزاردن دو رکعت نماز در تاریکی شب برای وحشت قبور. سخن را دو قسم کنید: سخن خوبی که بر زبان رانید، و سخن بدی که از آن لب فرو بندید. و صدقه ای از جانب خود به مسکینی بده که ای

مسکین شاید بدان سبب از روزی سخت و دشوار نجات یابی.

دنیـا را دو درهمی که بـدست آوری قرار ده: درهمی که خرج خانواده ات کنی، و درهمی که برای آخرت خود پیش فرستی، و درهم سوّم زیان دارد که سود ندارد، پس آن را مخواه.

دنیا را دو کلمه قرار ده: سـخنی در راه طلب حلال، و سخنی برای آخرت، و سوّمی زیان دارد که سود نداد، پس آن را مطلب. سپس گفت: در فکر و اندیشه بودن روزی که بآن نمی رسم هلاکم نموده است.

۲- واثله بن اسـقع گوید: رسول خدا (ص) فرمود: خداوند از اولاد ابراهیم اسماعیل را، و از اسماعیل کنانه را، و از کنانه قریش را، و از قریش بنی هاشم را، و از بنی هاشم مرا برگزید و انتخاب فرمود.

۳- ابو سعید خدری گوید: در زمان رسول خدا (ص) در جایی یک

کشته ای پیدا شد، حضرت با شدّت خشم بیرون شد تا بر منبر بر آمد، پس حمد و ثنای الهی بجای آورد، سپس فرمود: مردی از مسلمانان کشته می شود و قاتلش معلوم نمی شود؟ بآن کس که جانم بدست اوست سوگند که اگر اهل آسمانها و زمین در قتل مؤمنی شرکت کنند یا راضی به کشته شدن وی باشند (۱) هر آینه خداوند همگی آنان را بدوزخ افکند.

سوگند بآن کس که جانم بدست اوست هیچ کس دیگری را از روی ستم تازیانه نزند جز اینکه فردا روز در آتش دوزخ بهمان اندازه تازیانه خورد. سوگند بآن کس که جانم بدست اوست هیچ کس ما اهل بیت را دشمن ندارد جز اینکه خداوند او را به روی در آتش دوزخ افکند.

۴- جابر بن یزید از امام باقر از پدرش از جدّش علیهم السّلام روایت کند که رسول خدا (ص) به علیّ بن ابی طالب (ع) فرمود: ای علی من و تو، و دو فرزندت حسن و حسین، و نه نفر از اولاد حسین پایه های دین و استوانه های اسلام هستیم، هر کس از ما پیروی کند نجات یابد، و هر کس از فرمان ما سر پیچد راهش بسوی آتش خواهد بود.

---

۱- ظاهرا مراد اینست که کشتن وی بخاطر ایمانش باشد، چنان که در من لا یحضره الفقیه است.

۵- مالک [بن ابی عامر اصبحی] گوید: هنگامی که علیّ بن ابی طالب (ع) از مدینه بسوی بصره (برای جنگ جمل) روانه شدند، من کنار مغیره بن شعبه ایستاده بودم که عمّار بن یاسر- رضی اللّه عنه- پیش آمد و باو گفت: ای مغیره میل و گرایش بخدا- عزّ و جلّ- داری؟ مغیره گفت: کجا برایم چنین چیزی خواهد بود ای عمّار؟! عمّار گفت: در این دعوت (فرا خواندن بسوی جهاد با ناکثین در جنگ جمل) داخل شو تا به گذشتگان برسی و بر آیندگان سروری پیدا کنی. مغیره گفت: ای ابا الیقظان یک چیز بهتر از این! عمّار گفت:

آن چیست؟ گفت: در خانه می رویم و درها را بروی خود می بندیم تا حقیقت بر ما روشن شود سپس با روشنی و آگاهی بیرون می شویم، و چون زور آزمائی نباشیم که بخواهد با پاره کردن زنجیری خنده ای برانگیزد و لیکن به غم و اندوه گرفتار آید. عمّار گفت: هرگز هرگز، آیا نادانی پس از دانائی، و کوری پس از بینائی را برگزینیم؟! گوش بحرف من بده، بخدا سوگند مرا نبینی جز در صف اوّل.

امير المؤمنين (ع) از جريـان آن دو با خبر شـد و فرمود: اى ابا اليقظان، اين اعور (چپول و يک چشم) بتو چه مى گويـد؟ بخـدا سوگند او پيوسته كوشش مى كند كه حق را بباطل بپوشاند و آن را وارونه و غير واقع جلوه دهد، و بچيزى از دين نياويزد مگر كه موافق دنيـا باشـد، اى واى، اى مغيره! اين دعوتى است كه هر كس را كه با آن همراهى كنـد بسوى بهشت مى رانـد. مغيره گفت: راست مى گوئى اى امير مؤمنان، من اگر با تو نباشم هرگز عليه تو نيز نخواهم بود.

۶- جابر (جعفى) از امام باقر از پـدرش از جدّش عليهم السّلام روايت كند كه رسول خدا (ص) فرمود: چون روز قيامت شود، و اهل بهشت در بهشت، و اهل دوزخ در دوزخ جاى گيرنـد، بنده اى هفتاد خريف- كه هر خريف هفتاد سال است- در آتش بمانـد، سپس از خـدا- عزّ و جـلّ- درخواست كنـد و خـدا را بخوانـد و گويـد: پروردگارا! بحقّ محمّـد و اهل بيتش از تو مى خواهم كه مرا رحم كنى.

خدا- جلّ جلاله- به جبرئيل وحى كند كه بسوى بنده ام فرود رو، و او را

از آتش بیرون آور. جبرئیل گوید: چگونه در آتش فرود روم؟ خدا- تبارک و تعالی- می فرماید: من بآتش فرمان داده ام که بر تو سرد و سلامت باشد. جبرئیل گوید: جای او را نمی دانم. خداوند می فرماید: او در چاهی از دوزخ است.

جبرئیل (ع) بسوی آتش فرود می رود و او را در حالی که بند و زنجیر شده و به رو افتاده است در آتش می یابد، پس او را بیرون می آورد.

آن بنده در پیشگاه خدا- عزّ و جلّ- می ایستد. خدای متعال می فرماید:

ای بنده من چه مدّت است که در آتش مانده ای و مرا سوگند می دهی؟ گوید:

پروردگارا حسابش را ندارم. خدا- عزّ و جلّ- باو می فرماید: به عزّت و جلالم سوگند که اگر بحقّ آنان از من درخواست نمی کردی هر آینه خفّت و خواری تو را در آتش طولانی می ساختم، امّا این مطلب بر من حتم و واجب گشته است که بنده ای از من بحقّ محمّد و اهل بیتش درخواست نکند جز این که آن گناهانی را که بین من و او بوده بیامرزم (یعنی اگر حقّ النّاس نباشد)، همانا امروز تو را بخشیدم. سپس باو فرمان داده شود که به بهشت برود.

۷- معاویه بن عمّار گوید: امام صادق (ع) فرمود: در مدینه مردی بود بیکاره و یاوه گو که با حرفهای خود مردم آن شهر را می خنداند، روزی بآنان

گفت: این مرد- علیّ بن الحسین (ع)- مرا خسته کرده و هیچ یک از کارهایم نتوانسته او را بخنده آورد، ناگزیر باید چاره ای اندیشم تا وی را بخندانم. روزی آن حضرت (ع) با دو نفر از غلامان خود عبور می کرد، آن مرد آمد و عبای آن حضرت را از دوشش کشید (و فرار کرد). آن دو غلام بدنبالش دویدند و عبا را گرفتند و بدوش حضرت انداختند. امام سر بزیر انداخته با وقار هر چه تمامتر حرکت می کرد و چشم از زمین برنمی داشت. سپس به غلامانش فرمود: این چه کاری بود؟ گفتند: مردی است بیکاره و یاوه گو که اهل مدینه را می خنداند و از این راه نان می خورد. فرمود: باو بگوئید: ای وای! همانا خدا را روزی است که یاوه گویان در آن روز زیان خواهند دید.

## مجلس بیست و ششم دوشنبه ۲ رمضان المبارک ۴۰۹

۱- فجیع عقیلی گوید: حسن بن علیّ بن ابی طالب علیهما السّلام فرمود:

چون هنگام وفات پدرم رسید شروع به وصیّت نمود، فرمود: اینها مطالبی است که علیّ بن ابی طالب برادر محمّد رسول خدا و پسر عمو و وصی و همدم و همراه او بدان وصیّت و سفارش نموده است. و آغاز وصیّتم این است که گواهی می دهم معبودی جز اللَّه نیست، و محمّد فرستاده خدا و برگزیده اوست، خداوند او را با علم خود اختیار کرد، و او را برای اختیار و انتخاب خود برگزید و (گواهی می دهم) که خداوند مردگان را از قبرها برانگیزاند، و از مردم در مورد اعمالشان بازخواست می کند، و او بدان چه در سینه ها نهانست داناست.

ای حسن تو را- که وصی بودن تو به تنهائی کافی است- سفارش می کنم بدان چه رسول خدا (ص) بمن سفارش فرمود. پسر جان من چون زمانش (تحقّق وصیّت) فرا رسد در خانه بنشین، و بر خطاهایت گریه کن (۱)، و نباید که دنیا بزرگترین همّ و فکر تو باشد. پسر جانم تو را بگزاردن نماز در وقت خود، و پرداخت زکات باهلش در هنگام حلول وقتش، خاموشی در برابر امور تردید آمیز و اشتباه برانگیز، و میانه روی در عمل، و رعایت عدالت در خشنودی و خشم، و

---

۱- گریه و استغفار و توبه امامان معصوم علیهم السلام بمنظور وجود گناه در آن بزرگواران نیست، بلکه فلسفه دیگری دارد که مجال ذکرش نیست.

خوشرفتاری با همسایگان، و مهمان نوازی، و مهربانی به تهیدستان و رنجدیدگان بی بضاعت، و حفظ پیوند با فامیل، و دوستی و همنشینی با فقراء و مساکین، و فروتنی که از برترین عبادات است، و کوتاه داشتن آرزو، و یاد آوری مرگ، و زهد و بی رغبتی بدنیا، سفارش می کنم که همانا تو در گرو مرگ، و هدف بلاء، و مغلوب مرض و بیماری هستی.

و تو را به ترس از خدا در نهان و آشکار کارت سفارش می کنم، و از شتاب در گفتار و کردار نهی می نمایم، و چون کار آخرتی پیش آمد در انجام آن بشتاب، و چون کار دنیائی پیش آمد شتاب نورز و خوب فکر کن تا به رشد و خیر خودت در آن کار برسی. و از جاهائی که بودن تو در آن موجب متّهم شدن توست و نیز از مجلسی که بدان گمان بد می رود بپرهیز که همنشین ناباب همنشین خود را دگرگون سازد. پسر جانم برای خدا کار کن، و از سخن ناروا دوری گزین، و بکارهای پسندیده امر کن، و از زشتی ها نهی نما، و با برادران دینی در راه خدا برادری کن، و نکوکار را بخاطر نیکوکاریش دوست بدار، و با فاسق بجهت حفظ دین خود مدارا بنما، و او را در دل دشمن دار، و در اعمال خود از وی فاصله بگیر تا مثل او نباشی.

از نشستن در سر کوی و برزن بپرهیز، و بحث و جدل را با کسی که عقل و دانشی ندارد رها ساز پسر جانم در زندگانی و نیز در عبادت خود راه اعتدال و میانه روی را پیش گیر، و در عبادت بکاری که مداوم و مورد توان توست بپرداز، و پیوسته خاموش باش تا سالم بمانی، و کردار نیکی برای خودت پیش فرست تا غنیمت بری، و نیکی را یادگیر تا آگاهی یابی، و در هر حال یاد خدا باش، با خردسالان خانواده ات مهربان باش، و بزرگسالانشان را احترام بگذار، و طعامی را مخور تا اینکه پیش از خوردن چیزی از آن را صدقه دهی.

پیوسته به روزه داری بپرداز که آن زکات بدن و سپر روزه دار (از آتش دوزخ) است، و با نفس خود جهاد کن، و از همنشین خود در حذر باش، و از دشمنت دوری گزین، و بر تو باد به مجالسی که در آنها یاد خدا می شود، و فراوان دعا کن. پسر جانم راستی که چیزی از خیر خواهی و نصیحت را از تو فرو گذار ننمودم، و اینک زمان جدائی من و تو فرا رسیده است. تو را به برادرت محمّد (ابن حنفیّه) سفارش بخیر می کنم که او برادر و فرزند پدر تو است، و از میزان دوستی من نسبت باو، باخبری.

و امّا برادرت حسین که او فرزند مادر توست (و نیازی بسفارش ندارد)، و بیش از این در این باره سفارش نمی کنم، خداوند کفیل من بر شماست، و از او

می خواهم که شما را به صلاح آورد، و شرّ جفاکاران سرکش را از شما باز دارد، و صبر را پیشه سازید تا خداوند خودش زمام امر را بدست گیرد (حکومت را بدست اهلش بسپارد). و هیچ حرکت و نیروئی نیست جز بخدای برتر و بزرگ.

۲- ابو علی همدانی گوید: عبد الرّحمن بن ابی لیلی حضور امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب (ع) برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان از شما پرسش می کنم تا چیزی از شما فرا گیرم، و البتّه منتظر بودیم که چیزی در باره کار خودت بفرمائی امّا چیزی نفرمودی. آیا از کار خویش بما خبر نمی دهی که آیا (این سکوت شما) بجهت سفارشی است از جانب رسول خدا (ص) یا بنظر خودتان چنین رسیده است؟ همانا ما در باره شما گفتار فراوانی گفته ایم، و مطمئن ترین آنها همان است که از زبان خودتان بشنویم و از شما بپذیریم. ما می گفتیم: اگر حکومت پس از رسول خدا (ص) بدست شما می رسید احدی با شما به نزاع نمی پرداخت، بخدا سوگند اگر از من بپرسند نمی دانم چه بگویم؟ آیا چنین پندار برم که این قوم نسبت بآنچه که در آنند از شما شایسته ترند؟ اگر چنین گویم پس بچه جهت رسول خدا (ص) در بازگشت از حجّه الوداع شما را نصب نمود و فرمود:

«ای مردم هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست». و اگر شما از آنان نسبت بدان چه که در آنند شایسته تری پس برای چه ولایت آنها را بپذیریم؟ امیر المؤمنین (ع) فرمود: ای عبد الرّحمن همانا خدای متعال پیامبر خود (ص) را به نزد خود برد و من در آن روز نسبت بمردم از شایستگی خود باین لباسم شایسته تر بودم، و همانا از جانب پیامبر خدا (ص) بمن سفارشی شده بود که اگر مرا مسخّر خود نمودید، بخاطر اطاعت از خدا اقرار کنم و بپذیرم. و همانا نخستین چیزی که پس از آن حضرت (یا پس از غصب خلافت) از حقّمان کاسته و ضایع شد و ابطال حقّ ما در خمس بود، و پس چون کار ما سست گشت چوپانی چند از قریش در ما طمع ورزیدند. و همانا مرا حقّی بر مردم است که اگر بدون درخواست و درگیری بمن بازگردانند می پذیرم و بانجامش برخیزم و آن تا مدّت معلومی ادامه خواهد یافت، و من بسان مردی هستم که از مردم در مدّت معیّنی طلبی دارد، اگر در پرداخت مال او تسریع کنند آن را بگیرد و سپاسشان گوید؛ و اگر به تأخیر اندازند بالأخره آن را می ستاند بدون اینکه دیگر مورد سپاس قرار گیرند، و مانند مردی باشم که راه سهولت و نرمی را پیش گیرد امّا در نظر مردم بسان حیوان چموشی جلوه می کند.

جز این نیست که همیشه حقّ از این راه شناخته می شود که طرفداران

اندکی از مردم دارد، پس هر گاه سکوت کردم از من صرف نظر کنید، که اگر مطلبی پیش آید که نیازمند پاسخ باشید شما را هدایت خواهم کرد، پس تا آنگاه که من دست می دارم شما نیز دست از من بدارید. عبد الرّحمن گفت: ای امیر مؤمنان بجان خودت سوگند که شما همان طور که پیشینیان گفته اند:

«بجانت سوگند که هر کس را خواب بود بیدار نمودی، و بگوش هر کس که گوشی شنوا داشت رسانیدی».

۳- ابو عبیده گوید: نابغه جعدی از جمله کسانی است که در دوران جاهلیّت خدا پرست بودند، وی شرابخواری و مستی را زشت می شمرد، و از بت پرستی و قمار بازی دوری می جست، و سخنی این چنین در جاهلیّت گفته است:

«سپاس خدائی راست که او را انبازی نیست، هر کس این را نگوید بخودش ستم کرده است».

وی همیشه از دین ابراهیم (ع) و روش پاک و خالصانه و عادلانه او یاد می نمود، و روزه می گرفت، و آمرزش می طلبید، و از کارهای لغو و بیهوده ای که اهل جاهلیّت می کردند جدّا پرهیز داشت، او حضور رسول خدا (ص) رسید و گفت: «خدمت رسول خدا رسیدم آنگاه که هدایت آورد، و کتابی را می خواند

که همچون کهکشان گسترده و نورانی بود».

«بحدّی مجاهده کردم که من و همراهانم، احساس نمی کردیم که ستاره سهیل کی طلوع و غروب می کند».

«و رو به تقوا آوردم و از هیچ کافری هراس نکردم، و همیشه دیگران را از آتش دوزخ میهراساندم».

و ابو عبیده گوید: نابغه اعتقاد به علی (ع) داشت، و پس از وفات رسول خدا (ص) در جنگ صفّین با امیر المؤمنین (ع) شرکت نمود. پس در یک شب بسیار سخت پیاده شد و می گفت:

«تمامی اهل کوه و بصره و مردم عراق می دانند، که علی (ع) بزرگمرد نجیب آنجاست». «او سروری بزرگوار و سپید روی و درخشان چهره است، و مهر و صداق مادر او وی را بر دیگر زنان برتری و فزونی بخشیده بود».

«او گرامی ترین کسانی است که کمر بمیان بسته اند، (ای علی) این گروه بتو ستم نموده و هرگز هشیار نگشته اند». «شما را پیشدستی و آنان را نیز پیشدستی و سبقتی است، و این مطلب را همه این یاران می دانند».

«شما براه هدایت پیش راندید، و آنها هم پیش راندند براهی که پایان آن به بدست آوردن عراق نمی انجامد». «در میان ملّتی که عادت آن نفاق و دوروئی است»

۴- حسین یا حسن بن عطیّه (۱) گوید: امام صادق (ع) فرمود: کرامتهای اخلاقی ده چیز است، و اگر بتوانی همه آنها را دارا باشی پس چنان باش، زیرا که گاهی این امور در مرد هست و در فرزندش نیست، و گاه در فرزند هست و در پدرش نیست، و گاه در بنده وجود دارد و در آزاده نیست. عرض شد: ای پسر رسول خدا آنها کدام است؟

فرمود: راستگوئی، صداقت در شجاعت و دلاوری (در جنگ و جهاد) (۲)، باز گرداندن امانت، پیوند با خویشان، دعوت میهمان، طعام دادن به سائل، مقابله به نیکی در برابر کارهای خوب دیگران، دفاع از حقّ و حرمت همسایه، دفاع از حقّ و حرمت دوست، و بالاترین همه آنها حیا و شرم است.

۵- ابو امامه گوید: رسول خدا (ص) فرمود: شش چیز است که هر کس

---

۱- فی بعض النسخ و الخصال: «الحسن بن عطیه».

۲- این معنی بنا بر عبارت

به یکی از آنها عمل کند، در روز قیامت از وی دفاع کند تا او را به بهشت داخل سازد، گوید: ای پروردگار من این شخص در دنیا به من عمل می کرده است:

نماز، زکات، حجّ، روزه، ردّ امانت، و پیوند با خویشان.

۶- مسعده بن زیاد گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که از تفسیر این آیه:

«پس خدای را حجّت رساست» (۱) از آن حضرت پرسش شد، فرمود: خدای متعال در روز قیامت به بنده گوید: بنده من آیا می دانستی؟ پس اگر گوید: آری، باو می فرماید: پس چرا بدان چه می دانستی عمل نکردی؟ و اگر گوید: نمی دانستم و جاهل بودم، باو می فرماید: چرا نیاموختی تا عمل کنی؟ پس او را محکوم نماید، و این است حجّت رسا.

---

۱- الانعام: ۱۴۹.

## مجلس بیست و هفتم شنبه ۷ رمضان المبارک ۴۰۹

۱- سلمان فارسی- رضی اللّٰه عنه- گوید: پیامبر (ص) به من فرمود:

چون صبح کردی بگو: «خداوندا تو پروردگار منی، شریکی برای تو نیست، ما صبح کردیم و تمامی ملک ها از آن خداست که شریک ندارد» سه بار این را بگو، و بهنگام شب نیز همین را بگو، که این کلمات کفّاره گناهانی است که در فاصله میان آنها انجام شده است.

۲- محمّد بن جعفر از پدرش امام صادق (ع) روایت کند که فرمود:

مدّتی رسول خدا (ص) یکی از یارانش را ندید، پس از چندی او را دید، فرمود:

علّت غیبت و تأخیر تو چه بود؟ عرض کرد: بیماری و تهیدستی ای رسول خدا، پیامبر (ص) باو فرمود: آیا به تو دعائی نیاموزم که چون بدان دعا کنی خداوند بیماری را از تو ببرد و فقر و تهیدستی را از تو دور سازد؟ گفت: آری، پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا. رسول خدا (ص) فرمود: بگو: «هیچ حرکت و قوّتی نیست جز بخدا و از جانب او، توکّل کردم بر آن زنده ای که هرگز نمیرد، سپاس خدائی راست که فرزند نگیرد، و انبازی در ملک و سلطنت ندارد، و برای او سرپرستی بجهت پستی و خواری او نیست، و او را تکبیری بسزای گو».

۳- عبد اللّه بن عبّاس گوید که از پیامبر (ص) شنیده است که می فرمود:

همانا بهشت سال به سال به جهت حلول ماه رمضان زینت و آرایش می شود، چون شب اوّل ماه رمضان فرا رسد بادی که آن را مثیره گویند از زیر عرش می وزد که برگ درختان بهشت را بهم می زند و حلقه درهای بهشت را می کوبد، پس

آوائی از آنها شنیده شود که هرگز شنوندگان بهتر از آن نشنیده اند، حوران (زنان سیاه چشم) بهشتی از جایگاه خود بیرون شوند تا بر مکانهای بلند بهشت بایستند و صدا زنند: آیا خواستگاری بسوی خدا آمده تا خدا او را همسر کرامت کند؟ سپس گویند: ای رضوان (دربان بهشت) امشب چه شبی است؟ او لبّیک گویان بآنان پاسخ دهد سپس گوید: ای حوران نیک سیرت و نیکو صورت امشب شب اوّل ماه رمضان است که درهای بهشت برای روزه داران امّت محمّد (ص) گشوده شده است.

خدا عزّ و جلّ باو فرماید: ای رضوان درهای بهشت را بگشا، ای مالک (دربان دوزخ) درهای دوزخ را بروی روزه داران امّت محمّد ببند، ای جبرئیل به زمین فرود رو، و سرکشان شیاطین را در بند و زنجیر کن، سپس همگی را در امواج خروشان بیفکن تا روزه امّت حبیب مرا تباه نسازند. و خداوند تبارک و تعالی در هر شب از ماه رمضان سه بار می فرماید: آیا درخواست کننده ای هست تا خواسته اش را بدو ببخشم؟ آیا توبه کننده ای هست تا توبه اش را بپذیرم؟ آیا آمرزش طلبی هست تا وی را بیامرزم؟ کیست به دارائی که تهیدست نیست و به وفاکننده ای که ظالم نیست قرض دهد؟ (منظور خود خداست).

و خداوند در پایان هر روز از ماه رمضان به هنگام افطار هزار هزار بنده را از آتش آزاد کند (۱)، و چون شب جمعه و روز جمعه شود در هر ساعتی از آن هزار هزار نفر را از آتش آزاد سازد که همگی مستحقّ عذاب می باشند، و چون روز آخر ماه رمضان فرا رسد خداوند در آن روز به تعداد افرادی که از اوّل تا آخر آن ماه آزاد ساخته آزاد می نماید.

و چون شب قدر شود خدا- عزّ و جلّ- جبرئیل را فرمان دهد تا در میان جمعی از فرشتگان به زمین فرود آید، و با او پرچمی سبز رنگ است، پس آن پرچم را بر پشت کعبه بکوبد. و جبرئیل ششصد بال دارد که دو بال آن را جز در شب قدر باز نکند، و در آن شب آن دو بال را بگشاید، و آن دو بال از مشرق و مغرب فراتر برود، و جبرئیل (ع) در چنین شبی فرشتگان را به اطراف عالم گسیل دارد و آنان به هر ایستاده و نشسته، و هر نمازگزار و ذکر گوئی سلام کنند، و با آنان دست دهند و دعای ایشان را آمین گویند تا سپیده صبح سر زند.

پس چون صبح بدمد جبرئیل (ع) صدا زند: ای گروه ملائکه کوچ کوچ،

---

۱- در کتاب «فضائل الأشهر» شیخ صدوق لفظ هزار هزار نیامده است.

گوینـد: ای جبرئیل خداونـد نسـبت به درخواسـتهای مؤمنین از امّت محمّـد چه کرده است؟ گوید: خدای متعال امشب به آنان نظر رحمت کرده و از آنـان گـذشت نموده و گناهانشـان را آمرزیـده است مگر چهار کس را. رسول خـدا (ص) فرمود: و این چهار کس: شرابخوار، و عاقّ والدین، و کسی که قطع رحم کرده، و کینه توز میباشند.

و چون شب عید فطر که شب جوائز نام دارد فرا رسد خداوند پاداش عمل کنندگان را بدون حساب و شمارش ببخشد. و چون صبح روز عید فرا رسد خداوند فرشـتگان را در تمام شـهرها برانگیزد، پس در زمین فرود آیند و سـر کوچه و گذرها بایستند و گوینـد: ای امّـت محمّـد بسـوی پروردگـار کریم برای نمـاز عیـد بیرون شویـد که او پـاداش فراوان دهـد، و گناهـان بزرگ را بیامرزد. و چون سوی محلّ برگزاری نماز عیـد رونـد خـدا عزّ و جلّ به ملائکه فرماید: ای ملائکه من پاداش یک اجیر وقتی به وظیفه اش عمل کند چیست؟ گویند: معبودا و سیّدا پاداش او آن است که اجر او را بطور کامل عطا کنی.

خـدا عزّ و جلّ فرمایـد: ای ملائکه من شـما را گواه می گیرم که من پـاداش این را که در مـاه رمضـان روزه گرفتنـد و بنمـاز ایستادند خرسندی و آمرزش خودم قرار

دادم. و می فرمایـد: ای بنـدگانم از من درخواست کنیـد، به عزّت و جلالم خودم سوگنـد شـما امروز در این گردهم آئی خود برای آخرت و دنیایتـان هر چه از من بخواهیـد به شـما ببخشم، و عزّتم سوگنـد تـا آن زمان که مرا مراقب خود بدانیـد و از من بترسـید گناهان و عیوب شـما را بپوشانم، به عزّتم سوگند که شما را از عذاب پناه دهم و در نزد کسانی که در دوزخ جاودانند رسوا نسازم، باز گردید که همگی بخشـیده شده اید، شـما مرا خشـنود ساختید و من از شما خشنود گشته ام. پس ملائکه بدین بخششی که خداوند باین امّت به هنگام افطار ماه رمضان عنایت فرموده یک دیگر را بشارت داده و تبریک گویند.

۴- حنش بن معتمر گویـد: بر امیر المؤمنین علی بن ابی طـالب (ع) در حالی که در رحبه (محلّی در کوفه) تکیه زده بود داخل شدم و گفتم: السّلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمه اللّه و برکاته، چگونه صبح کردی؟ حضرت سربلند کرد و جواب سلام مرا داد و فرمود: صـبح کردم در حالی که دوستدار دوستان، و صبرکننده بر دشمنی دشمنانمان هستم، همانا دوست ما در هر شبانه روز منتظر

راحتی و گشایش است، و دشمن ما بنای کار خود را بر پایه ای نهاده که سخت نااستوار و لغزان است، این بنای او بر لب پرتگاهی است که وی را در آتش دوزخ می افکند.

ای ابا المعتمر براستی که دوست ما نمی تواند ما را دشمن بدارد، و دشمن ما نمی تواند ما را دوست بدارد، همانا خدای متعال دلهای بندگان را بر دوستی ما سرشته، و دست از یاری دشمن ما شسته، پس دوست ما توان دشمنی ما، و دشمن ما توان دوستی ما را ندارد، و هرگز دوستی ما و دوستی دشمن ما در یک دل نگنجد زیرا که «خداوند برای یک مرد دو دل در درونش ننهاده است» تا با یکی گروهی را و با دیگری دشمنان همان گروه را دوست بدارد.

۵- أصبغ بن نباته- رحمه اللّٰه- گوید: روزی امیر المؤمنین (ع) سخنرانی کرد، پس حمد و ثنای الهی بجای آورد و بر پیامبر (ص) درود فرستاد سپس فرمود: ای مردم سخنم را بشنوید، و کلامم را خوب فرا گیرید، و همانا تکبّر و خود فروشی از نشانه های گردنکشی و زور نمائی است، و نخوت و بزرگ منشی از

تکبر است. شیطان دشمنی حاضر و آماده است که شما را به باطل دلخوشی می دهد، هان که هر مسلمانی برادر مسلمان دیگر است، و پس القاب زشت بر هم ننهید، و دست از یاری هم نشوئید، که همانا شرایع و قوانین دین یکی است، و راههای آن همراه است، هر کس آن را پیش بگیرد به حقّ و هدف خود می رسد، و هر کس رهایش سازد از جادّه حق بدر رود، و هر کس از آن جدا شود تباه و نابود می گردد.

مسلمان در امانت خیانت نورزد، و در وعده تخلّف نکند، و در سخن دروغ نگوید. ما خاندان رحمتیم، گفتار ما حقّ، و کردار ما عدل است. خاتم پیامبران از ماست، و پیشوایان اسلام و امینان کتاب خدا در میان مایند. شما را بسوی خدا و پیامبرش، و جهاد با دشمنش، و سختگیری و پایداری در امرش، و طلب خرسندیش؛ و برپاداری نماز، و پرداخت زکات، و حجّ خانه خدا، و روزه ماه رمضان، و پرداخت کامل فی (۱) به اهلش دعوت می کنیم.

هان که از همه شگفت تر آنکه معاویه بن ابی سفیان اموی و عمر و بن عاص سهمی مردم را به خونخواهی پسر عمویشان (عثمان) بر می انگیزند (۲)، و

---

۱- غنائمی است که بدون جنگ و درگیری از کفار بدست مسلمین می افتد.
۲- در امالی طوسی آمده: «مردم را به گمان خود بر دین بر می انگیزند». و این تعبیر با دنباله فرمایش حضرت سازگارتر است.

بخدا سوگند که من هرگز با رسول خدا (ص) مخالفت نورزیدم، و هرگز در کاری از وی سر نپیچیدم، جان خود را در مواردی سپر او ساختم که زورمندان و شجاعان از آن عقب می نشستند، و بنده های بدنها از آن می لرزید، و البتّه به نیرویی بود که خداوند به من کرامت نموده بود و بر این بخشش او را سپاس می گزارم. و پیامبر (ص) در حالی قبض روح شد که سر مبارکش در دامن من بود، و خودم با این دستهایم غسل او را بعهده گرفتم، فرشتگان مقرّب در این امر یاریم می دادند.

و بخدا سوگند که هیچ امّتی پس از پیامبرش اختلاف نکرد جز اینکه گروه باطل بر گروه حقّ غلبه یافت مگر آنکه خدا بخواهد.

عمّار یاسر- رضی اللّه عنه- برخاست و گفت: أمیر المؤمنین شما را آگاه ساخت که امّت با وی وفادار نخواهد ماند. پس مردم با بینائی کامل از هم جدا شدند.

۶- سعید بن مسیّب گوید: شنیدم مردی از ابن عبّاس در باره علیّ بن ابی طالب (ع) پرسش کرد و او گفت: علیّ بن ابی طالب بر دو قبله (بیت المقدس و کعبه) نماز خواند، و در هر دو بیعت (بیعت قبل از هجرت و بیعت رضوان) شرکت

جست، و هرگز بتی نپرستید، و قماری نباخت، او بر آئین پاک توحید بدنیا آمد، و باندازه چشم بهم زدنی شرک نیاورد.

آن مرد گفت: سؤال من از اینها نبود، سؤال من از این است که او شمشیر بر دوش نهاده و با حالت تبختر و تکبر به بصره وارد شد و چهل هزار نفر را در آنجا کشت (۱)، سپس بسوی شام رفت و در برخورد با سران و بزرگان عرب چنان آنان را درهم کوفت تا همه را کشت، سپس بسوی نهروان روانه گردید و با اینکه آنان مسلمان بودند همه را تا آخرین نفر به قتل رساند.

ابن عبّاس گفت: علی نزد تو داناتر است یا من؟ گفت: اگر علی را از تو داناتر می دانستم از تو پرسش نمی کردم! ابن عبّاس- رضی اللّه عنه- به خشم آمده تا حدّی که خشمش شدّت گرفت و گفت: مادر به عزا علی به من علم آموخته است، علم او از جانب رسول خدا (ص) است، و رسول اللّه (ص) را خداوند از بالای عرش خود آموزش داده است، بنا بر این علم پیامبر (ص) از جانب خدا، و علم علی از جانب پیامبر (ص)، و علم من از جانب علی است، و علم تمام یاران محمّد (ص) در برابر علی (ع) همچون قطره ای است در برابر هفت دریا.

---

۱- تعداد مقتولین به این اندازه نبوده، و البته دشمن کار طرف خود را بزرگ جلوه می دهد.

۷- ابو بصیر گوید: امام صادق (ع) فرمود: خدای متعال به عیسی بن مریم (ع) وحی فرستاد: ای عیسی از چشمان خود اشک، و از دل خود خشوع و فروتنی را بمن ببخش، و آنگاه که بیکاران و هرزه گویان در حال خنده و خوشی هستند تو سرمه ای از غم بر چشم خود بکش، و بر بالای قبر مردگان بایست و با فریاد بلند آنان را صدا بزن شاید از ایشان پند شایسته خود را بگیری، و بگو که من هم در زمره آیندگان به اینان خواهم پیوست.

## مجلس بیست و هشتم دوشنبه ۹ رمضان المبارک ۴۰۹

۱- ابو اسحاق همدانی از پدرش از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) از رسول خدا (ص) روایت کرده که فرمود: سه دسته از گناهان است که در کیفر

آن عجله و شتاب گردد و به آخرت تأخیر نیفتد: ناراضی ساختن پدر و مادر، و ستم بر مردم، و ناسپاسی در برابر احسان دیگران.

۲- مسعده بن صدقه از امام صادق و آن حضرت از پدرش امام باقر علیهما السلام روایت کند که فرمود: نجاشی پادشاه حبشه نزد جعفر بن ابی طالب و یارانش فرستاد و آنها را بسوی خود خواند، آنان داخل شدند. نجاشی در خانه اش بروی خاک نشسته و لباسهای کهنه ای به تن داشت. جعفر بن ابی طالب گفت:

چون او را بدین حال مشاهده کردیم نگران شدیم، وی چون نگرانی و پریدگی رنگ چهره ما را مشاهده کرد، گفت: سپاس خدائی را که محمّد (ص) را یاری داد و چشم مرا بدو روشن نمود، آیا شما را مژده ندهم؟ گفتم: چرا ای پادشاه.

گفت: در همین ساعت یکی از مأموران مخفی من از سرزمین شما آمد و به من خبر داد که خداوند پیامبرش محمّد (ص) را یاری و پیروزی داد و دشمنش را هلاک ساخت، و فلانی و فلانی، و فلانی اسیر، و فلانی و فلانی کشته

شدنـد، و این برخورد در یـک وادی بنـام بـدر واقع شـده است، گویـا او را در همان سـرزمینی می بینم که در آنجا برای آقای خودم که مردی از بنی ضمره بود گوسفند می چرانیدم.

جعفر گفت: ای پادشـاه صالـح چرا شـما را بـا این لباسـهای کهنه بر روی خـاک نشسـته می بینم؟ گفت: ای جعفر مـا در آنچه خداونـد بر عیسـی علیه السـلام فرسـتاده یـافته ایم که: از جمله حقوق خداونـد بر بنـدگانش آن است که چون نعمتی بآنان داد برای خـدا تواضع و فروتنی کننـد. و چون خداونـد نعمت وجود پیامبرش محمّد (ص) را به من ارزانی داشت، این فروتنی را به کار بستم.

چون این خبر به پیامبر (ص) رسـید به اصـحابش فرمود: همانا صدقه برای صاحبش فزونی زاید پس صدقه دهید تا خدا شـما را رحمت کنـد، و فروتنی برای صاحبش رفعت فزایـد، پس فروتنی کنیـد تا خدا شـما را رفعت دهد. و گذشت عزّت صاحبش را افزون کند پس گذشت کنید تا خدا عزیزتان گرداند.

۳- مسـعده بن صـدقه گویـد: از امـام صـادق (ع) خواسـتم دعائی بمن بیاموزد تا در کارهای بزرگ و مهم بـدان دعا کنم، آن حضرت اوراق عتیقه ای

چنـد به من داد و فرمود: مطالب آن را بنویس که این دعای جـدّم علی بن الحسـین زین العابدین علیهما السـلام در امور مهمّ و بزرگ است. من آن را عینا به همان صورت نوشـتم، و هرگز چیزی مرا به رنج و مشـقّت نیفکند و فکرم را مشغول نساخت جز اینکه آن دعـا را خوانـدم و خداونـد غم و انـدوه و گرفتـاری مرا برطرف سـاخت و خواسـته ام را بر آورد. و آن دعا این است: (دعای ۴۸ صـحیفه سـجادیه) «خداوندا هدایتم کردی، من غافل شدم، و پندم دادی من دل سـخت شدم، و بخششهای جمیل و زیبـا بمن نمودی من نافرمـانی نمودم، و خطاهـای مرا بمن شـناساندی من در گنـاه اصـرار ورزیـدم، سـپس بگناهانم پی بردم و آمرزش طلبیـدم و تو نیز گذشت نمودی، دوباره بگناه بازگشـتم و تو پوشاندی. خدای من! پس سـپاس از آن توست، در وادی هلاکت بار خود پا نهادم، و به درّه های تباه ساز خویش فرو رفتم، و با ورودم در این وادی ها در معرض خشم و مؤاخـذه، و با فرو رفتنم، در این درّه ها در معرض عقوبات و کیفرهای تو قرار گرفتم، و با این حال واسطه ام برای آشتی با تو توحید است، و دسـتاویزم همین است که شـریکی برایت نیـاورده، و معبـودی در کنـارت نگرفته ام. از خـودم بسـوی تـو گریخته ام، و البتّه که گنهکار بسوی تو می گریزد، و تو پناه کسی هستی که بهره خویش را تباه ساخته است.

خدای من سپاس از آن توست، بسا دشمنی که تیغ کینش بر سرم

آهیخته، و دم خنجرش برایم تیز نموده، و نوک سلاحش برایم برّان ساخته، و موادّ زهرهای کشنده اش برایم بهم آمیخته، و تیرهای نشانگیرش بسویم پرتاب نموده، و چشمان حراستش از پائیدن من بهم نخفته، و عزم چشاندن ناخوشیها و فرو ریختن زهرهای کشنده در گلویم را به دلش نشانده است. خدای من! پس به ناتوانی من در تحمّل بلاهای گران، و به زبونی من در انتقام از کسی که قصد ستیزم دارد، و به تنهائیم در شما فراوانی از آنان که به دشمنیم برخاسته و بلائی را که هرگز اندیشه ام را در آن بکار نبرده ام برایم تهیّه دیده، نگریستی، پس ابتداء یاریم دادی، و با نیروی خویش پشتم را محکم نمودی، سپس لبه تیز تیغش را برایم کند ساختی، و او را پس از جمع و همبستگی اش تنها گذاردی، و گامم را بر سرش نهادی (کنایه از آنکه مرا بر او چیره ساختی)، و آنچه تیر بسوی من انداخته بود بخودش بازگرداندی، و او را پس زدی در حالی که هنوز خشم او فرو نخفته، و آتش کینش سرد نگشته بود، و او انگشت خشم بدندان گزیده، و در حالی که سپاهیانش باو بیوفائی نموده و یاریش ندادند عقب نشست و پا بفرار گذاشت.

و چه بسا ستمگری که با تزویرهایش بر من یورش آورده، و دامهای شکارش را برایم گسترده، و مواظبت و مراقبت خویش بر من گمارده، و همچون

درنده ای که در کمین شکار خود نشسته تا فرصتی برای دریدن طعمه اش بیابد در کمینم نشسته است، خدای من! پس تو را همی خواندم در حالی که از تو یاری جستم، و بسرعت اجابت تو مطمئن بودم، و می دانستم که هر کس در سایه حمایت تو جای گیرد ستم نبیند، و هر کس به سنگر یاری و انتقام تو پناه برد هرگز مضطرب و نگران نگردد، و تو با قدرت خود مرا از همه شدائد و سختیهای او حفظ نمودی.

و چه ابرهای ناخوشیها را زدودی، و چه پرده های اندوه و غمی را کنار زدی! تو چنانی که از کرده هایت بازخواست نشوی. از تو درخواست شد پس عطا کردی، و درخواست نشد خودت ابتداء بخشیدی، و از فضل و عطایت خواسته شد و دریغ نداشتی. تو جز احسان نیاوردی، و من جز آلودگی به حرامهای تو و تجاوز از حدود و احکامت و غفلت از مژده هایت چیز دیگری نداشتم.

خدای من! پس سپاس از آن چون تو توانائی است که مغلوب نگردد، و بردباری که شتاب نکند. اینجا جایگاه کسی است که به تقصیر و کوتاهی نمودن، معترف، و در مورد تباهی حقوق تو بر علیه خویش گواه است.

بار الها! من به دین بلند پایه محمّدی بتو تقرّب می جویم، و براه و روش روشن علوی بسوی تو روی می آورم، پس از شر آنچه آفریده ای، و از شر آن کس

که بمن سوء قصد نموده پناهم ده، که این کار در برابر قدرت گسترده ات، بر تو گران نیاید، و در برابر توانائیت دشوار نباشد، و تو بر هر چیز توانائی.

بار الها! تا آنگاه که زنده ام می داری با ترک معاصی مورد رحمت خویشت قرارم ده، و با ترک برنج افکندن خویش در آنچه بکارم نمی آید بر من ترحّم نما، و دقّت نظر در آنچه که تو را از من خرسند می سازد روزیم همی گردان، و دلم را به حفظ کتابت بر همان گونه که بمن آموخته ای همراه ساز، و چنانم کن که کتاب تو را بگونه ای که ترا از من خشنود سازد بخوانم، و چشمم را بدان نور بخش، و گوشم را فراگیر آن ساز، و سینه ام را بدان گشاده گردان، و بدان غم از دلم بردار، و زبانم را بدان گویا ساز، و بدنم را بدان بکار گیر، و آنقدر قدرت و توانائی در من نه تا انجام اینها را برایم آسان کند، که هیچ حرکت و نیروئی جز بتو نیست.

بار الها! شب و روز، و دنیا و آخرت، و سرانجام و قرارگاهم را در سلامتی و برکتی از جانب خودت قرار ده. بار الها! تو پروردگار و مولا ـ و سرور و آقا، و آرزو و معبود، و پناه و پشتیبان، و آفریننده و یاور، و مورد اعتماد و امید منی. زندگی و مرگ، و گوش و چشمم از آن تو و برای توست، و روزی من

بـدست تو، و کـارم در دنیـا و آخرت در اختیـار توست. با قـدرت خود مالکم گشتی، و با تسلّط خود بر من قـدرت یافتی، در کارهایم قـدرت بـدست توست، و اختیارم بکف توست، هیـچ کس بـدون رضا و خواست تو حرکتی نتواند، با مهر تو رحمتت را، و بـا رحمت تو خشـنودیت را آرزومنـدم، و اینهـا را بـا عمـل خود آرزو نمی کنم، عمل من از یاریم ناتوان است، و چگونه امیـد بنـدم بچیزی که از یاریم ناتوان باشد! از تهیدستی و ناتوانی و زیاده روی در کارم و از آنچه که خود بهتر از من می دانی بتو شکایت دارم، و همه اینها از جانب خود من است، پس مرا از اینها کفایت کن.

بار الها! مرا از رفقای حبیب خودت محمّد (ص) و خلیل خودت ابراهیم (ع) قرار ده، و در روزی که همه بیتابی کنند و بهراسند مرا از امـان داده شـدگان قرار ده و امانم بـده، و بمژده ات مژده، و در سایه ات ده، و بارها سازیم از آتش نجاتم بخش، و هیچ گونه بـدی بمن مرسان، و خوارم مساز، و از دنیا مرا سـلام بدار، و در قیامت دلیل مرا بر زبانم جاری ساز، و بفکر و یاد خودت مرا یادآور نما، و راه راحتی و آسایش را برایم آسان ساز، و از رنـج و سـختی دورم بـدار، و تا زنده ام به نماز و زکات توفیقم ده، و برای انجام عبادت خویش مرا موفّق

ساز، و در دانائی و رضای خویش بکارم گیر، و از فضل خود روزیم کن، و در قیامت رو سپیدم گردان، و بآسانی از من حسابخواهی کن، و بخاطر کردار زشتم آبرویم را مریز، و براهنمائی خودت مرا راه بنما، و در دنیا و آخرت با سخنی ثابت و پاینده (کلمه توحید که در اعماق دل جای دارد) پایدارم بخش.

و آنچه را دوست میداری به نزدم محبوب ساز، و هر چه را خوش نداری در نظرم مبغوض دار، و در کارهای مهمّ دنیا و آخرت کفایتم کن، و برایم در نماز و روزه و دعا و عبادت و شکر و دنیا و آخرتم برکت نه، و مرا در جایگاهی پسندیده (مقام شفاعت) برانگیز، و دلیلی قوی و یاری دهنده برایم قرار ده، و از ظلم و جهل و اسراف در کارم بگذر، و از فتنه زندگی و مرگ خلاصم کن، و از گناهان آشکار و نهان نجاتم بخش، و در قیامت از دوستانت قرارم ده، و کردار شایسته ای را که بمن ارزانی داشته ای مداوم گردان، و با روزی حلال از حرام بی نیازم ساز، و با چیزهای پاک از پلیدیها کفایتم کن.

با روی کریم و گرامی خود بمن رو کن، و روی مبارک از من مگردان، و براه راست خویش رهنمائیم کن، و نسبت بآنچه دوست داری و

می پسندی توفیقم بخش.

بار الها! پناه می برم بتو از خودنمائی و شهرت طلبی، و بزرگ منشی، و برتری جوئی، و تکبر، و فخر فروشی، و گردان فرازی، و طغیان از فراوانی نعمت، و خودبینی، و زور گوئی، پس ای پروردگار من از همه اینها نجاتم ده. و پناه می برم بتو از عجز (یا فسق و فجور) و بخل، و خسیسی، و حسد، و حرص، و هم چشمی، و دغلی و پناه می برم بتو از طمع، و فرومایگی، و آزمندی، و بیتابی، و کجروی، و ذلّت و سرگردانی. و پناه می برم بتو از ستم، و سرکشی، و ظلم، و دشمنی، و فساد، و اعمال زشت، و کردار ناپسند. و پناه می برم بتو از خیانت، و عدوان، و طغیان.

پروردگارا! و پناه می برم بتو از معصیت، و قطع رابطه، و هرزگیها و گناهان. و پناه می برم بتو از گناه و بزهکاری، و از حرام و ناروا، و پلید، و از آنچه که دوست نداری. پروردگارا! و بتو پناه می برم از شرّ و مکر و سرکشی و ستم و دشمنی و دام و مأموران و سپاه شیطان. و پناه می برم بتو از گزند هر آنچه از چهار پا و خزنده یا جنّ و آدمی که جنبش دارد و تو خود آفریده ای. و پناه می برم بتو از شر آنچه که از آسمان فرود آید و آنچه که بآسمان بالا رود، و از شرّ هر چه

که در زمین آفریده شده و آنچه که از آن برون آید. و بتو پناه می برم از شرّ هر کاهن، و ساحر، و اسرار جو، و شعبده باز، و جادو گر.

پروردگارا! و بتو پناه می برم از شرّ هر حسود، و سرکش، و یاغی، و هم چشم، و ظالم، و تجاوزگر، و منحرف (یا زورگو). و پناه می برم بتو از کوری، و از کری، و گنگی، و پیسی، و خوره، و شکّ، و تردید. و پناه می برم بتو از بیحالی، و سستی، و ناتوانی، و کوتاهی کردن، و شتاب، و تباه سازی، و تقصیر، و کندی.

و بتو پناه می برم از شرّ هر آنچه که در آسمانها و زمین و ما بین آنها و زیر زمین آفریده ای. پروردگارا! و بتو پناه می برم بتو از فقر، و نیاز، و تهیدیستی، و گدائی، و به هرز رفتن، و بینوائی. و پناه میبرم بتو از کاستی، و خواری، و پناه می برم بتو از تنگی، و سختی، و بند، و حبس، و دستگیری، و زندان، و گرفتاری، و هر مصیبتی که طاقت صبر آن را ندارم. ای پروردگار عالمیان دعایم را مستجاب کن.

خداوندا! آنچه از تو خواستیم بما عطا کن، و باندازه جلال و عظمت خود از فضل خود بر ما بیفزا، و بحقّ این سخن حقّ که: «معبودی جز تو نیست که عزیز و حکیم هستی».

۴- محمّد بن سلّام گوید: از شریح قاضی شنیدم که می گفت: هر کس از برادر خود درخواستی کند هر آینه خویش را به بندگی سپرده است، پس اگر حاجتش را برآورد وی را بنده خود ساخته، و اگر برنیاورد او را خوار نموده است، و در این صورت هر دو خوار شده اند، و این به خواری ردّ سؤال، و آن بخواری نیاز خواهی. سپس این شعر را خواند:

«آن کس که آبروی خویش ریخته در برابر آن هیچ چیزی عوض نتواند گرفت».

«چگونه می تواند عوض بگیرد آنکه نزد تو آمده و درخواست نموده که در این صورت ذلّت و خواری، و آبروی او را بهای این سودا قرار داده است».

۵- مینا غلام عبد الرّحمن بن عوف زهری گوید: عبد الرّحمن بمن گفت: مینا! آیا تو را بحدیثی که از پیامبر (ص) شنیدم خبر ندهم؟ گفتم: چرا.

گفت: از آن حضرت شنیدم که می فرمود: من درختی هستم که فاطمه شاخه، و

علی بارور ساز آن، و حسن و حسین میوه، و دوستانشان از امّت من برگهای آن هستند- خداوند از همه آنان خرسند باد-.

## مجلس بیست و نهم چهارشنبه ۱۱ رمضان المبارک ۴۰۹

۱- شدّاد بن اوس گوید: رسول خدا (ص) فرمود: لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ گفتن نیمی از میزان عمل است، و الحمد للّه گفتن آنان را پر می کند.

۲- سعید بن مینا از گروهی از یارانش روایت کند که گفت: تنی چند از قریش از جمله عتبه بن ربیعه و امیّه بن خلف و ولید بن مغیره و عاص بن سعید راه را بر رسول خدا (ص) گرفتند و گفتند: ای محمّد بیا تا ما معبود تو را بپرستیم و تو نیز معبود ما را بپرست و با هم در امر (حکومت) شریک گردیم، پس اگر ما بر

حقّ بودیم تو بهره خود را از آن یافته ای، و اگر تو بر حقّ بودی ما نیز به بهره خود از آن رسیده ایم. خدا- تبارک و تعالی- این آیه را فرستاد: «بگو ای کافران، من نمی پرستم آنچه را شما می پرستید، و نه شما می پرستید آنچه را من می پرستم- تا آخر سوره ...»، و سپس ابیّ بن خلف با استخوان پوسیده ای که بدست خود داشت سوی حضرت آمد و آن را با دست نرم کرد و سپس بدان دمید و گفت: ای.

محمّد گمان داری پروردگار تو این استخوان را پس از این حالت که دیدی زنده می کند؟ خدای متعال این آیه را فرستاد: «و برای ما مثل زده- و آفرینش خود را فراموش نموده- گفت: چه کسی استخوانهای پوسیده را زنده می کند؟ بگو زنده می کند آن را همان کس که اوّلین بار آفریدش و او به هر آفریده ای داناست ...» تا آخر سوره (یاسین).

۳- کمیل بن زیاد نخعی گوید: در مسجد کوفه با امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب (ع) بودم پس از آنکه نماز عشاء را خوانده بودیم، و حضرت دست مرا

گرفت تـا از مسـجد بیرون شـدیم، حرکت کردیم تـا به پشت شـهر کوفه رسـیدیم، و آن حضـرت در راه کلمه ای با من سـخن نگفت، چون به صحرا رسید نفسی بلند برآورد سپس فرمود:

ای کمیل این دلها بسان ظرفهائی است فراگیرنـده، و بهترین دلها آن است که فراگیریش بیشتر باشـد. آنچه می گویم فراگیر و در خـاطر بسپار: مردم بر سه دسـته انـد. عـالم خداشـناس که حقّـا بـدین او عمل می کنـد، و دانش آموزی که در راه نجات پا نهاده، و فرومایگان نادانی که در پی هر سر و صدائی می افتند، و به هر سو که باد بیاید میل می کنند، نه از پرتو دانش روشنی گرفته اند، و نه به ستون استواری پناه برده اند.

ای کمیـل، دانش از مـال بهتر است، زیرا دانش از تو پاسـداری میکنـد، امّـا تو بایـد از مـال پاسـداری کنی. انفاق از مال آن را کاهش می دهـد، ولی انفاق از دانش (که آموزش است) بر آن می افزایـد. ای کمیل دوستی عالم خیری است که بدان وسـیله برای خـدا دینـداری شود، و آن در دنیـا برای صـاحبش طـاعت خـدا فراهم آورد، و پس از مرگ خوش نـامی برایش بیادگـار گذارد.

ای کمیل، سود مال با زوال آن از بین می رود، ای کمیل، مال انـدوزان مرده اند، و علماء تا روزگار باقی است پایدارند، ظاهرا وجودشان مفقود است، ولی

امثال و یادگارهایشان در دلها موجود است.

آه آه همانا در اینجا- و با دست اشاره به سینه اش فرمود- دانشی فراوان نهفته است که کاش افرادی شایسته فرا گرفتن آن می یافتم، بلی، بآدم زیرک و تیزهوش دسترسی دارم ولی در مورد این دانش ویژه از او اطمینان ندارم که مبادا ابزار دین را برای دنیای خود بکار گیرد، و با دلائل الهی بر آفریدگانش، و با نعمتهای خداوند بر بندگانش غلبه کند، تا در نتیجه بندگان ضعیف خدا او را بجای ولیّ حق دوست نزدیک خود بگیرند. و یا به پیرو حکمت، که به ریزه کاریهای آن بینا نیست و در برخورد با اوّلین شبهه تردید در دلش راه می یابد، هان که نه این و نه آن هیچ کدام تاب تحمّل علم را ندارند، بنا بر این شخص دیگری نماند جز کسی که حریص در لذّات و تسلیم شهوات است، یا آن کس که فریفته و سرگرم جمع آوری و انباشتن مال است و از حافظان دین نیست، هیچ چیزی جز دام های چرنده به آنان شبیه نیست، بدین ترتیب دانش با مرگ حاملان آن می میرد.

آری خداوندا! تو هرگز زمین را از قائم به حجّت که یا ظاهر است و مشهود و یا پنهان است و مستور خالی نمی گذاری (۱) تا دلائل واضح و آشکار خداوندی

---

۱- در نسخه های کتاب، چنین است ولی در سایر نسخ حدیث عبارت «نه خدایا زمین هیچ گاه از حجّت ... خالی نمی ماند» است.

باطل نگردد، که این گروه کمترین تعداد و بزرگترین نقش و مقام و منزلت را دارند، و خداوند بوسیله آنان دلائل و نمودارهای خود را حفظ می کند تا آنان نیز آنها را به افرادی نظیر خود بسپارند، و در دلهای اشباه خود بکارند. علم و دانش از راه حقیقت به آنان روی آورده، پس با نسیم روح افزای یقین هم آغوش گشته اند، آنچه را مردم خوشگذران سخت و دشوار می خوانند آنان سهل و آسان می انگارند، و به چیزهائی که نادانان از آنها وحشت دارند ایشان خو گرفته اند، و با تن هائی که جان آنها به ملکوت اعلی آویخته است در دنیا بسر می برند، آنان جانشینان خداوند در زمین و دعوت کنندگان بدین او هستند. آه، آه! چقدر مشتاق دیدارشان هستم، من برای خودم و شما از خداوند آمرزش می طلبم. سپس دستش را از دستم بیرون کشید و فرمود: هر گاه دلت خواست راه بیفت.

۴- عمر بن علیّ بن ابی طالب از پدرش (ع) روایت کند که رسول خدا (ص) فرمود: ای علی خداوند بدست ما دین را پایان دهد (۱) همچنان که بدست ما آغاز کرد، بسبب ما خداوند میان دلهای شما پس از دشمنی و کینه توزی الفت می اندازد.

---

۱- فی أمالی ابن الشیخ:

۵- ابو بکر ابن انباری گوید: از علیّ بن هامان شنیدم که این اشعار را از قول مازنی می خواند: (ترجمه اشعار):

«هر گاه آنچه را که خوش ندارم از دنیا نپذیرم خشم و ناخشنودیم بر روزگار بدراز کشد.» چندان به رنجها و سختیها آموخته گشته ام که با آنها خو گرفته ام، و در نتیجه، برخورد سالم با شدائد مرا بدست صبر سپرده است».

«و انس با آزارها دلم را جهت پذیرش آزار گشاده ساخته، هر چند که گاهگاهی سینه ام از آن به تنگ آید».

«و ناامیدیم از مردم مرا بسرعت کار و عنایت خداوندی که نمی دانم از کجا می رسد امیدوار ساخته است».

## مجلس سی ام شنبه ۱۴ رمضان المبارک ۴۰۹

۱- محمّد بن عجلان گوید: امام صادق (ع) فرمود: خوشا بحال آن کس که

(شکر) نعمت خدا را به ناسپاسی تبدیل نکرد (۱)، خوشا بحال کسانی که در راه خدا با هم دوستی می کنند.

۲- ابن عبّاس گوید: رسول خدا (ص) فرمود: ای فرزندان عبد المطّلب من برای شما از خداوند خواسته ام که نادان شما را دانش عطا کند، و آن کس از شما را که به حقوق خداوند قیام نموده ثابت قدم بدارد، و گمراه شما را هدایت نماید، و شما را مردمی دلیر و بخشنده و دلسوز و مهربان قرار دهد. هان بخدا سوگند اگر مردی میان رکن و مقام بر سر دو پای خود نماز بسیار گزارد امّا با دشمنی شما اهل بیت خدا را ملاقات کند همانا داخل دوزخ گردد.

۳- محمّد بن زید طبری گوید: در خراسان خدمت امام علیّ بن موسی

---

۱- این کلام اشاره به رؤساء و سران جور و ضلالت است که نعمت والای امامت و رهبری خلق را به کفران و ناسپاسی و ضد و خدائی بدل کردند و قوم و پیروان خود را به تباهی کشاندند. و مراد از دسته دوم کسانی هستند که به امامت حق در ائمه اهل بیت علیهم السّلام اعتقاد داشته و در این زمینه با هم به دوستی برخاسته اند.

الرضـا علیهما السّـلام بودم و گروهی از بنی هاشم از جمله اسـحاق بن عبّاس بن موسـی نیز نزد آن حضـرت حضور داشـتند، و حضـرت بـه اسـحاق فرمـود: اسـحاق بمـن گزارش رسـیده کـه شـما می گوئیـد که مـا معتقـدیم که: مردم بنـده مـا هسـتند! نه، بخویشاوندیم با رسول خدا (ص) سوگند من هرگز چنین نگفته، و از هیچ کدام از پدرانم چنین نشـنیده ام، و از احدی از آنان خبر نـدارم که چنین فرموده باشد، ولی ما می گوئیم: مردم بنده ما هسـتند در اطاعت از ما (همان طور که هر بنده زرخریدی از صاحبش فرمان می برد) و یاور ما هستند در دین. این مطلب را هر که شنیده باید به غائبان برساند.

۴- محمّـد بن زید طبری گوید: از امام علیّ بن موسـی الرّضا (ع) شـنیدم که در توحید خدای سـبحان سـخن می گفت، فرمود: آغاز پرسـتش خدا شـناخت اوست، و ریشه شناخت خدا- جلّ اسمه- او را به توحید و یگانگی شناختن است، و نظام توحید او نفی هر گـونه حـدّ و مرزی از اوست، زیرا عقـل گـواه است که هر محـدودی مخلـوق است، و هر مخلـوق گواه است که او را خالقی است که خود مخلوق نیست، آن کس که حدوث و پیدایش در او راه ندارد همان است که

از ازل بوده و سابقه نیستی برایش متصوّر نیست.

پس خدا را پرستش نکرده آن کسی که ذات او را به وصف کشیده و به مخلوقات شبیه داند، و او را به یگانگی نشناخته آن کس که در جستجوی حقیقت ذات وی برآید (زیرا چنین پندارد که او هم شبیه مخلوقات بوده و دسترسی به حقیقت ذات وی ممکن است)، و به درک حقیقت او نرسیده آن کس که او را تشبیه و تمثیل کند، و تصدیق به او ننموده آن کس که برای وی مرزی بشناسد، و به سوی او روی نگردانده آن کس که با یکی از حواس به وی اشاره کند (زیرا او را جای مخصوصی نیست، و هر سو رو کنی جمال یار بینی)، و او را قصد نکرده آن کس که وی را شبیه چیزی بداند، و او را نشناخته آن کس که وی را داری بعض و جزء بداند و مرکّب از اجزاء بشناسد، و او را نجسته آن کس که وی را در ذهن و وهم خود تصویر نماید. هر چیز که ذات و چیستی او شناخته شود مصنوع و مخلوق است، و هر چیز که وجودش وابسته به غیر باشد معلول است چه او را علّتی است.

با ساخت و کار و آثار خدا بر وجودش استدلال شود، و با خردها اعتقاد به شناختش حاصل آید، و با فطرت و نهاد توحیدی حجّت و دلیل او ثابت و استوار گردد.

آفرینش خدا مخلوقات را، خود پرده ای میان او و آنهاست، و میزان جدائی خدا از آنها جدائی و عدم تناسب میان ذات او و آنهاست، و آغاز گرفتنش خلقت آنها را دلیل است که وی را آغازی نیست، زیرا که هر موجودی که آفرینش او ابتدائی داشته از آفریدن مثل خود ناتوان است، پس نامهای او نوعی تعبیر از ذات او، و افعال و آثار وی جهت تفهیم و اثبات وجود اوست.

بتحقیق که خدای متعال را نشناخته آن کس که محدودش دانسته، و از

مرز شناسائی بیرون رفته آن کس که او را در حیطه وهم خویش پنداشته، و در باره او به خطا رفته آن کس که حقیقت ذاتش را جسته.

و هر کس گوید: «او چگونه است» تشبیهش نموده، و هر که گوید: «برای چه بوده» هر آینه معلولش شناخته، و هر که گوید: «از کی بوده» همانا در زمانش گنجانده، و هر که گوید: «در چیست» هر آینه او را در ضمن و ضمیمه چیزی نهاده، و هر که گوید: «تا کجاست» برایش پایانی پذیرفته، و هر که گوید: «تا چیست» البتّه که برایش حدّ و مرز ساخته، و هر کس برایش غایتی شناسد محاط و محدودش دانسته، و هر کس محاط و محدودش بداند حقّا که در باره او راه الحاد پوئیده (و از جاده پهناور شناخت حقّ بدور افتاده است).

خداوند با دگرگونی مخلوق دگرگون نگردد، و با حدّ و مرز داشتن محدود حدّ و مرز نپذیرد، او یگانه است نه یگانه عددی، آشکار است نه بمعنای مباشرت، و خودنمائی میکند نه با ظهوری که با دیده توانش دید، و باطن است نه بطور جدا بودن از چیزها، جدا و دور است نه به مسافت، نزدیک است نه بنزدیکی مکانی، لطیف است نه بلطافت جسمانی، موجود است نه چون موجودات که سابقه نیستی داشته، فاعل است نه از راه جبر و بی اختیاری، اندازه گیر و طرح ریز است نه بیاری اندیشه، تدبیرکننده است نه بحرکت (اعضاء)، اراده کننده است نه با عزم و تصمیم گیری (در اندیشه)، خواستار و خواهان است نه با اراده و تصمیم، یابنده است نه با حواس، شنواست نه با آلت (گوش)، بینا است نه با ابزار (چشم).

زمانها با او همراه نباشد (چه او بوده و زمانی نبوده)، و مکانها او را در بر نگیرد، و چرت و پینکی او را نر باید، و صـفات زائده (یا توصـیف آفریـدگان) او را محدود نسازد، و ابزار و ادوات سودی بوی نرساند، بودش بر هر زمانی پیشـی گرفته، و وجودش بر عدم سبقت داشته، و ازلیّت وی از ابتدای زمان جلوتر بوده.

از اینکه آفریدگانش را شبیه آفریده دانسته شود که خودش شبیه و نظیری ندارد، و از اینکه میان اشیاء و ضدّیّت انداخته دانسته شود که خود ضدّی ندارد، و از این که مقارنت میان امور، برقرار ساخته روشن می شود که او را قرینی نیست.

روشنی را با تاریکی، و سرما را با گرما ضدّ هم ساخت، و میان اشیاء دور از هم الفت و هماهنگی انداخته، و اشیاء نزدیک بهم را از هم جـدا سـاخته. این اشـیاء بـا پراکنـدگی و جـدائی خود بر جـدا ساز خود دلالت کننـد، و با هماهنگی خود بر هماهنگ آورنده خود رهنما باشند، خدا- عزّ و جلّ- فرموده: «و از هر چیز جفت آفریدیم شاید یاد آور شوید (۱)». ذاریات: ۴۹.

معنی و مفهوم ربوبیّت خداوندی در او بود آنگاه که اصـلا مربوبی نبود، و حقیقت الهیّت را داشت آنگاه که مألوهی نبود (۲)، و معنای عالمیّت را دارا بود

---

۱- ممکن است مراد از جفت در این آیه شـریفه ضـدّ باشد یعنی از هر چیزی دو ضد آفریدیم مانند مثالهای بالا (نور و ظلمت، سرما و گرما) بخلاف خداوند که او را ضدّی نیست. و ممکن است مراد از جفت، قرین و همشـکل باشد چنانچه هر چیزی هم سنخ خود را در آفرینش دارد.

۲- الهیّت در اینجـا بمعنی صاحب تأثیر و تصـرف بودن است و مقابل آن مألوه است که بمعنی مخلوق و چیزی است که تحت تصرف اله واقع می شود.

آنگاه که معلومی نبود.

معنای خالقیّت را از آن زمان که دست به آفرینش زده، و نیز معنای پدید آورنده را از آن زمان که پدیده ها را آفریده مستحقّ نگشته است (بلکه پیش از آنکه مربوبی و معلومی و مخلوقی و حادثی باشد ضدّ این معانی بر ذات احدیّت صدیق می کرده چه او واجب الوجود است و واجب الوجود هر صفت کمالی را بذاته داراست نه اینکه توسّط غیر برای او حاصل می آید). زمان او را از آفریدن پنهان نسازد (در آفرینش او زمان مدخلیّت ندارد)، و هیچ زمانی او را بفعل خود نزدیک نسازد (منتظر رسیدن وقت انجام کاری نگردد زیرا همه زمانها در برابر فعل او مساوی هستند و گذشته و حال و آینده نسبت بذات او معنی ندارد)، و امیدواری (بوجود چیزی) برای انجام کاری او را از عمل باز ندارد (بلکه ایجاد بفرمان اوست و چون بخواهد می شود)، و افعال وی با زمان محدود نگردد (کی دانست، کی قدرت یافت، کی مالک شد)، و هیچ زمانی ذات و صفت و فعل او را در خود نگیرد و محدود نسازد (چرا که او خود فاعل و خالق زمان است)، و چیزی او را قرین و همراه نباشد (زیرا که هیچ چیز در مرتبت خدای متعال نیست).

هر ویژگی و اثری که در مخلوق دیده می شود در خالقش وجود ندارد، و هر چیز که در مخلوق امکان وجود دارد از خالق او ممتنع است. حرکت و سکون بر وی جریان نیابد، و چگونه چیزی بر او راه یابد که خودش آن را بجریان انداخته است؟ یا چگونه باز داشت کند او چیزی که خودش آن را آفریده؟ (حرکت و سکونی را که او آفریده بخود او باز نگردد و بر ذات او حاکم نشود) که در غیر اینفرض ذات او دارای تفاوت و تغایر می گشت (گاهی متحرّك و گاهی ساکن می شد، و این مستلزم جسمانیّت است)، و هر آینه ذات او از معنای ازلیّت دور

می شد و ازلیّت بر ذات او صدق نمی نمود، و دیگر برای خالق جز معنای مخلوق بودن چیزی بجای نمی ماند.

اگر پشتی برای او فرض شود همانا جلو و پیش نیز برای او فرض خواهد شد و اگر درخواست تمامیّت برای او شود نقصان گریبانگیر او خواهد گشت.

چگونه سزاوار معنای ازلیّت می شود آن کس که حدوث نسبت به او ممتنع نیست؟

و چگونه اشیاء را ایجاد می کند آن کس که خود از آفریده شدن امتناع ندارد؟ اگر معانی و صفات مخلوقین باو تعلّق گیرد هر آینه نشانه مصنوع در او بر پا شود، و در این صورت بجای اینکه چیزی بر وجود او دلیل باشد خودش دلیل بر وجود دیگری خواهد شد. در گفتار محال و خلاف حقّ حجّت و دلیلی وجود ندارد، و پرسش از چنین سخنی پاسخی نخواهد داشت. معبودی جز اللَّه نیست که بلند مرتبه و بزرگ است [و درود خداوند بر محمد پیامبر و آل پاکش باد].

۵- محمّد بن عبد اللَّه مأمونی گوید: پدرم این اشعار را از قول مأمون برایم خواند: (ترجمه اشعار):

«با صبر، تمام ناخوشایندیهای روزگار را دور ساز، شاید روزی فرا رسد که هرگز ناخوشایندی نبینی».

«چه بسا جوانی که روی خود بپوشاند و دیده ها میل بدایدار او داشته باشند، در حالی که او بسی بد چهره و زشت روست».

«و چه بسا ادیبی دانشمند از ترس پاسخگوئی زبانش را مهار کند، در حالی که بسی سخنور و خوش بیان است».

«و چه بسا آدمی متین از آزارها بظاهر لبخند زند، در حالی که نهاد وی از سوزش آن آزار بدرد و فغان آمده است».

## مجلس سی و یکم دوشنبه ۱۶ رمضان المبارک ۴۰۹

۱- برید بن معاویه عجلی از امام باقر از پدرانش علیهم السّلام روایت کند که رسول خدا (ص) فرمود: خدای متعال می فرماید: کار نیک هدیّه ای از جانب من بسوی بنده مؤمن خودم است، پس اگر آن را پذیرفت، این از رحمت و جانب من بسوی بنده مؤمن خودم است، پس اگر آن را پذیرفت، این از رحمت و جانب من است، و اگر آن را ردّ نمود به سبب گناه خودش از آن محروم مانده است، و این محرومیّت از خود اوست نه از من، و هر بنده ای را که آفریدم و به راه ایمان هدایتش کردم، و اخلاق او را نیکو ساختم، و به بخل گرفتارش ننمودم

همانا خیر او را خواسته ام.

۲- سعد بن أبی وقّاص (سعد بن مالک) گوید: از رسول خدا (ص) شنیدم می فرمود: فاطمه پاره تن من است، هر که او را شاد سازد مرا شاد ساخته، و هر که او را ناراحت کند مرا ناراحت کرده است، فاطمه عزیزترین آفریدگان نزد من است.

۳- ابو اسحاق همدانی گوید: چون امیر المؤمنین علی بن ابی طالب- علیه الصّلاه و السّلام- محمّد بن ابی بکر را به حکومت مصر و حومه آن گمارد نامه ای برایش نوشت و به او دستور فرمود که آن را بر مردم مصر بخواند و به آنچه در آن نامه به وی سفارش فرموده عمل نماید، و آن نامه چنین است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ از بنـده خـدا امیر مؤمنان علی بن ابی طالب به مردم مصـر و محمّد بن ابی بکر: سـلام بر شـما، من اوّلا بنزد شـما اللّه را که معبودی جز او نیست سپاس می گویم. و بعد، شما را به تقوای الهی سفارش می کنم در آنچه که نسبت به آن مسـئولید [و در گرو آن هستیـد] و بسوی آن بـازمی گردیـد: که خـدای متعال می فرمایـد: «هر نفسـی در گرو کار خویش است» (۱)، و می فرماید: «و خداوند شما را از عذاب خود بر حذر می دارد، و بازگشت بسوی خداست» (۲)، و می فرماید: «به پروردگـار تو سوگنـد که هر آینه از تمامی آنها باز خواست می کنیم* از آنچه که می کرده انـد.» (۳) ای بندگان خدا بدانید که خدا- عزّ و جلّ- از خرد و کلان اعمالتان از شما بازخواست می کند، پس اگر عذاب کند ما ظالم تریم (و ظلم ما از مقدار عذاب او افزون است)، و اگر ببخشاید (بعید نیست چه) او ارحم الرّاحمین است.

بندگان خدا! نزدیکترین حالات بنده به آمرزش و رحمت زمانی است

---

۱- مدثر: ۳۸.

۲- آل عمران: ۲۸.

۳- حجر: ۹۲، ۹۳.

که به طاعت خدا عمل می کند، و خالصانه توبه می نماید. بر شما باد به تقوا که آن جامع خیراتی است که غیر آن چنین نیکی ها در بر ندارد، و خیراتی از خیرات دنیا و آخرت با آن بدست آید که با غیر آن بدست نیاید، خدا- عزّ و جلّ- فرمود:

«بآنان که تقوا پیشه کرده اند گفته شود: پروردگارتان چه فرستاد؟ گویند: خیر را، برای آنان که نیکی کردند در این دنیا پاداش نیکی است و البتّه پاداش سرای آخرت بهتر است و جایگاه پرهیزکاران چه خوب جایگاهی است». (۱) بندگان خدا! بدانید که مؤمن بخاطر سه پاداش کار می کند: یا بجهت خیر دنیا است که البتّه خداوند او را بپاداش عمل خود در دنیا می رساند، خدای سبحان در باره ابراهیم (ع) فرموده: «پاداش او را در دنیا باو دادیم، و همانا او در آخرت از شایستگان است» (۲). پس هر کس برای خدا کار کند خداوند پاداش او را در دنیا و آخرت بدو ببخشاید، و امور مهمّ او را کفایت نماید، که همانا خدا- عزّ و جلّ- فرموده: «ای بندگانی که ایمان آورده اید پروای خدایتان پیشه کنید، برای آنان که خوبی کردند در این دنیا پاداش نیکی است، و زمین خدا پهناور است (که هر کس نتواند در سرزمینی از آن اطاعت خدا کند به سرزمینی دیگر رود)، براستی که پاداش بی حساب و بطور کامل صبر پیشگان داده خواهد شد». (۳) پس خداوند آنان را بدان چه که در دنیا بدیشان عطا کند در آخرت به محاسبه نخواهد کشید، خدای عزّ و جلّ فرموده: «برای آنان که کار نیک کردند

---

۱- نحل: ۳۰.

۲- عنکبوت: ۲۷.

۳- زمر: ۱۰.

پاداشـی نیـک و افزونی (از پاداش) خواهـد بود» (۱) پس پـاداش نیـک همـان بهشت است، و افزونی پاداشـی است که در دنیا بدیشان مرحمت می فرماید.

و یا بجهت خیر آخرت است، (۲) که خـدا- عزّ و جلّ- بهر کار نیکی گناهی را از (نامه عمل) آنان پاک سازد، خـدای- عزّ و جلّ- فرموده: «همانـا کارهای نیک گناهان را می برد، این یک تـذکّر برای یادآوران است» (۳)، تـا اینکه چون روز قیامت فرا رسد کارهای نیکشان بحساب آنان منظور شود، سپس خداوند به عدد هر کار نیکی پاداش آن را ده برابر تا هفتصد برابر بآنان ارزانی دارد و خـدا- عزّ و جلّ- فرموده: «این (اضافات) پاداشـی از جانب پروردگار توست، و اینها بخششـی است حساب شده (۴) (که پس از بحسـاب منظور شـدن اعمـال نیک خودشان این پاداش اضافه بآنان داده شـده است)، و نیز فرموده: «برای آنان پاداشـی دو چنـدان است بجهت کارهـای خوبی که کرده انـد، و آنان در غرفه های بهشتی در کمال امن و امان بیاساینـد». (۵) پس به این همه پاداش روی آوریـد- خـدا شـما را رحمت کند- و برای دستیابی بآن کار کنید، و با نشاط هر چه تمامتر بسوی آن بشتابید (۶). و بدانید- ای بندگان خدا- که پرهیزکاران به تمام نیکیهای دنیوی و

---

۱- یونس: ۲۶.

۲- الزیاده من نسخه الغارات تئمیما للمعنی.

۳- هود: ۱۱۴.

۴- نبأ: ۳۶.

۵- سبأ: ۳۷.

۶- باید توجّه داشت که خصلت سوّم که در آغاز بدان اشارت رفت در خبر نیامده است.

آخروی دست یافته انـد، آنان با اهل دنیا در دنیایشان شـریکند، ولی اهل دنیا با آنان در آخرتشان شـرکت ندارنـد. خداونـد از دنیا بآن انـدازه که کفایتشان کند و بی نیازشان گرداند برای آنان مباح ساخته و اجازه مصـرف و اسـتفاده داده و فرموده است: «بگو چه کسـی زیورهای خـدا را که برای بندگانش آورده و روزیهای پاکیزه را حرام کرده است، بگو همه اینها در دنیا از آن کسـانی است که ایمان آورده انـد (هر چنـد کفّار نیز بطفیلی آنان از آن بهره برنـد) و در آخرت بطور خالص و منحصـرا برای مؤمنین است، و این چنین آیات و نشانه ها را برای گروهی که دانایند تفصیل و توضیح می دهیم». (۱) آنان ببهترین وجهی در دنیا سـکونت جسـته، و به نیکوترین صورت از آن بهره منـد شـده اند، با اهل دنیا در دنیاشان شـریکند، در کنار آنان از پاکیزه ترین خوراکها می خورند و از تمیزترین نوشـیدنیها، می نوشـند، و از بهترین لباسها می پوشند، و در برترین منزلها سکونت می کنند، و بهترین همسـران را اختیار می کنند، و برترین سواری ها را سوار می شوند، با اهل دنیا و مثل آنان از لذّت دنیا بهره می برنـد، و فردا روز همجوار خداینـد، از خـدا آرزو و درخواست می کنند و خداوند آرزوهایشان برآورد، و دعا و درخواستی از آنان را ردّ نکنـد، و هیـچ بهره ای از لذّت را از آنان دریغ ننمایند. پس ای بندگان خدا بچنین چیزها هر صاحب خردی مشـتاق است، و برای دستیابی بآن به پروای الهی عمل می کند،

و لا حول

---

۱- اعراف: ۳۲.

و لا قوّه الّا باللّه

«و هیچ حول و قوّه ای جز از جانب خدا نیست».

بندگان خدا! اگر پروای الهی پیش گیرید، و حقّ پیامبرتان را در باره خاندان حضرتش محفوظ دارید، هر آینه خدا را ببهترین وجه پرستش نموده اید، و به بهترین صورت یاد کرده، و به نیکوترین روش سپاس گفته، و به بالاترین درجات صبر و شکر دست یازیده، و به برترین درجه جهد سعی و کوشش نموده اید، هر چند که دیگران نمازشان از شما طولانی تر، و روزه داریشان از شما بیشتر باشد، زیرا که شما از آنان پرهیزکارتر، و نسبت به اولی الامر و امامان خود خیر خواه ترید.

ای بندگان خدا! از مرگ و بیهوشی و رنجهای جان کندن بهراسید، و ساز و برگ آن را فراهم کنید که مرگ بطور ناگهانی با یکی از دو چیز بزرگ بسراغ شما خواهد آمد: یا با خیری که ابدا شرّی با آن نیست، یا با شرّی که ابدا خیری بهمراه ندارد. پس چه کسی ببهشت نزدیکتر است از آن کس که برای آن کار می کند؟ و چه کسی بدوزخ نزدیکتر است از کسی که برای آن عمل می نماید؟ راستی که روح هیچ یک از مردم از کالبدش جدا نشود جز اینکه می داند که بکدامیک از دو سر منزل می رسد، به بهشت یا به دوزخ، دشمن خداست یا دوست اوست، پس اگر دوست خدا باشد درهای بهشت برویش

گشوده شود، و راههای آن برایش باز گردد، و آنچه را که خداونـد برایش مهیّا ساخته ببینـد، و از هر کاری آسودگی یابـد، و هر بار سنگینی از دوش او برداشته شود. و چنانچه دشمن خدا باشد درهای دوزخ برویش گشوده شود، و راههای آن برایش باز گردد، و آنچه را که خداوند برایش آماده ساخته مشاهده کند، پس با هر ناخوشایندی روبرو گردد، و هر شادی و سروری را رها سازد. همه اینها بهنگام مرگ انجام گیرد، و در همانوقت، یقین (بیکی از دو راه) حاصل آید. خدا عزّ اسمه فرموده: «آن کسانی که پاکیزه زیسته اند وقتی که فرشتگان جانشان را می ستانند، بآنان گویند: درود بر شما ببهشت درآئید بسبب اعمال نیکی که کرده ایـد» (۱)، و نیز می فرمایـد: «آنان که بخود ستم روا داشته اند وقتی که فرشتگان جانشان را می ستانند از در تسلیم در آیند و گویند: ما هیچ کار زشتی نکردیم (و هرگز کفر نورزیدیم، و فرشتگان در پاسخ گویند) آری خداوند بآنچه کرده ایـد داناست* پس در ابواب دوزخ درآئیـد و جاویـدان بمانیـد که دوزخ بـد جایگاهی برای متکبران است». (۲) بندگان خدا! از مرگ گریزی نیست، بنا بر این پیش از آمدنش [در فکر آن باشید و] از آن بهراسید، و ساز و برگ آن را فراهم کنید، که شما در دسترس دام و شکار مرگ هستید، اگر بمانید شما را می گیرد، و اگر بگریزید

---

۱- النحل: ۳۲.

۲- النحل: ۲۸، ۲۹.

بشما می رسد، و مرگ از سایه شما بشما نزدیک تر و همراه تر است، مرگ با زلف شما گره خورده (کنایه از نزدیکی آنست) و دنیا از پشت پای شما پیچیده می شود (و لحظه بلحظه از عمرتان میکاهد)، پس بهنگامی که نفستان شما را بسوی شهوات میکشاند بسیار یاد مرگ کنید، و مرگ برای اندرزگوئی کافی است و رسول خدا (ص) فراوان یاران خود را بیادآوری مرگ سفارش می نمود و می فرمود:

بسیار یاد مرگ کنید که مرگ شکننده لذّتها، و فاصله ای میان شما و شهوتها است.

بندگان خدا! آن کس که آمرزیده نشده پس از مردن چیزی دشوارتر از آن در پیش دارد و آن قبر است، پس از تنگی و فشار و تاریکی و تنهائی آن بیم دارید، قبر هر روز می گوید: من خانه تنهائی ام، خانه خاکی ام، من خانه وحشتم، من خانه کرمها و گزندگانم، قبر یا باغی از باغهای بهشت، یا چاهی از چاههای دوزخ است. بنده مؤمن چون بخاک سپرده شود زمین باو گوید: آفرین، خوش آمدی، تو از جمله کسانی هستی که دوست داشتم بر پشت من راه رود، حال که تو را در بر گرفتم خواهی دانست که چگونه با تو عمل می کنم! پس تا آنجا که چشم کار می کند برای او گشاده گردد. و کافر چون بخاک سپرده شود

زمین باو گوید: تو را آفرین و خوشامد مباد، تو از دشـمن ترین کسانی هستی که دوست نداشتم بر پشت من راه رود، حال که تو را در بر گرفتم خواهی دانست که چگونه با تو عمل می کنم! پس چنان او را بفشارد که استخوانهای پهلویش بهم برخورد.

و همانا آن زنـدگی سـخت و دشواری که خداونـد دشـمن خود را از آن بیم داده عـذاب قبر است، که خداوند بر کافر نودونه اژدها مسلّط کند که گوشت بدنش را بدندان گزند، و اسـتخوانش را بشکنند، و پیوسته بر سر او در آمد و شدند (او را پایمال کنند) تا روزی که از قبر برانگیخته شود، که اگر یکی از آن اژدهاها در زمین بدمد هرگز زمین زراعتی نرویاند.

بندگان خدا! بدانید که این جانهای ناتوان شما، و پیکرهای ناز پرورده و لطیفی که اندکی عذاب آن را کافی است تاب تحمّل این همه عـذاب را نـدارد، پس اگر بتوانیـد بـاین پیکرهـا و جانهـای خود نسـبت بـآنچه که تـاب تحمّل و صبر بر آن را نـدارند رحمی آورید پس بآنچه که خدا دوست دارد عمل کنید، و آنچه را که خدا خوش ندارد رها سازید.

بنـدگان خدا! همانا پس از برانگیخته شدن از قبر با چیزی روبرو هستید که از (عذاب) قبر دشوارتر است، و آن روزی است که خردسال در آن روز پیر

شود و بزرگسال و بمستی و بیهوشی درآید، و کودکان نارس در جنین بیفتند، و هر زن شیردهی از کودک شیرخوارش غافل گردد، روزی که چهره درهم کشیده، و اخم برهم بسته، روزی که شرّ آن در همه جا پخش است، همانا ترس آن روز فرشتگانی را که گناهی ندارند به هراس اندازد، و آسمانهای هفتگانه و کوههای استوار و زمین گسترده و گاهوار از بیم آن بلرزه افتند، و آسمان بشکافد و در آن روز فرو هشته باشد و سرخ و مذاب شود، و کوهها پس از آن همه صلابت و سختی همه بصورت ریگ روان انباشته در آیند، و در صور دمیده شود (۱) پس هر که در آسمانها و زمین باشد- جز آن کس که خدا خواهد- بهراس افتد چه رسد بآن کس که با گوش و چشم و زبان و دست و پا و فرج و شکم گناه نموده که اگر خداوند او را نیامرزیده و از شدائد آن روز به او رحم ننموده باشد. چنین کسی از همه اینها بگذرد و به غیر اینها برسد، به آتشی که ژرفایش عمیق، و سوزش شدید، و نوشابه اش صدید (چرک و خون زنان زناکار)، و عذابش جدید (تازه بتازه) و گرزهایش حدید (از آهن) است، عذابش کاهش نیابد، و ساکنانش نمیرند، جایگاهی است که رحمتی در آن نیست، و دعای اهل آن شنیده نشود (بهدف اجابت نرسد).

---

۱- ظاهرا نفح صور پیش از شکافتن آسمان و ... واقع می شود و در اینجا رعایت ترتیب نشده بلکه تنها صرف خبر از وقایع آن روز است.

بندگان خدا! بدانید که در کنار این همه عذاب، رحمت خدا قرار دارد که از دسترس بندگان دور نیست، بهشتی که فضای آن باندازه پهنای آسمان و زمین است که برای پرهیزکاران فراهم آمده است، آن خیری است که ابدا شرّی با آن نباشد، لذّتهایش ملال نیاورد، و گردهم آئی آن بجدائی نینجامد، ساکنان آن در همسایگی خدای رحمان بسر برند، و پسران زیبا روی سینی هائی از زر که پر از میوه و سبزیجات خوشبوست بدست دارند و بخدمت آنان کمر بندند.

سپس ای محمّد بن ابی بکر بدان که من حکومت بزرگترین سپاه و لشکرم را نزد خویش که اهل مصر باشند بتو سپردم، حال که این چنین امری را که حکومت مردم است بتو سپرده ام چه سزاوار است که مراقب بوده و از آن بر خود بیم کنی، و بر دین خود رد حذر باشی، پس اگر توانستی که خدا- عزّ و جلّ- را با خرسند ساختن احدی از آفریدگانش بخشم نیاوری بکن، که خدا- عزّ و جلّ- جایگزین خوبی است بجای دیگران، و هیچ چیزی جز خودش جایگزین وی نتواند شد. بر ستمگر سخت گیر، و جلوی او را بگیر، و برای خوبان نرم باش، و بخود نزدیکشان ساز، و آنان را همراز و برادران خود قرار ده.

بنمازت بنگر که چگونه میگزاری زیرا که تو پیشوای آن قوم هستی،

زیبنده توست که آن را کامل بجای آوری و سبک نگزاری، که هیچ پیشوائی در جلو قومی نماز نگزارد و نقصانی در نمازشان پیدا شود جز اینکه گناه آن بگردن اوست بدون آنکه چیزی از ثواب نماز آنان کاسته شود. و نماز را کامل بجای آر و ارکان آن را بخوبی حفظ کن تا پاداشی بمانند پاداش آنان برای تو باشد بدون آنکه چیزی از پاداش آنان کم گردد.

سپس در وضو دقّت کن، که آن از شرائط کامل بودن نماز است، سه بار آب بدهان بگردان، و سه بار بینی خود را بشوی، و صورت، سپس دست راست و سپس دست چپ خود را بشوی، سپس بر سر و دو پای خود مسح کن، که رسول خدا (ص) را دیدم که چنین می کرد، و بدان که وضو نیمی از ایمان است.

سپس مراقب وقت نماز باش، و آن را در وقت خود بگزار، پیش از وقت بخاطر بیکاری در انجام آن شتاب مکن، و بخاطر سرگرمی به کار از وقت خود تأخیرش مینداز، همانا مردی از رسول خدا (ص) از اوقات نماز پرسش نمود، فرمود: جبرئیل نزد من آمد و وقت نماز را بمن نمایاند، پس نماز ظهر را بهنگامی که خورشید در وسط آسمان و بر بالای ابروی راستش قرار گرفته بود بخواند، سپس وقت نماز عصر را بمن نمایاند و آن زمانی بود که سایه هر چیز باندازه خودش شده بود، سپس نماز مغرب را هنگامی که آفتاب غروب کرد بخواند، سپس نماز عشا

را هنگامی که شفق پنهان شد بجای آورد، سپس نماز صبح را هنگامی گزارد که سیاهی شب با سپیدی صبح در آمیخته، و هنوز ستارگان مشتبک بودند. پس تو نیز در این اوقات نماز بگزار، و همراه سنّت معروف و راه روشن و آشکار باش.

سپس در رکوع و سجود خود کمال دقت بجای آر، که رسول خدا (ص) نمازش از همه مردم کامل تر، و در عین حال سبکتر و کوتاهتر بود. و بدان که هر عملی از تو بدنبال نماز توست، پس آن کس که نماز خود را تباه می سازد (و با شرائط معمول بجا نمی آورد) البتّه نسبت بچیزهای دیگر تباه سازتر است. از خدائی که می بیند و دیده نمی شود و در دیدگاه اعلی قرار دارد می خواهم که ما و تو را از جمله کسانی قرار دهد که دوستشان دارد و از آنان خرسند است، تا جایی که ما و تو را بر ادای سپاس و یادآوریش و حسن عبادت و ادای حقّش، و بر آنچه که در دنیا و آخرتمان برای ما برگزیده یاری رساند.

و شما ای مردم مصر باید که کردارتان بدرستی سخنتان، و ظاهرتان بصحّت نهانتان گواهی دهد، و زبانتان با آنچه در دل دارید مخالف نباشد.

و بدانید که پیشوای هدایت با پیشوای هلاکت، و وصیّ پیامبر (ع) و دشمن او برابر نیستند. راستی که من بر شما از مؤمن و مشرک بیم ندارم،- چرا که خداوند مؤمن

را بخاطر ایمانش (از خیانت) باز می دارد، و شرّ مشرک را با اظهار شرکش از شما دور می سازد- و لیکن از منافق بر شما بیمناکم، آنچه را می پسندید می گوید، و آنچه را که خوش ندارید می کند.

محمّد بن ابی بکر! بدان که برترین فقه و دانائی، پرهیزگاری در دین خدا و عمل بطاعت اوست، و من تو را به پروای الهی در پنهان و آشکار کارهایت و در هر شرایطی که هستی سفارش می کنم، دنیا خانه گرفتاری و بلا، و آخرت، سرای پاداش و بقاست، پس برای آنچه باقی می ماند عمل کن، و از آنچه از دست می رود روی بگردان، و بهره خود را از دنیا فراموش مکن (۱).

من تو را به هفت (یا نه) چیز که حاوی کلّیّات اسلام است سفارش می کنم: از خدا- عزّ و جلّ- بترس، و در راه خدا از هیچ کس نترس، و بهترین سخن آنست که عمل بدرستی آن گواهی دهد، و در یک امر دو گونه داوری مکن که کارت دچار پراکندگی گردد و از حقّ بر کنار افتی، و برای عموم مردم تحت فرمانت آن را بپسند که برای خود و خانواده ات می پسندی، و همان را برای آنان ناخوش دار که برای خود و خانواده ات ناخوش می داری که این کار حجّت و

---

۱- از امیر المؤمنین (ع) در این زمینه پرسش شد، فرمود: سلامتی و نیرو و فراغت و جوانی و نشاط خود را در بهره گیری برای آخرت فراموش مکن.

دلیل تو را رساتر سازد و آنان را بهتر بصلاح آورد، و در راه حقّ در ژرفای شدائد فرو رو، و در راه خدا از سرزنش هیچ ملامتگری باک مدار، و هر کس که با تو مشورت کرد خیر او را در نظر گیر، و خودت را نمونه و الگوی هر دور و نزدیکی از مسلمانان قرار ده.

خداوند- عزّ و جلّ- دوستی ما را با یک دیگر در راه دین قرار دهد، و ما و شما را بزیور پرهیزکاران بیاراید، و فرمانبری شما را برایتان پایدار بدارد تا بدان وسیله ما و شما را برادرانی که در بهشت بروی تختها روبروی هم تکیه زده اند قرار دهد.

ای مردم مصر، بخوبی به محمّد امیر خودتان یاری رسانید، و بر فرمانبری خود پایدار بمانید تا اینکه (در قیامت) بر سر حوض پیامبرتان وارد شوید. خداوند ما و شما را نسبت بآنچه می پسندد یاری دهد، و سلام و رحمت و برکات خدا بر شما باد.

۴- واثله بن اسقع گوید: رسول خدا (ص) فرمود: برادرت را آشکارا سرزنش مکن، که خداوند او را عافیت بخشد و تو را (بهمان عیب) گرفتار سازد.

## مجلس سی و دوّم چهارشنبه ۱۸ رمضان المبارک ۴۰۹

۱- کلیب بن معاویه اسدی گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود: هان- بخدا سوگند- که شما (شیعیان) بر دین خدا و فرشتگان او هستید، پس ما را بر این دین با پرهیزکاری و جدّیت یاری دهید، بر شما باد به نماز و عبادت، بر شما باد برعایت پاکدامنی و پرهیزکاری.

۲- ابو اسحاق سبیعی گوید: بر مسروق بن اجدع وارد شدیم، مهمانی داشت که او را نشناختیم، و هر دو مشغول غذا خوردن بودند. آن میهمان گفت:

من در جنگ حنین با رسول خدا (ص) بودم- از این سخن دریافتیم که او پیامبر (ص) را دیده و با حضرت صحبتی داشته است- که صفیّه دختر حییّ بن اخطب (۱)

---

۱- صفیّه همسر رسول خدا (ص) است که نخست زن کنانه بن ربیع یهودی بود، و در جنگ خیبر اسیر شد و پیامبر (ص) بعنوان سهم خود او را گرفت و آزاد نمود سپس به همسری خود درآورد. ابن حجر گوید: «در سال ۳۶ هجری وفات یافته، و بعضی گویند: در زمان معاویه از دنیا رفته است، و این قول صحیح است».

حضور پیامبر (ص) آمد و عرضکرد: ای رسول خدا من چون دیگر زنان شما نیستم، پدر و برادر و عموی مرا کشته اید (و من کسی را ندارم)، بنا بر این پس از وفات شما به چه کسی رجوع کنم؟ حضرت فرمود: باین شخص- و با دست به علیّ بن ابی طالب (ع) اشاره نمود-.

و نیز همان میهمان گفت: آیا شما را به خبری که حارث اعور بمن باز گفت خبر ندهم؟ گفتیم: چرا، گفت: (که حارث گفت:) خدمت علیّ بن ابی طالب (ع) رسیدم، حضرت فرمود: اعور! برای چه آمدی، گفتم: یا امیر المؤمنین دوستی شما مرا بدینجا کشانده است. فرمود: تو را بخدا راست می گوئی؟ گفتم: بخدا سوگند، آری، حضرت: سه بار مرا سوگند داد سپس فرمود: آگاه باش که بنده ای از بندگان خدا نیست که خداوند دل او را بایمان آزموده باشد جز اینکه دوستی ما را در قلب خود احساس می کند و ما را دوست می دارد. و بنده ای از بندگان خدا نیست که خداوند بر او خشم گرفته باشد جز اینکه بغض و دشمنی ما را در دل خود احساس می کند و ما را دشمن می دارد.

بنا بر این دوست ما هر روز که روز را آغاز می کند در انتظار رحمت بسر می برد، و

درهای رحمت نیز بروی او گشوده است، و دشمن ما روز را آغاز می کند در حالی که بنای کار خود را بر لب پرتگاهی قرار داده که او را بآتش دوزخ دراندازد.

پس رحمت اهل رحمت گوارایشان باد، و جایگاه اهل دوزخ نیز همان هلاکتشان باد.

۳- عبد اللَّه بن عبّاس بن عبد المطّلب گوید: از رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود: ای مردم ما تنها چهار نفریم که در قیامت سواره ایم و سواره دیگری جز ما نیست. مردی عرضکرد: پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا آن سواران کیانند؟ فرمود: من بر براق خود سوارم، و برادرم صالح (پیامبر) بر همان شتری که قومش آن را پی کردند، و دخترم فاطمه بر شتر عضبای من، و علیّ بن ابی طالب بر اشتری از اشتران بهشتی سوار است که افسار آن از مروارید آبدار، و چشمانش از یاقوت سرخ، و شکمش از زبر جد سبز است، بر روی آن شتر قبّه ای است از مروارید سپید که درون آن از شفّافی نمایان است، بیرونش از رحمت سرشار، و

درونش از عفو خدا انباشته است، وقتی مرکب حرکت می کند آن قبّه می درخشد و تلألؤی ویژه دارد، و او (علی) در پیشاپیش من روان است.

تاجی از نور بر سر دارد که برای اهل محشر نور افشانی کند، و آن تاج هفتاد پایه دارد که هر پایه ای چون ستاره درخشانی در افق آسمان می درخشد، و پرچم حمد بدست اوست، و در قیامت ندا کند:

لا اله الّا اللّه، محمّد رسول اللّه

، پس از نزد هیچ دسته ای از فرشتگان عبور نکند جز اینکه گویند: پیامبر مرسلی است، و بر هیچ پیامبر مرسلی گذر نکند جز اینکه گوید: فرشته مقرّبی است. پس آواز دهنده ای از اندرون عرش ندا دهد: آی مردم این مرد نه فرشته مقرّب است، نه پیامبر مرسل، و نه حامل عرش، بلکه علیّ بن ابی طالب است. و پس از او شیعیان و پیروانش می آیند، پس منادی یی بآنان گوید: شما که هستید؟ گویند: ما علویان (پیروان علی) هستیم. پس ندا رسد: ای علویان شما همگی در امانید، بنا بر این با هر کس که او را دوست می داشتید در بهشت وارد شوید.

۴- ریّان بن صلت گوید: از حضرت رضا علیّ بن موسی علیهما السّلام

شنیـدم که بکلماتی چنـد دعا می فرمود: من آنها را حفظ کردم، پس در هیچ سـختی و گرفتاری پی آن را نخواندم مگر اینکه خداونـد آنها را از من برطرف ساخت و گشایشـی برایم حاصل نمود، و آن کلمات این است: «خداوندا! تو پشتیبان منی در هر غمی، و امیـد منّی در هر شـدّتی، و در هر امر نـاگواری که بر من فرود آیـد تو پشتیبان و ساز و برگ منی، چه غمها که دل در برابر آنها سـست گشـته، و چاره جوئی اندک، و کارها گنگ و زبون ساز باشـند، و بهنگام هجوم آنها دوسـتان دور و نزدیک دست از یاری بکشـند، و دشـمن زبان بملامت گشایـد، و من همه را به نزد تو آوردم، و گلایه آنها را بتو نمودم، در حالی که در بـاره همه آنهـا از جز تو دلبریـده و تنهـا روی دل سوی تو داشـتم، و تو همه را بر طرف سـاختی، و از من زدودی، و از آنها کفایتم نمودی پس تو اختیار دار هر نعمت، و صاحب هر حاجت، و منتهای هر میل و آرزو هستی.

پس سـپاس فراوان از آن توست و منّت افزون از برای توست. بـا نعمت تو اعمال صالـح با تمام رسـد، ای معروفی که بکارهای پسـندیده معروفی، و ای آنکه باعمال نیک موصوفی، از نیکیهای خودت آنقـدر بمن ارزانی دار تا بدان سـبب از نیکی دیگران بی نیازم سازی، برحمت خودت ای مهربانترین مهربانان».

۵- محمّد بن جعفر از پدرش امام صادق از پدران خود علیهم السّلام روایت نموده که رسول خدا (ص) فرمود: دو خوی پسندیده در منافق فراهم نیاید:

دانش و بینش در اسلام، و اثر خوشروئی در چهره.

## مجلس سی و سوّم شنبه ۲۱ ماه رمضان المبارک ۴۰۹

۱- حفص بن غیاث گوید: امام صادق (ع) فرمود: هر گاه یکی از شما اراده کند و بخواهد که چیزی از خداوند درخواست نکند جز اینکه باو ببخشد باید که از تمامی مردمان ناامید گردد، و امیدی جز بخدا- عزّ و جلّ- نبندد، پس چون خداوند چنین حالتی را از دل بنده بداند آن بنده چیزی نخواهد مگر اینکه خداوند باو ببخشد. پس بحساب خودتان برسید پیش از آنکه بحسابتان برسند، که در

قیامت پنجاه موقف است که هر موقفی گوئی باندازه هزار سال بحساب شماست.

سپس حضرت این آیه را خواند: «در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است» (۱).

۲- ابو الصّلت هروی از حضرت رضا از پدران بزرگوارش از امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب علیهم السّلام از رسول خدا (ص) روایت نموده که آن حضرت فرمود: ایمان عبارت است از: گفتاری که بر زبان رانده شود، (شهادتین و اقرار بولایت امامان علیهم السّلام) و عملی که (با اعضاء و جوارح) صورت بندد، و شناخت خردها (که حقیقت را دریابند).

ابو الصّلت گوید: این حدیث را در مجلس احمد بن حنبل بازگو نمودم، احمد بمن گفت: ای ابا الصّلت اگر این سند (که حاوی این نامهای گرامی است) بر دیوانگان خوانده شود همانا بهوش و سر عقل آیند.

۳- قبیصه بن جابر اسدی گوید: مردی حضور امیر المؤمنین علیّ بن

---

۱- المعارج: ۴.

ابی طـالب بپاخاست و راجع بایمان از آن حضرت پرسـش نمود حضـرت بخطابه برخاست و فرمود: سـپاس خـدائی راست که قـانون اسـلام را بنیـان نهـاد و راه ورود بآبشـخورهای آن را برای واردین آسـان سـاخت، و پـایه هـایش را در برابر متجاوز بآن اسـتحکام بخشـید، و آن را مـایه عزّت آن کس قرار داد کـه بـدان مهرور زد، و صـلح و سـلامتی آن کس که بـدان درآیـد، و هـدایت آن کس که از آن پیروی کنـد، و زیور آن کس که خود را بـدان آرایـد، و نگاهدارنـده آن کس که بدان پناه برد، و رشـته آن کس که بـدان چنگ زنـد، و برهان آن کس که بدان سـخن گوید، و نور آن کس که از آن روشـنی جوید، و گواه آن کس که بـدان بستیزه برخیزد، و پیروزی آن کس که بـدان احتجاج و اسـتدلال کنـد، و دانش آن کس که فرایش گیرد، و سخـن آن کس کـه بـازگویش کنـد، و حکـم آن کس که بـدان بسـتیزه برخیزد، و پیروزی آن کس که بـدان احتجـاج تجربه آموزد، و عقل خالص آن کس که دقّت و انـدیشه کنـد، و فهم آن کس که کنجکاوی نماید، و یقین آن کس که بیاندیشد، و بینش آن کس که تصـمیم گیرد، و نشانه آن کس که باریک بینی کنـد، و عبارت آن کس که پنـد پـذیرد، و نجات آن کس که باور کند، و دوستی خدا برای آن کس که باصـلاح پردازد، و تقرّب و نزدیکی آن کس که مواظبت نماید (۱)، و اعتماد و پشتیبان کسی که توکّل کند، و آسایش آن کس که کار خود را بخدا واگذارد، و سپر آن کس که صبر را پیشه سازد.

---

۱- در پاره ای از نسخ حدیث بجای «ارتقب» «اقترب» آمده، یعنی: «نزدیکی آن کس که نزدیکی طلبد».

حقّ راهش، و هدایت صفتش، و کار نیک ویژگی آن است، بنا بر این برنامه اش روشن، و مناره اش بلند (یا تابان)، و چراغهایش پر نور، و هدفش بلند، و مسیر و مسابقه اش کوتاه، و اسبان مسابقه اش جمع و آماده، و جایزه اش رشک مسابقه گران، و مسابقه گرانش کریم و بزرگوارند. تصدیق برنامه اش، و کارهای شایسته مناره اش، و فقه چراغهایش، و مرگ پایان و هدفش، و دنیا تمرینگاه مسابقه اش و قیامت روز دریافت پاداشش و بهشت جایزه اش، و دوزخ کیفرش، و پرهیزکاری ساز و برگش، و نیکوکاران سواران آنند.

پس بایمان بر اعمال نیک راه برده شود، و با اعمال نیک فقه رونق گیرد، و با فقه از مرگ هراس پیدا شود، و با مرگ دنیا پایان پذیرد [و با گذار دنیا بقیامت رسد] (۱) و با قیامت بهشت برای پرهیزکاران نزدیک، و دوزخ برای گمراهان پدیدار گردیده شود.

پس ایمان بر چهار پایه استوار است: صبر، و یقین، و عدل، و جهاد. و صبر چهار شعبه دارد: شوق، و هراس، و زهادت، و انتظار، هلا، هر که به بهشت مشتاق باشد دل به شهوات ندهد، و هر که از آتش بهراسد از کارهای ناروا روی

---

۱- الفاظ این قسمت در نسخ حدیث متفاوت است: تحوز القیامه (قیامت بدست آید)، تحذر

گرداند، و هر کس در دنیا زهد پیشه کند مصیبتها بر او آسان نماید، و هر کس مراقب و منتظر مرگ باشد بکارهای خیر بشتابد.

و یقین چهار شعبه دارد: باریک بینی، و درک حقایق، و اندرز گرفتن از عبرتها، و روش پیشینیان. پس هر که در امور دقیق بینا شود حقیقت شناس گردد، و هر که بحقایق رسد [عبرت شناس شود، و هر که عبرت شناس باشد با سنّت آشنا شود] و هر که سنّت را بشناسد گویا که با پیشینیان بوده است.

و عدل چهار شعبه دارد: و تیزفهمی (یا ژرف فهمی). و دانش بسیار، و شکوفه حکم (و داوری)، و بوستان حلم و بردباری. پس هر که بفهمد مجملات علوم را تفسیر کند، و هر که عالم شود راهها و قوانین حکم را بشناسد، و هر که راهها و قوانین حکم را بشناسد گمراه نگردد، و هر که بردباری کند در کارهایش زیاده روی نورزد و در میان مردم خوشنام و ستوده زید.

و جهاد چهار شعبه دارد: امر بمعروف، و نهی از منکر، و پایداری در جبهه ها، و کینه توزی با فاسقان. پس هر که امر بمعروف کند پشت مؤمن را محکم ساخته، و هر که نهی از منکر کند بینی کافر را بخاک مالیده، و هر که در

جبهه ها پایـداری کنـد به عهـد و وظیفه خود عمل نموده، و هر که با فاسـقان کینه توزد برای خـدا خشم گرفته، و هر که برای خدا خشم بگیرد حقیقتا مؤمن است.

پس اینست ایمـان و پایه های آن. سائل عرضـکرد ای امیر مؤمنان راستی که هـدایت و ارشاد نمودی، خداونـد از جانب دین و بخاطر آن بشما جزای خیر دهد.

۴- ابو عبیده حذّاء گوید: از امام باقر (ع) شنیدم که می فرمود: رسول خدا (ص) فرموده است: سریعترین خوبیها از نظر پاداش، نیکوئی نمودن، و سریعترین بدیها از نظر کیفر ستم نمودن است. و همین عیب برای آدمی بس که عیبی را در مردم ببیند که از دیـدن همـان عیب در وجود خود نابیناست، و مردم را بچیزی سـرزنش کنـد که خودش توان ترک آن را نـدارد، و بچیزی که هیچ سودی برایش نداری همنشین خود را بیازارد.

۵- عمر بن یزیـد گویـد: امـام صـادق (ع) فرمـود: چون رسول خـدا (ص) در میـان سـرزمین قدیـد (بر وزن زبیر نـام جـایی در نزدیکی مکّه است) فرود آمد به

علیّ بن ابی طالب (ع) فرمود: ای علی، من از خـدا- عزّ و جلّ- خواسـته ام که بین من و تو دوستی برقرار سازد، و ساخت. و از او خواستم که میان من و تو برادری افکند، و افکند، و از او خواستم که تو را وصیّ و جانشین من قرار دهد، و داد.

مردی از آن قوم گفت: بخـدا سوگنـد یک صاع (پیمانه ای است نزدیک یک من) خرما در مشـکی پوسـیده بهتر از آن چیزی است که محمّـد از پروردگـار خود خواسته است! چرا ملـک و سـلطنتی درخواست نکرده که او را بر دشـمنش یاری دهـد، یا گنجی که بدان سبب بر فقر و تهیدستی خود چیره گردد؟! پس خدای متعال این آیه را فرستاد: «گویا تو پاره ای از آنچه را که بتو وحی شـده نادیـده می گیری یا سـینه ات به تنگ می آید از اینکه می گویند: چرا گنجی بر او فرود نیامده یا فرشـته ای در کنار او نیامده است؟ جز این نیست که تو تنها بیم دهنده ای، و خداوند بر هر چیزی وکیل است» هود: ۱۲ (۱).

۶- ابو حمزه ثمالی گوید: مردی که در هنگام سخنرانی عبد الملک بن مروان برای مردم در مکّه حضور داشته برای من گفت: چون عبد الملک در میان

---

۱- این آیه مکی است، و نزول پیامبر (ص) در قدیـد و نیز منافقین که از این یاوه سـرائی ها داشـتند در مـدینه و پس از هجرت بوده است، لذا ممکن است این آیه شریفه مکرّر نازل شده باشد.

سخنرانی خود به پند دادن و اندرز گفتن لب گشود، مردی برخاست و گفت:

آهسته، درنگ کن، شما دستور می دهید ولی خود بکار نمی بندید، و نهی می کنید ولی خود دست باز نمی دارید، و پند می دهید و خود پند نمی پذیرید، آیا با این حال از روش شما پیروی کنیم، یا اینکه فرمانتان را گردن نهیم؟! پس اگر گوئید: از روش ما پیروی کنید، چگونه ما از روش ظالمان پیروی نمائیم؟ و چه دلیلی بر پیروی از مجرمانی که مال خدا را دست بدست میان خود گردانده، و بندگان خدا را بزیر یوغ بندگی خود کشیده اند، وجود دارد؟

و اگر گوئید: به فرمان ما گردن نهید، و پند ما را بپذیرید، چگونه ممکن است دیگری را پند دهد کسی که با خودش مکر و خیانت می ورزد؟ یا چگونه واجب است اطاعت آن کس که عدالتی برای او ثابت نگشته است؟ و اگر گوئید: حکمت را هر کجا یافتید برگیرید، و پند را از هر کس شنیدید بپذیرید؛ شاید در میان ما کسی که زبانش به انواع پندها گویاتر، و به وجوه لغات آشناتر بوده، وجود داشته باشد، پس از این مقام کنار روید، و قفلهایش را بگشائید، و راهش را باز کنید، تا آنان که (لایق و شایسته این کارند و) شما در شهرها پراکنده و تبعیدشان نموده، و از مسکن و مأوای خویش به هر وادی یی

در بدرشان ساخته اید قدم پیش نهند و کار را بدست گیرند.

بخدا سوگند ما زمام امور خود را بدست شما نسپردیم، و شما را در ابدان و اموال و ادیان خود حاکم نکردیم که بروش جبّاران و زورگویان در آنها عمل کنید، (حال دیگر چاره ای نداریم) جز اینکه صبر پیشه می سازیم تا مدّت (حکومت شما) بسر آید، و پایان کارتان فرا رسد، و دوران محنت تمام گردد، و هر گوینده ای از شما را روزی است که وی را از آن گریزی نیست، و او را کتابی (نامه عملی) است که ناچار آن را خواهد خواند، کتابی که هیچ خرد و کلانی را فرو گذار نکرده و همه را بشمار آورده است «و بزودی آنان که ستم کردند خواهند دانست که بکدامین سرانجامی گرفتار آیند» شعراء: ۲۲۷.

راوی گوید: سپس یکتن از مأموران ویرا دستگیر کرد، و این آخرین دیدار ما از آن مرد بود و دیگر ندانستیم حالش چه شد.

۷- علیّ بن محمّد هرمزانی از امام سجّاد از پدرش امام حسین علیهما السّلام روایت کند که آن حضرت فرمود: چون فاطمه دخت پیامبر (ص) بیمار شد به علی (ع) وصیّت نمود که امر او را کتمان، و خبرش را پوشیده دارد، و کسی را از بیماری حضرتش آگاه نسازد، و آن حضرت چنین کرد. و خود حضرت

او را پرستاری می کرد و اسماء و بنت عمیس- رحمها اللَّه- پنهانی چنان که فاطمه (ع) وصیت نموده بود- آن حضرت را کمک کار بود.

پس چون هنگام وفات آن حضرت فرا رسید به امیر المؤمنین (ع) وصیّت کرد که شخصا کار او را بدست گیرد، و او را شبانه بخاک سپارد، و قبرش را ناپیدا سازد (با زمین یکسان کند که جایش معلوم نباشد). پس امیر المؤمنین (ع) خود این کار را بعهده گرفته و حضرت را بخاک سپرد، و محلّ قبر او را ناپیدا ساخت. چون دست مبارک از خاک قبر برفشاند اندوه و غم بر دلش هجوم آورد، پس سیلاب اشک بر گونه اش جاری ساخت، و رو بجانب قبر رسول خدا (ص) گرداند و گفت:

«ای رسول خدا از من بر تو سلام باد، و سلام باد بر تو از جانب دخترت و حبیبه ات و نور دیده ات و زائرت و کسی که در آرامگاه تو در میان خاک خفته و آن کس که خداوند زود رسیدن بتو را برایش برگزیده است. یا رسول اللَّه صبرم در فراق دخت برگزیده ات کاسته شده، و تاب و توانم در فراق سرور زنان به سستی گرائیده جز اینکه در تأسی من به سنّت تو و در اندوهی که با جدائی تو بر من فرود آمد جای صبر و بردباری (بر عزای فاطمه) باقی است، همانا من تو را در لحد

آرامگاهت نهادم پس از آنکه جان مقدّست بر روی سینه ام جاری گشت (هنگام جاندادن سرت بسینه من چسبیده بود)، و ترا بادست خود بزیر خاک پنهان نمودم، و خودم شخصا امورت را بعهده گرفتم، آری در کتاب خدا آیه ای است که سبب می شود مصیبت ها را با آغوش باز بپذیریم: «ما همه از آن خدائیم و همه بسوی او باز خواهیم گشت» بقره: ۱۵۶.

راستی که امانت پس گرفته شد، و گروگان دریافت گشت، و زهرا خیلی سریع از دستم ربوده شد. ای رسول خدا اکنون دیگری چقدر این آسمان نیلگون و زمین تیره و در نظرم زشت جلوه می کند! امّا اندوهم همیشگی گشته، و شبم به بیداری کشیده، اندوه هرگز از دلم رخت نبندد تا آنگاه که خداوند همان سرایی را که تو در آن مقیم گشته ای برایم برگزیند. غصّه ای دارم. بس دلخراش، و اندوهی دارم هیجان انگیز، چه زود میان ما جدائی افتاد، من بخداوند شکوه می برم.

و بزودی دختر تو از همدستی امّت علیه من و غصب حقّ خودش بتو گزارش می دهد، پس احوال را از او جویا شو، که بسی غمهای سوزانی که در سینه داشت و راهی برای پخش آن نمی یافت، و بزودی بازگو خواهد نمود، و البتّه خداوند داوری می کند و او بهترین داوران است.

ای رسول خدا بر تو درودی می فرستم، درود وداع کننده ای که نه خشمگین است و نه دلتنگ، بنا بر این اگر باز گردم از روی ملامت و دلتنگی

نیست، و اگر بمانم از روی بدگمانی به وعده ای که خداوند به صبر پیشگان داده نباشد، و البتّه که صبر مبارکتر و زیباتر است. و اگر بیم غلبه چیره شوندگان بر ما نبود (که مرا سرزنش کنند یا قبر فاطمه را بشکافند) ماندن در نزد قبر تو را بر خود لازم می نمودم، و در کنار آن به اعتکاف بسر میبردم، و بر این مصیبت بزرگ همچون مادری فرزند از دست داده می نالیدم. در برابر دید خدا دخترت پنهانی بخاك سپرده گشته، و حقّش بزور ستانده می شود، و آشکارا از ارث خود محروم می گردد، و حال آنکه هنوز از عهد تو دیری نپائیده و یاد تو فراموش نگشته است.

پس ای رسول خدا بسوی خداوند شکوه می برم. و بهترین صبر صبر بر ماتم تو است، و صلوات و رحمت و برکات خداوند بر تو و بر او (فاطمه) باد».

۸- محمّد بن عطیّه گوید: امام صادق (ع) فرمود: رسول خدا (ص) فرموده است: مرگ، کفّاره گناهان مؤمنان است.

۹- داود بن قاسم جعفری- رحمه اللَّه- گوید: از حضرت علیّ بن موسی علیهما السّلام شنیدم که می فرمود: از جمله مطالبی که امیر المؤمنین (ع) به

کمیل بن زیاد فرموده این است که فرمود: کمیل! برادر (واقعی) تو دین توست، پس هر طور که می خواهی از دین خود احتیاط و محافظت بعمل آورد.

## مجلس سی و چهارم شنبه ۲۶ شعبان ۴۱۰

۱- احمد بن عبد العزیز از امام صادق (ع) روایت کند که امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب (ع) فرمود: هیچ عملی همراه با تقوا اندک بشمار نیاید، و چگونه اندک شمرده شود چیزی که مورد قبول (خداوند) واقع می گردد؟! ۲- سماعه بن مهران گوید: امام صادق (ع) فرمود: از نشانه های یقین

آنست که مردم را با بخشم آوردن خدا- عزّ و جلّ- خشنود نسازید، و آنان را نسبت بآنچه که خداوند از فضل خودش (بآنان داده و) بشما نداده است مورد ملامت قرار ندهید، زیرا که روزی را حرض آزمند پیش نکشد، و خوش نداشتن ناخواه رد نکند. و اگر هر کدام از شما از روزیش بگریزد چنان که از مرگ می گریزد هر آینه روزیش باو می رسد همچنان که مرگ گریبانگیر او می شود.

۳- ابان بن عثمان گوید: امام صادق (ع) فرمود: چون روز قیامت شود آواز دهنده ای از اندرون عرش ندا دهد: خلیفه خداوند در زمینش کجاست؟ پس داود پیامبر (ع) برخیزد، از جانب خدا- عزّ و جلّ- ندا دهد: منظور ما تو نیستی هر چند که خلیفه خداوند بوده ای. بار دوّم ندا رسد: خلیفه خداوند در زمینش کجاست؟ پس امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب (ع) برمی خیزد، از جانب خدا- عزّ و جلّ- ندا می رسد: ای آفریدگان، این علیّ بن ابی طالب خلیفه خدا در زمین او، و حجّتش بر بندگان او است، پس هر که در دنیا بریسمان (ولایت) او آویخته امروز نیز بریسمان او بیاویزد تا از نور او روشنی گیرد، و بدنبال او به درجات بلند بهشتی راه یابد.

حضرت فرمود: پس مردمی چند که در دنیا بریسمان (ولایت) او آویخته بودند برخاسته و بدنبال آن حضرت ببهشت روند. سپس از جانب خداوند- جلّ جلاله- ندا رسد: هان! هر کس در دنیا بدنبال پیشوائی راه افتاده (امروز نیز) بدنبال او بهر جا که بخواهد و او را ببرد، راه بیفتد. اینجاست که «پیشوایان از پیروان بیزاری جویند، و عذاب را ببینند و همه اسباب و وسائل از دسترسی آنان دور و بریده باشد، و پیروان گویند: ای کاش ما را بازگشتی بود (بدنیا) تا از آنان بیزاری می جستیم همان گونه که از ما بیزاری جستند، این چنین خداوند اعمال- آنان را حسرت بر آنان بنمایاند، و آنان از آتش دوزخ بیرون نخواهند شد». (۱) ۴- یونس بن عبد الوارث از پدرش نقل کند که گفت: در آن میان که ابن عبّاس بر منبر بصره برای ما سخنرانی می کرد ناگهان رو بمردم نمود و گفت: ای امّت سرگردان در دین خود، هان بخدا سوگند اگر جلو می انداختید آن کس را که خدا پیش انداخته، و عقب می زدید آن کس را که خدا عقب زده، و وراثت و ولایت

---

۱- اقتباس من البقرة: ۱۶۶، ۱۶۷.

را در همان جا که خداونـد قرارش داده می نهادید هرگز سـهمی از آنچه که خداوند مقرّر و واجب نموده کم نمی آمد (و هر کس بحق خود می رسید)، و هیچ دوست خدائی فقیر و تهیدست نمی گشت، و دو تن در باره حکم خدا اختلاف نمی کردند؛ پس بچشید و بال آنچه را که با کارهای خود در باره اش تفریط و تقصیر نمودید، «و بزودی آنان که ستم کردند خواهند دانست که بکدامین سرانجامی دچار خواهند گشت» (۱).

۵- حسن بن ظریف گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود:

ندیدم علی (ع) قضاوتی نموده باشد جز اینکه اصل و ریشه ای برای آن در سنّت یافتم. و علی (ع) می فرمود: اگر دو مرد نزد من به مخاصمه حاضر شوند و میان آنان داوری کنم، سپس سالهای زیادی بمانند و دو باره راجع به همان منازعه نزد من آیند همانا میان آن دو یک نوع داوری می کنم، زیرا حکم و قضاوت هیچ گاه تبدیل و تغییر نمی یابد.

۶- سعید بن یّسار گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود: رسول

---

۱- الشعراء: ۲۲۷. و قد تقدم الخبر فی المجلس السادس تحت رقم ۷.

خدا (ص) بهنگام مرگ جوانی بر بالین وی حاضر شد، باو فرمود: بگو:

لا اله الا اللَّه

، پس چندین بار زبانش گرفت. حضرت به زنی که بر بالین او نشسته بود فرمود: این جوان مادر دارد؟ عرضکرد: آری، منم مادرش. فرمود: تو بر او خشمگین و ناراضی هستی؟ عرضکرد: آری، شش سال است که با او سخن نگفته ام. حضرت باو فرمود: از وی راضی شو، عرضکرد: خداوند از او راضی باشد برضایت شما ای رسول خدا.

پس رسول خدا (ص) بآن جوان فرمود: بگو:

لا اله الّا اللَّه

، و او گفت.

پیامبر (ص) باو فرمود: چه می بینی؟ گفت: مردی سیاه چهره، زشت رو، با لباس چرک و بدبو، که در این لحظه نزدیکم آمده و گلویم را گرفته می فشارد. پیامبر (ص) باو فرمود: بگو:

یا من یقبل الیسیر، و یعفو عن الکثیر، اقبل منّی الیسیر، و اعف عنّی الکثیر، انّک أنت الغفور الرّحیم

«ای کسی که عمل اندک را می پذیری، و از گناهان فراوان در می گذری، عملی اندک را از من بپذیر، و از گناهان فراوان من بگذر، همانا که تو بخشنده و مهربانی».

پس جوان این کلمات را گفت، پیامبر (ص) باو فرمود: نگاه کن چه می بینی؟ گفت: مردی را می بینم سپید چهره، زیبا رو، خوشبو، و خوش لباس

که نزدیکم آمده، و آن مرد سیاه را می بینم که از من رو گرداند و دور شد. حضرت فرمود: دعا را تکرار کن. او تکرار کرد، فرمود: چه می بینی؟ گفت: دیگر آن مرد سیاه را نمی بینم، و این مرد سپید را می بینم که نزدیکم آمده است. سپس بر همین حالت جان سپرد.

۷- محمّد بن عمر بن علی از پدرش از جدّش (امیر المؤمنین) علیه السّلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: چون آیه إِذا جاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ «آنگاه که یاری خدا و فتح فرا رسد ...» بر پیامبر (ص) نازل شد بمن فرمود: ای علی بتحقیق نصر خداوند و فتح فرا رسیده، پس هر گاه که دیدی مردم دسته دسته در دین خدا وارد می شوند (و بآئین خداوندی می گرایند) پس بحمد پروردگارت تسبیح کن و از او آمرزش بخواه که خداوند پذیرنده توبه است.

ای علی، خداوند جهاد را در فتنه ای که پس از من رخ می دهد بر مؤمنین واجب نموده چنان که جهاد با مشرکین را در رکاب من بر آنان واجب ساخته بود.

عرضکردم: ای رسول خدا، آن فتنه ای که خداوند جهاد در باره آن را بر ما واجب نموده کدام است؟ فرمود: فتنه گروهی که شهادت به لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و اینکه من

رسول خدا هستم می دهند با این حال مخالف سنّت من و طعنه زننده در دین من هستند. عرضکردم: ای رسول خدا پس بچه جهت با آنان بجنگیم و حال آنکه شهادت به لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ و رسالت الهی شما می دهند؟ فرمود: بجهت پدید آوردن مسائل بی سابقه و بدعتگزاری در دین، و جداشدنشان از فرمان من، و حلال شمردن آنان ریختن خون عترت مرا.

عرضکردم: ای رسول خدا، شما مرا بشهادت مژده فرموده بودی، از خدا بخواه که برای من در این باره شتاب ورزد. فرمود: آری به تو مژده شهادت داده بودم، پس چگونه خواهی بود آن زمان که این از این رنگین شود؟- و با دست اشاره بسر و ریش من نمود- عرضکردم: ای رسول خدا، حال که چنین مژده ای بمن داده ای (۱)، دیگر جای صبر نیست بلکه جای مژدگانی و سپاس است. فرمود:

آری، پس خود را برای خصومت و درگیری آماده ساز، که تو با امّت من مخاصمه خواهی نمود. عرضکردم: ای رسول خدا راه پیروزی (بر آنان) را بمن بنما، فرمود: چون گروهی را دیدی که از هدایت بسوی گمراهی رو کرده اند پس با آنان بمخاصمه برخیز (که پیروزی از آن توست)، زیرا که هدایت از جانب خدا، و گمراهی از سوی شیطان است.

---

۱- در عبارت نقل بحار چنین است: «هر گاه آنچه که بناست برایم ثابت شد ...»

ای علی، همانا هـدایت، پیروی فرمان خداست نه پیروی از هوای نفس و دلخواه خود، و گویا با گروهی روبرو هستی که قرآن را تأویل و توجیه نموده، و به شبهات (و مسائل قابل توجیه و چند پهلو) چنگ زده، و شراب را بنام آب انگور، و کمفروشی را با (ادای) زکات (۱)، و رشوه را بنام هدیه و پیشکش حلال می شمرند. و عرضکردم: ای رسول خدا بنا بر این وقتی چنین کنند چگونه انـد؟ آیـا مرتـدّ و برگشـتگان از دین انـد یـا اهـل فتنه و آزمایش؟ فرمود: آنان اهل فتنه انـد، متحیّر و سـرگردان در آن گردش کنند تا عدل گریبانگیرشان شود. عرضکردم: ای رسول خدا، عدل از جانب ما یا از سوی غیر ما؟ فرمود: بلکه از جانب ما، خداونـد (دین را) بـدست ما گشوده، و بـدست ما پایان بخشـد، و بواسـطه ما خداوند میان دلها پس از شـرک آوری مهر و دوستی انـداخت، و بواسـطه ما نیز میان دلها پس از فتنه مهر و دوستی انـدازد، عرضـکردم: سـپاس خدا را بدان چه که از فضـل خویش بما ارزانی داشته است.

۸- ابو الورد گوید: از امام باقر (ع) شنیدم که می فرمود: چون روز قیامت

---

۱- مانند پاره ای از مردم که کسب حرام دارند و از هر طریقی پول انباشـته می کنند و می گویند خمس آن را می دهیم پاک می شود.

شود خداوند تمام مردم از گذشتگان و آیندگان را عریان و پابرهنه در سرزمین واحدی گرد آورد، پس در راه محشر باز داشت می شوند تا جایی که عرق فراوانی بریزند و به نفس نفس افتند، و تا اندازه ای که خدا بخواهد همین گونه می مانند، و این همان معنای گفتار خدای متعال است که: «و نمی شنوی جز صدائی آهسته» طه: ۱۰۸.

سپس آواز دهنده ای از سوی عرش ندا دهد: پیامبر امّی کجاست؟ مردم همه گویند: بگوش همه رساندی (۱)، نامش را بگوی. پس ندا دهد: پیامبر رحمت محمّد بن عبد اللّٰه کجاست؟ رسول خدا (ص) برخاسته و جلو مردم می ایستد (یا پیش می افتد و حرکت می کند) تا به حوضی که طول آن بفاصله میان ایله و صنعاء (۲) است می رسد، بر سر آن حوض می ایستد سپس صاحب (امام و پیشوای) شما را صدا می زند، پس آن حضرت در جلو مردم کنار پیامبر (ص) می ایستد، سپس بمردم اجازه داده می شود و همگی عبور می کنند.

آن روز گروهی (بر آن حوض) وارد می شوند و گروهی از ورود جلوگیری می شوند، پس چون رسول خدا (ص) کسانی از دوستان ما اهل بیت را مشاهده می کند که بازداشته می گردند، می گرید و می گوید: خداوندا شیعه علی،

---

۱- ممکن است لفظ «اسمعت» تصحیف «اشمعت» باشد یعنی: «راستی که صحنه محشر از نور او روشن شد».

۲- نام دو شهر است، اوّلی در ساحل بحر قلزم بطرف شام، و دوّمی شهری در یمن.

خداوندا شیعه علی. خداوند فرشته ای را سوی آن حضرت فرستد و گوید: ای محمّد چرا می گریی؟ می گوید: چگونه نگریم برای مردمی از شیعیان برادرم علیّ بن ابی طالب که می بینم بسوی دوزخیان برده شده، و از در آمدن بکنار حوض من ممنوع میگردند؟! پس خدا- عزّ و جلّ- فرماید: ای محمّد، من آنان را بتو بخشیدم:

و بخاطر تو از گناهانشان در گذشتم، و آنان را بتو و بآن عدّه از فرزندانت که دوست می داشتند ملحق نمودم، و در دسته و گروه تو قرارشان دادم، و در حوض تو واردشان ساختم، و شفاعت تو را در باره آنان پذیرفتم، و تو را بدین کرامت گرامی داشتم.

آنگاه امام باقر (ع) فرمود: پس در آن روز چه بسیارند مردان و زنان گریانی که چون این را ببینند فریاد کنند: وا محمّدا. «ای محمّد بفریادرس». پس در آن روز هیچ کس که ما را دوست داشته و بما مهر می ورزیده نماند جز اینکه در حزب ما و با ماست، و در حوض ما وارد می شود.

۹- جمیل بن درّاج گوید: امام صادق (ع) فرمود: بهترین شما

سخاوتمندان شـما هسـتند، و بدترین شـما بخیلان شمایند. و از جمله کارهای خوب و پسندیده نیکی به برادران، و کوشش در رفع نیاز آنانست، و در این کار بخاک مالیدن بینی شیطان، و دوری از آتش دوزخ، و داخل شدن در بهشت است.

جمیل! این حـدیث را به یاران حسابی و برگزیـده ات بازگو کن، عرضـکردم یاران حسابی من کیانند؟ فرمود: آنان که بهنگام تنگـدستی و توانگری به برادران نیکی کنند. سپس فرمود: آگاه باش که این کار بر ثروتمند آسان است، و همانا خداوند آدم تنگدست را مدح و ستایش نموده آنجا که فرموده: «و دیگران را بر خود مقدّم می دارند هر چند که خود بشدّت نیازمنداند، و هر کس بخل و تنگ نظری نفس از وی باز داشته شده باشد پس چنین کسانی رستگارانند».

## مجلس سی و پنجم شنبه سوّم رمضان المبارک ۴۱۰

۱- مسعده بن زیاد گوید: از امام صادق (ع) از تفسیر این آیه «برای

خداونـد حجّت رسا است» (۱) پرسـش شـده بود، و شـنیدم که فرمود: چون روز قیامت شود خدای متعال به بنده گوید: تو می دانستی (یا نه)؟ پس اگر گوید: آری، می فرماید: پس چرا تو به دانسته ات عمل نکردی؟ و اگر گوید: جاهل بودم:

می فرمایـد: پس چرا نرفتی بیاموزی؟ بنا بر این او را محکوم می نمایـد، و حجّت رسای خدا- عزّ و جلّ- بر بندگان خود همین است.

۲- حمّاد بن عیسـی گوید: امام صادق (ع) فرمود: از جمله اندرزهای لقمان به پسـرش این بود که: پسر جانم! در روزها و شبها و ساعات خود بهره ای برای طلب علم قرار ده، که تو هیچ گونه تباهی یی برای عمرت همانند تباهی ترک علم نمی یابی.

۳- حبشـی بن جناده گوید: نزد ابی بکر نشسـته بودم که مردی نزد وی آمد و گفت: ای جانشین رسول خدا، رسول خدا (ص) بمن وعده فرموده که سه

---

۱- الانعام: ۱۴۹.

مشت خرما بمن بدهـد. ابو بكر گفت: على را نزد من بخوانيـد، على (ع) آمـد، ابو بكر گفت: ابا الحسن! اين مرد مى گويد كه رسول خدا (ص) باو وعده فرموده كه سه مشت خرما باو بدهد، پس شما باو بده. حضرت سه مشت خرما باو داد.

ابو بكر گفت: آنهـا را بشـمريد، شـمردند ديدنـد كه هر مشتى شـصت خرمـا بوده است. ابو بكر گفت: راستى كه پيـامبر (ص) درست فرموده، در شب هجرت كه از مكّه بسوى مـدينه بيرون مى شـديم مى فرمود: اى ابا بكر، كف من و كف على در عدل (يا عدد) برابر است.

۴- ابو سـعيد خـدرى گويد: رسول خدا (ص) فرمود: اى مردم (مؤمنان)! على را دوست بداريد زيرا كه گوشت او گوشت من، و خون او خون من است، خداوند لعنت كند دسـته هائى از امّت مرا كه پيمان مرا در باره او تباه ساختند، و سفارش مرا در باره اش به فراموشى سپردند، راستى كه آنان هيچ گونه بهره اى نزد خدا ندارند.

۵- عبـد اللّه بن عبـاس گویـد: چون سوره إِنَّا أَعْطَیْنـاکَ الْکَوْثَرَ «مـا به تو کوثر دادیم» نـازل شـد، علی بن ابی طالب (ع) عرض کرد: ای رسـول خـدا کـوثر چیسـت؟ فرمـود: نهری است، که خداونـد بمن کرامت نمـوده است. علی (ع) عرض کرد: این نهر گرانقدر است، پس آن را برای ما توصیف کن ای رسول خدا. فرمود:

آری ای علی، کوثر نهری است که از زیر عرش خدا- عزّ و جلّ- جاری است، آبش از شـیر سفیدتر، و از عسل شیرین تر، و از کره نرم تر است، سـنگریزه هایش زبرجد و یاقوت و مرجان، گیاهش زعفران، خاکش مشک خوشـبو، و پایه هایش بزیر عرش خـدا- عزّ و جلّ- اسـتوار است. پس رسول خدا (ص) دست بپهلوی امیر المؤمنین (ع) زد و فرمود: علی! این نهر از آن من و تو و دوستان تو پس از من خواهد بود.

۶- جابر بن یزید گوید: از امام باقر (ع) شنیدم که می فرمود: پدرم از

جدّم علیهما السلام برایم باز گفت که: چون امیر المؤمنین (ع) از مدینه بسوی پیکار با بیعت شکنان در بصره رو کرد، در ربذه فرود آمـد، و چون از آنجا کوچ کرد و در منزلی در قدید (بر وزن زبیر نام محلی در نزدیکی مکّه است) فرود آمد عبد اللَّه بن خلیفه طائی با آن حضـرت ملاقات نمود. امیر المؤمنین (ع) باو خوش آمد گفت، عبد اللَّه گفت: سپاس خدائی را که حقّ را به اهلش باز گرداند، و آن را در جای خودش نهاد، خواه قومی را ناخوش آید یا بدان شاد شوند، بخدا سوگند آنان محمّد (ص) را نیز خوش نداشـتند و با او اعلام چنگ نموده و به کار زار پرداختنـد، و خداوند مکرشان را به بیخ حلق خودشان باز گرداند، و گرفتاری را بر آنان نهاد، و بخـدا سوگنـد در هر جا و هر شـرائطی بجهت وفاداری با رسول خـدا (ص) در کنار تو پیکار می کنیم.

امیر المؤمنین (ع) بر او آفرین گفت و او را در کنـار خود نشانـد- و او دوست و یاور آن حضـرت بود- و شـروع کرد از وی از اوضاع و احوال مردم پرسـش کردن تا اینکه در باره ابی موسی اشعری از وی پرسش نمود. گفت: بخدا سوگند من باو اطمینان ندارم، و از مخالفت او با شما اگر یاوری بیابد بیمناکم.

امیر المؤمنین (ع) فرمود: بخدا سوگند او نزد من نیز مورد اطمینان و خیرخواه و دلسوز نیست، و همانا کسانی که پیش از من زمامدار بودند دلباخته او بودند، و او را به فرمانروائی بر مردم گماشته و مسلّط ساختند، و من می خواستم بر کنارش سازم ولی اشتر از من خواست که او را سر جای خودش بگذارم، و من نیز با کراهت او را باقی داشتم، ولی پس از آن باز تصمیم بر عزلش گرفتم.

امام فرمود: حضرت در همین زمینه ها با عبد اللّه مشغول گفتگو بود که جمعیّت کثیری از جانب کوههای طیّ بسوی آن حضرت رو آورد، امیر المؤمنین (ع) فرمود: ببینید این جمعیّت کیانند؟ سوارانی چند بسرعت رفتند و چیزی نگذشت که باز گشتند، و عرض شد: اینها قبیله طیّ هستند که گوسفندان و شتران و اسبان خود را پیش انداخته بسوی شما می آیند، عدّه ای هدایا و پیشکش های خود را آورده، و گروهی قصد دارند با تو برای پیکار با دشمنت بسیج شوند.

امیر المؤمنین (ع) فرمود: خداوند به قبیله طیّ پاداش خیر دهد «و خداوند مجاهدان را بر آنان که دست از جهاد می کشند بپاداشی بزرگ برتری بخشیده است» (۱) آنان چون خدمت حضرت رسیدند عرض سلام نمودند، عبد اللّه بن خلیفه گوید: بخدا سوگند آن جماعت و حسن هیئت آنان مرا بشادی واداشت، و هر

---

۱- النساء: ۹۵.

کـدام سـخنی گفته و اقرار نمودنـد (سـر تسـلیم پیش انداختنـد)، بخـدا سوگنـد هرگز بـا این چشـمانم سـخنرانی زبان آورتر از سخنران آنان ندیـده بودم. علیّ بن حاتم طائی برخاست و حمد و ثنای الهی بجای آورد و گفت: امّا بعد، همانا من زمان حیات رسول خدا (ص) مسـلمان شدم و در زمان آن حضـرت زکات پرداخت نمودم، و پس از رحلت حضرتش با اهل ردّه (آنان که پس از وفات پیامبر (ص) مرتـد شدنـد و گروهی دعوی پیغمبری نمودند) پیکار کردم، و با این کارها پاداش الهی را خواسـتار بودم، و البتّه پاداش هر کس که نیکی کند و پرهیز نماید بر عهده خداوند است. و همانا بما خبر رسیده که مردانی از اهل مکّه بیعت تو را شکسـتند، و ظالمانه با تو بمخالفت برخاسـتند، از این جهت آمـده ایم تا تو را یاری دهیم، حال همه ما در حضور و اختیار توایم، پس بهر چه دوست داری فرمانمان ده.

سپس این اشعار را سرود (ترجمه اشعار):

«و ما پیش از این واقعه بیاری (دین) خدا پرداختیم، و تو با حق به سوی ما آمده ای و بزودی یاری خواهی شد».

«ما همگی جدای از دیگر مردمان تو را کفایت کنیم، و تو به چنین کفایتی سزاوارتر از سایر مردمان هستی».

امیر المؤمنین (ع) فرمود: «خداوند از جانب اسـلام و اهل آن بشـما قبیله جزای خیر دهد، شـما بدلخواه خود مسلمان شدید، و با مرتدّان جنگیدید، و آهنگ

یاری رساندن به مسلمین را در خاطر داشتید». سعید بن عبید بحتری از بنی بحتر برخاست و عرضکرد: ای امیر مؤمنان پاره ای از مردم می تواننـد آنچه در دل دارنـد بر زبان برانند، و پاره ای نمی توانند، آنچه در خود می یابند با زبان بیان کنند، پس اگر در این باره تکلّف ورزنـد بزحمت افتنـد، و اگر از آنچه در دل دارنـد لب فرو بندنـد انـدوه و دلتنگی آنان را از پا در آورد، و بخدا سوگند که من نمی توانم آنچه در دل دارم با زبانم برای شما بازگو کنم، و لیکن- بخدا سوگند- می کوشم تا برای شما باز گویم- و خداوند صاحب اختیار توفیق است.- امّا من همانا در پنهان و آشکار خیر خواه و دلسوز توام، و در کنار تو در هر جبهه ای به پیکـار می پردازم، و آنچنان حق را از آن تو می دانم که چنان حقّی را نه برای خلفای پیش از تو و نه برای احـدی از معاصرین تو امروزه اعتقاد ندارم، و این بخاطر برتری تو در اسلام و خویشاوندی نزدیک تو با رسول خداست، و هرگز از تو دست بر نمی دارم تا پیروزی شویم یا در حضورت بشهادت رسم.

امیر المؤمنین (ع) باو فرمود: «خـدا تو را رحمت کند، همانا زبانت آنچه در دل داشتی برای ما باز گفت: و از خداوند خواهانیم که سلامتی روزیت کند، و بهشت را بتو پاداش دهد». تنی چند دیگر سخن گفتند و من جز سخن این دو

مرد را بخاطر نسپردم، سپس امیر المؤمنین (ع) کوچ کرد و ششصد مرد از آنان بدنبال آن حضرت روان شدند تا به «ذی قار» رسید و در میان هزار و سیصد مرد بدان جا فرود آمد.

۷- ابن عبّاس گوید: از تفسیر قول خدا- عزّ و جلّ- السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فِی جَنَّاتِ النَّعِيمِ «پیشی گیرندگان (بایمان) همان پیشی گیرندگان (ببهشت) اند، آنان مقرّبانند، در بهشت های پر نعمت خواهند بود» (۱) از رسول خدا (ص) پرسیدم، فرمود: جبرئیل بمن گفته: اینان علی و شیعیان او هستند، آنانند که به بهشت پیشی گیرند، و بجهت کرامتی که خداوند بآنان نموده مقرّبان درگاه خدای متعال می باشند.

۸- محمّد بن مسلم ثقفی گوید: از تفسیر قول خدا- عزّ و جلّ-: «پس آنان کسانی هستند که خداوند گناهانشان را به حسنات تبدیل کند و خداوند

---

۱- الواقعه ۱۰- ۱۲

آمرزنـده و مهربان است» (۱) از امـام بـاقر (ع) پرسـیدم. حضـرت فرمود: روز قیامت مؤمن گنهکار را می آورنـد تا در جایگاه حسابرسـی بپاداشـته می شود، و خـدای متعال شـخصا حسابرسـی او را بعهده می گیرد و احدی از مردم را بر حساب او مطّلع و آگاه نمی سازد. خداونـد تمام گناهانش را باو معرّفی میکند تا اینکه وقتی بهمه گناهان خود اعتراف نمود خدا- عزّ و جلّ- به فرشـتگان کاتب می فرماید: همه این گناهان را به حسـنات و نیکی بدل سازید و بمردم نشان دهید. در اینجا تمام مردم گویند: آیا این بنده حتّی یک گناه هم ندارد؟! سپس خدا- عزّ و جلّ- فرمان می دهد که به بهشت رود. پس این است تأویل این آیه، و این تنها در مورد گناهکاران از شیعیان ما است.

۹- ابو حمزه ثمالی گوید: امام باقر (ع) فرمود: پدرم علیّ بن الحسـین علیهما السـلام می فرمود: چهار چیز است که در هر کس باشد ایمانش کامل بوده، و گناهانش پاک می گردد، و خدا را دیدار کند در حالی که از وی خشنود و خرسند باشد: هر کس که بخـاطر خـدا هر حقّی را که برای مردم بر عهـده خود نهاده بجا آورد، و با مردم سـخن راست گویـد، و از هر چیزی که نزد خداوند و بندگان، بد

---

۱- الفرقان: ۷۰.

می نماید شرم بدارد، و با خانواده خویش بخوش خلقی رفتار کند.

۱۰- قبیصه لهبی گوید: علیّ بن حفص بن عمر بن ابی جعفر منصور (دوانیقی) نوشت که وی در یکی از کاروانسراها در مولتان (یکی از شهرهای هند در سمت غزنه) نوشته ای یافته است که: عبد اللّه بن محمّد بن عبد اللّه بن حسن بن حسین بن علیّ بن ابی طالب علیهما السّلام (ملقّب به اشتر) گوید: چون به اینجا رسیدم در حالی که چندان پایم غرق خون بود که گویی از خون نعلین ساخته ام، گفتم: (ترجمه اشعار):

«بامید آنکه سرچشمه ای که آبی زلال دارد آدم تشنه ای را که آبشخور تیره و آلوده بسی تشنه اش گذارده سیراب سازد».

«بامید آنکه اندامهای برهنه ای که لباس پوشیده شود، و بامید آنکه خوار گشته ستمدیده ای که مورد یاری واقع شود».

«بامید آنکه مرهم گذار استخوانهای شکسته ای که با لطف و مهر خود رو باستخوانهای شکسته آورد و آنها را مرهم نهد».

«امید است آنکه خداوند کریم بنده اش را نومید نسازد، که تمام کارهای

بزرگ و پر اهمیّت در برابر او ناچیز و اندک است».

شیخ (مفید) گوید: ابو الطیّب حسین بن محمّد تمّار این اشعار را از ابی بکر عرزمی برایم خواند (ترجمه اشعار):

«چه بسا شخص زبونی را می بینم که بجهت گستاخیش او را شجاع و چابک قلمداد کنند، که اگر او را به تقوا وادارند عملش بکندی گراید».

«و چه بسا پاکدامنی را که بجهت پاکیش زبون نامند، که اگر مکلّف به تقوا نبود راهها (ی وصول به خواسته ها) از پایش در نمی آورد».

«و چه بسا آدم گول و کم خردی که امورش را دیگران فراهم آورند، و برادران و نزدیکانش پیوسته بزرگ جلوه اش دهند».

«در صورتی که نه دور اندیشی در امور دارد و نه تقوی، و نه تیزهوش و خوش فهم است نه دست و دل بازی که بخششهایش بشمار آید».

«ولی همه اینها داد و ستد خداست (که از عدّه ای می گیرد، و به عدّه ای دیگر می دهد) که نه این می تواند با خدا بجنگد، و نه آن می تواند بر خدا غالب آید».

«هر گاه خدای رحمان عقل مردی را کامل سازد، همانا اخلاق و قوای او کامل گشته و نیازهایش برطرف شده است».

۱۱- اسماعیل بن ابی خالد گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که

می فرمود: (ابو جعفر (امام باقر) علیه السّلام ما را گرد آورده، فرمود: فرزندانم از تعرّض برای حقوق پروا کنید، و بر مشکلات صبور باشید، و اگر یکی از قومتان شما را به کاری فرا خواند که زیانش بر شما بیش از سود آن است پس اجابتش نکنید (۱).

## مجلس سی و ششم شنبه دهم رمضان المبارک ۴۱۰

۱- ابو هریره گوید: رسول خدا (ص) فرمود: این ماه رمضان ماه مبارکی است که خداوند روزه آن را واجب شمرده، است، و درهای بهشت در این ماه گشوده، و شیاطین در این ماه در بند و زنجیراند، و در آن شبی است که از هزار ماه بهتر است، پس هر که از (فیض های) آن بی بهره بماند راستی که محروم و بی بهره مانده است- و این سخن را سه بار تکرار فرمود- (۲).

---

۱- لا یخفی ما فیه من التریض لزید محمد النفس الزکیه و أبیه و أخیه.

۲- تقدّم بعین السند و المتن فی المجلس الثالث عشر.

۲- سفیان بن ابراهیم غامدی قاضـی گوید: از امام صادق (ع) شـنیدم که می فرمود: بلاء از ما شـروع می شود سـپس بشما می رسـد، و آسایش نیز از ما شـروع شده آنگاه بشـما خواهد رسـید. سوگند بآن کس که باو سوگند یاد می شود هر آینه خداوند بدست شما پیروزی حاصل می کند چنانچه با مشتی سنگریزه (در داستان اصحاب فیل) پیروزی حاصل نمود.

۳- مسلم غلابی گویـد: عربی بیابانگرد حضور رسول خـدا (ص) آمـد و گفت: ای رسول خـدا، بخـدا سوگند ما در حالی نزد شمـا آمـده ایم که نه شتری بر ایمـان بجا مانـده که نعره کشـد و نه گوسـفندی که صـدا برآورد (کنـایه از آنکه تمام شتران و گوسفندانمان تلف شده زیرا شتر و گوسفند بدون نعره و صدا وجود ندارد)، سپس این اشعار را سرود (ترجمه اشعار):

«ای بهترین آفریدگان نزد تو آمده ایم تا نسبت به سختی قحطی و فشاری که بر ما وارد آمده بما ترحّم کنی».

«در حـالی نزد تو آمـده ایم که از سـینه هـای دختران بکر و معصوم ما (در اثر کار زیاد) خون می چکـد، و مادران از کودکان خود غافل گشته اند».

«و شخص جوان از شدت گرسنگی و ضعف، دست ذلّت دراز کرده، و هیچ تلخ و شیرینی بدستش نمی آید».

«و چیزی از آنچه مردم می خورند در دسترس ما نیست، بجز حنظل تلخ، و طعام پست و مانده ای که از خون و پشم شتر که بآتش برشته شده تهیه گردیده است».

«و ما جز بسوی تو راه گریزی نداریم، و مگر مردم بجز سوی پیامبران راه گریزی خواهند داشت؟».

رسول خدا (ص) بیارانش فرمود: این اعرابی از کمی باران و قحطی شدید شکایت دارند. سپس برخاست و همان طور که عبایش را بروی زمین می کشید حرکت کرد تا بر منبر بر آمد، پس حمد و ثنای الهی بجای آورد، و از جمله کلماتی که بدان ستایش پروردگارش نمود این بود که فرمود: «سپاس خدائی راست که علوّ و برتری یافت در آسمان پس عالی و بزرگ است، و در زمین قریب و نزدیک، و او بما از رگ گردن نزدیک تر است». و دو دست مبارک به آسمان برداشت و گفت: «بار پروردگارا ما را از بارانی تند، سیراب کننده باندازه، رشد دهنده، پربار، پر پشت و فراوان و فراگیر و بی کاست، سود بخش بی زیان، سیراب فرما، بحدّی که پستانهای حیوانات را از آن پر شیر سازی، و زراعتها را بدان برویانی، و زمین را پس از مردنش بدان زنده گردانی».

پس هنوز دست مبارک از گلوگاه خویش فروتر نیاورده بود که ابر همچون دستاری مزیّن بانواع جواهر که بر سر بندند بر سر شهر مدینه حلقه زد و ابری متراکم همه اطراف آسمان را پوشاند، بحدّی که اهل مکّه خدمت آن حضرت آمده و صدای ضجّه و ناله بلند کردند که یا رسول اللّه خطر غرق شدن در پیش است. رسول خدا (ص) عرضکرد: «پروردگارا بر حوالی و اطراف ما بباران و دیگر بر ما نه»، پس ابر درهم پیچید و از فراز آسمان مدینه برطرف گشت. رسول خدا (ص) لبخندی زد و فرمود: آفرین خدا بر ابی طالب که اگر زنده بود چشمانش روشن می شد و شاد و مسرور می گشت. کیست که اشعار او را بخواند؟ عمر بن خطّاب برخاست و گفت: ای رسول خدا لابد منظور شما این شعر است (ترجمه):

«هیچ شتری بر بالای رحل و بنه خود کسی را حمل نکرده که از محمّد [ص] نیکوکارتر و وفادارتر به پیمان باشد».

رسول خدا (ص) فرمود: این شعر از ابی طالب نیست، بلکه از اشعار حسّان بن ثابت است. علیّ بن ابی طالب (ع) برخاست و عرضکرد: ای رسول خدا گویا مراد شما این اشعار است:

«و آن سپید چهره ای که به آبروی او از ابر طلب باران می شود، همو که مایه دلخوشی و پناه بیوه زنان است».

«آن کسان از آل هاشم که مشرف بمرگ و هلاکت اند باو پناهنده میشوند. و همگی آنها در نزد او در نعمت و بخشش های فراوان بسر می برند».

«بخانه خدا سوگند شما (مشرکین و کفّار) دروغ پنداشتید، ما هرگز محمد را تنها نگذاریم و دست از یاری وی برنداریم، و همیشه برای حفظ او کارزار و پیکار می کنیم».

«و او را تسلیم شما نمی کنیم تا اینکه همگی در میدان نبرد در اطراف او بخاک بیفتیم، و از فرزندان و زنان خود غافل و سرگرم بمانیم».

رسول خدا (ص) فرمود: آری، (منظورم همین اشعار بود). در اینجا مردی از بنی کنانه برخاست و گفت: (ترجمه اشعار):

«تو را سپاس، و سپاس از سوی همه کسانی که سپاس گویند و شکر کنند که ما بآبروی پیامبر از باران سیراب گشتیم».

«او به پیشگاه آفریننده خود خداوند دعا نمود، و چشمان خود را بسوی خداوند خیره ساخت (و چشم از آسمان برنداشت)».

«پس دیری نپائید مگر باندازه پشت و رو کردن یک عبا، و با شتاب و سرعت تمام باران بسوی ما بارید».

«بارانی پر آب بسان آبی که از سر مشک فرو ریزد، و آنقدر تند که زمین را می شکافت، و خداوند بدان سبب به فریاد علیا مضر (نام قبیله ای است) رسید».

«پس همان گونه که عمویش ابو طالب گفته بود مردی بخشنده و کریم النفس بود».

«خداوند ببرکت وجود او از ابرهای سنگین بارانهای تند می فرستد (یا ابرها را حامل آبهای سنگین و بارانهای تند می گرداند)، و البتّه این عیان است (و خودمان دیدیم) و سخن ابی طالب خبر است».

۴- معاویه بن ثعلبه گوید: چون کار حکومت برای معاویه بن ابی سفیان استوار و پابرجا شد، بسر بن ارطاه را برای پی جوئی و دستگیری شیعیان علیّ بن ابی طالب علیه السّلام بسوی حجاز گسیل داشت، آن روزها عبید اللّه بن عبّاس بن عبد المطّلب والی مکّه بود، بسر بدنبال او گشت ولی بر وی دست نیافت، و با خبر شد که او دارای دو پسر بچه (بنامهای قثم و عبد الرّحمن یا سلیمان و داود) است، در جستجوی از آن دو برآمد تا آنها را پیدا کرد و آن دو را از جایی که بودند گرفت و بیرون آورد- و آن دو کودک دو زلف پیچان مثل دو دانه مروارید در جلو سر داشتند- و دستور داد تا آن دو را سر بریدند. این خبر به مادرشان رسید، نزدیک بود جان از پیکرش بیرون رود سپس این اشعار را سرود (ترجمه):

«آی چه کسی از دو کودک من خبر دارد، آن دو کودکی که چون دو مرواریدی هستند که از شکاف و اندرون صدف بیرون آیند؟».

«هلا چه کسی از دو کودک من باخبر است، آن دو کودکی که بمنزله گوش و دیده ام بودند، و امروز (در فراق آن دو) دلم از دست رفته است».

«من خبر یافتم- و البتّه این خبر را که جز پنداری بیش نیست و گزارشی دروغین است باور نکرده ام- که بسر».

«شمشیر تیز و برّان خود را بر رگهای گردن طفلان من گذرانده، و راستی که این ظلم و زیاده روی فزون از حدّ است».

«کیست که زنی حیران و اشک ریزان و مصیبت زده ای را از حال طفلانش با خبر کند، که با رفتن پیشینیانشان از دست رفته اند؟».

راوی گوید: بعدها روزی عبید اللَّه بن عبّاس و بسر بن ارطاه هر دو نزد معاویه بودند، معاویه (اشاره به بسر نموده و) به عبید اللَّه گفت: این پیر مرد قاتل دو کودک را می شناسی؟ بسر گفت: بله، من قاتل آن دو هستم حالا چه شده؟

عبید اللَّه گفت: اگر شمشیری می داشتم (پاسخت می دادم)، بسر گفت: این شمشیرم بگیر- و با دست به شمشیرش اشاره نمود- معاویه به تندی جلو او را گرفت و گفت: اف بر تو ای پیر مرد، چقدر احمقی! تو در برابر مردی که دو طفل او را کشته ای ایستاده و شمشیرت را باو می دهی! گویا از (حقد و کینه ای که

در) دلهای بنی هاشم (علیه بنی امیّه نهفته است) با خبر نیستی! بخدا سوگند اگر شمشیر بدست او دهی اوّل تو را می کشد و دوّم مرا! عبید اللَّه گفت: بلکه- بخدا سوگند- نخست تو را می کشم، و دوّم او را بقتل می رسانم.

۵- عمران بن حصین گوید: من و عمر بن خطّاب حضور رسول خدا (ص) نشسته بودیم و علی علیه السّلام نیز کنار آن حضرت نشسته بود، که رسول خدا (ص) این آیه را خواند: «أَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ ...» «یا آن کسی که پاسخ درمانده را- چون او را بخواند- می دهد و گرفتاریها را بر طرف می سازد، و شما را خلیفه های زمین قرار می دهد، آیا باللَّه خدای دیگری هست؟ بسیار کم یادآور می شوید». ناگهان علی علیه السّلام مانند گنجشک بخود لرزید، پیامبر (ص) باو فرمود: چه شد، نگران شدی؟ عرضکرد: چرا نگران نباشم و حال آنکه خداوند می فرماید که ما را خلیفه های در زمین قرار خواهد داد! پیامبر (ص) فرمود:

ناراحت و نگران مباش که بخدا سوگند تو را دوست ندارد، جز مؤمن، و دشمن ندارد مگر منافق (۱).

---

۱- شاید علت نگرانی حضرت از شنیدن نام خلافت این باشد که آن حضرت از عواقب خطرناک آن از جانب دشمنان دین با خبر بوده و گویا آن همه خونریزی و کشتار و بی خانمان شدن زنان و کودکان در راه رسیدن بحکومت در مقابله با کفار و منافقان را بچشم می دیده، نه آنکه از بر پا داشتن عدالت و برقراری قسط و عدل بیم داشته که او خود سر آمد آن است. و بدین جهت است که پیامبر (ص) او را دلداری میدهد که نگران نباشد زیرا همیشه در تمام درگیریها حق با وی بوده و مخالفان حضرتش بر باطل بوده اند، لذا با صلابت هر چه تمامتر در برابر منافقان و پیمان شکنان و ستمگران ایستاد و در راه خدا از ملامت هیچ ملامتگری باک نداشت.

۶- ابو نوفل محمّد بن اسحاق ثعلبی موصلی گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: ما برگزیدگان خدا از میان تمام بندگانش هستیم، و شیعیان ما برگزیدگان خدا از میان امّت پیامبرش (ص) می باشند.

۷- محمّد بن مسلم ثقفی گوید: از امام باقر (ع) شنیدم که می فرمود: دین ندارد کسی که با اطاعت از کسی که نافرمانی خدا میکند دینداری کند، و دین ندارد کسی که با نسبت دادن باطلی بر خدا دینداری کند، و دین ندارد کسی که با انکار چیزی از آیات و نشانه های خدا و دینداری نماید.

۸- داود بن سلیمان غازی از حضرت رضا (ع) از پدران بزرگوارش علیهم السّلام روایت کند که امیر المؤمنین (ع) فرمود: اگر بنده ای اجل و شتاب آمدن آن

را بسوی خود ببیند هر آینه از همه آرزوها بدش آید و دست از طلب دنیا بردارد.

(شیخ مفید) گوید: ابو الفرج برقی داودی شعری برایم خواند و گفت:

این اشعار را شیخی دل بریده از همه چیز و واصل بخدای متعال در بیت المقدّس برایم خواند (ترجمه):

«و کسی که در هر لحظه در انتظار مرگ بسر می برد با این حال بدون وقفه سرگرم ساختن و پرداختن و محکم کاری امور دنیوی است».

«وقتی او را آزمایش کنی دارای حقیقت یکشخص با یقین است، ولی کارهای او بمانند کارهای کسی است که هیچ یقین ندارد».

«عیان و انکار با هم در آمیخته! و دانش او بمذهب خود در تمام آنچه یقین دارد همچون جهل و نادانی است».

## مجلس سی و هفتم شنبه ۱۷ رمضان المبارک ۴۱۰

۱- ابو حمزه ثمالی گوید: امام باقر (ع) فرمود: مؤمن دائما در حال نماز

است تا آنگاه که ایستاده و نشسته و خوابیده بیاد خدا باشد، خدای متعال می فرماید: «آنان که ایستاده و نشسته و خوابیده یاد خدا می کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند (و می گویند) ای پروردگار ما تو اینها را بیهوده نیافریده ای! تو منزّهی، پس ما را از عذاب دوزخ نگهدار» (۱).

۲- یاسر گوید: امام رضا (ع) فرمود: چون زمامداران دروغ پردازند باران قطع می شود، و چون سلطان ستم کند پایه های دولتش سست می گردد (و دولتش از چشم مردم می افتد)، و چون زکات داده نشود چهار پایان می میرند.

۳- عبد اللَّه محمّد فزاری از امام صادق و آن حضرت از امام باقر علیهما السّلام، و نیز جابر [جعفی] از امام باقر (ع) روایت کنند که جابر بن عبد اللَّه انصاری گفت: رسول خدا (ص) به علیّ بن ابی طالب فرمود: آیا بتو بشارت

---

۱- آل عمران: ۱۹۱.

ندهم، آیا تو را مژده ندهم؟ عرضکرد: چرا یا رسول اللّه. حضرت فرمود: من و تو از یک سرشت آفریده شدیم، و مقداری از آن سرشت زیاد آمد و شیعیان ما از آن آفریده شدند، پس چون روز قیامت شود همه مردم بنام مادرانشان خوانده شوند جز شیعیان تو که بنام پدرانشان خوانده شوند بجهت آنکه ولادتشان پاک است (و نسبت آنان بپدران خود حتمی و صحیح است).

۴- امیّ صیرفی گوید: از امام باقر (ع) شنیدم که می فرمود: خداوند بیزار باشد از آن کس که از ما بیزاری جوید، و خداوند لعنت کند آن کس را که ما را لعن می کند، و خداوند هلاک سازد آن کس را که با ما دشمن است. خداوندا! تو می دانی که ما سبب هدایت ایشانیم، و آنان [بخاطر تو] با ما دشمنی می ورزند، پس تو خود بحساب آنان برس و آنان را کیفر ده.

۵- عبد اللّه بن سنان از امام صادق از پدرش از جدّش علیهم السّلام روایت کند که فرمود: چون ابرهه بن صبّاح پادشاه حبشه آهنگ ویرانی مکّه

کرد، لشکریان حبشه بسوی مکّه شتافتند و بر آنجا غارت بردند و شترانی چند از عبد المطّلب بن هاشم را تاراج کردند. عبد المطّلب نزد پادشاه رفت و اجازه ورود خواست، پادشاه اجازه داد- در حالی که بر روی تخت خود در زیر قبّه ای از دیبا آرمیده بود- (عبد المطّلب وارد شد) و سلام داد، ابرهه جواب سلام داد و لحظاتی چند در صورت عبد المطّلب نگریست، و حسن و جمال و سیمای عبد المطّلب او را بشگفت آورد. پادشاه گفت: آیا مثل این نور و جمالی که در تو می نگرم در پدرانت نیز وجود داشته؟ گفت: آری، ای پادشاه، تمام پدران من دارای چنین نور و جمال و بهائی بوده اند. ابرهه گفت: همانا شما بر پادشاهان از جهت فخر و شرف سر آمده اید، و حقّا شایسته تو است که سرور قوم خود باشی. سپس او را در کنار خود بر روی تختش نشاند، و به فیلبان فیل بزرگ خود- که فیلی سپید و بزرگ جثّه بود و دو عاج مرصّع بانواع مروارید و جواهرات داشت، و آن پادشاه بر تمام پادشاهان زمین بدان فیل افتخار می کرد- گفت: آن فیل را نزد من آور، وی آن را آورد در حالی که بهر زیور زیبائی آراسته شده بود، پس چون برابر عبد المطّلب قرار گرفت و در مقابل او بسجده افتاد، و هیچ گاه برای پادشاه خود سجده نکرده بود، و خداوند زبان او را بعربی گشود و بر عبد المطّلب سلام کرد.

پادشاه از دیـدن این قضیّه هراسید و پنداشت که سحر و جادو باشد، گفت: فیل را به جای خودش باز گردانید. سپس به عبد المطّلب گفت: برای چه آمده ای؟ همانـا آوازه سخاوت و کرم و فضـل تو بگوش من رسیده، و از هیئت و جمـال و جلال تو چیزهائی دیـدم که شایسته است حاجت تو را برآورم، پس هر چه خواهی از من بخواه- و او فکر می کرد عبـد المطّلب از وی درخواست می کنـد که از مکّه بیرون برود- عبـد المطّلب باو گفت: یاران تو بر چهار پایان من حمله آورده و آنها را برده اند، دستور ده شتران را بمن بازگردانند. پادشاه حبشه از این سخن عصبانی شد و به عبد المطّلب گفت: از نظرم افتادی! تو آمدی در باره تعـدادی از شتران خود از من درخواست می کنی در حالی که من برای ویرانی شرف تو و قوم تو و مکرمتی که بـدان سبب برای خود بر هر گروه و طایفه ای دیگر امتیاز قائل هستید آمده ام، و آن خانه ای است که از هر نقطه ای از زمین آهنگ آن کننـد، و تو درخواست از این مسأله را رها ساخته در باره شتران خود از من درخواست می کنی؟! عبـد المطّلب گفت: من صاحب خانه ای که تو آهنگ ویرانی آن را داری نیستم، من صاحب شترانی چنـد هستم که یاران تو ربوده اند، و آمده ام در باره

چیزی که صاحب آنم از تو درخواست کنم، و این خانه را هم صاحبی است که خودش از تمامی آفریدگان بیشتر حافظ آن است و خود از همه بآن سزاوارتر است.

پادشاه گفت: شتران او را به او برگردانید، و بسوی خانه بتازید و هر سنگ سنگ آن را از جای بر آورید. عبد المطّلب شتران خود را گرفت و بسوی مکّه بازگشت، و آن پادشاه با فیل بزرگ همراه سپاهیان خود برای ویرانی کعبه از پی عبد المطّلب براه افتادند. پس هر چه کردند فیل را داخل محوّطه حرم مکّه کنند فیل حرکت نمی کرد و می خوابید، و چون آن را رها می کردند هروله کنان به عقب بازمی گشت.

عبد المطّلب به پیشکارانش گفت: پسرم را صدا زنید، عبّاس را آوردند، گفت: منظورم این نیست، پسرم را صدا زنید، ابو طالب را آوردند، گفت: منظورم این نیست، پسرم را صدا زنید، پس عبد اللَّه پدر پیامبر (ص) را آوردند، چون پیش آمد عبد المطّلب گفت: پسرم! ببالای کوه ابو قبیس برو، و به ساحل دریا بنگر ببین چه چیز از آنجا می آید و بمن خبر بده.

عبد اللَّه بر بالای کوه ابو قبیس رفت، درنگی کرد که ناگهان دید پرندگانی دسته دسته به سرعت سیل و سیاهی شب آمدند، و بر بالای ابو قبیس قرار گرفتند، سپس بسوی خانه کعبه رفته، هفت دور طواف کردند، آنگاه به سوی کوه

صفا و مروه رفته و هفت دور نیز آنجا طواف نمودند. عبد اللّه- رضی اللّه عنه- نزد پدرش آمد و این خبر را باو گزارش داد.

عبد المطّلب گفت: پسر جانم! بنگر ببین کار اینان بکجا می انجامد، و مرا با خبر ساز. عبد اللّه نگاه کرد دید آن پرندگان رو بسوی سپاه حبشه نمودند، عبد اللّه این خبر را به عبد المطّلب رساند، پس عبد المطّلب [رحمه اللّه] بیرون شد و می گفت: ای اهل مکّه بسوی سپاه حبشه بیرون شوید و غنائم خود را برگیرید. آنان بطرف سپاه رفتند دیدند آنان مثل چوبهای خشك و تراشیده و پوسیده بروی زمین افتاده اند، و هیچ پرنده ای نبود جز اینکه سه دانه ریگ- دو تا بدست و یکی به منقار- گرفته و با هر ریگی یك نفر از آنها را به قتل می رسانید، و چون همه تا آخر کشته شدند پرندگان بازگشتند، و نه پیش از آن وقت و نه بعد از آن هرگز آن پرندگان را ندیدند. و چون تمامی آن قوم بهلاکت رسیدند عبد المطّلب بنزد خانه کعبه آمد و پرده های آن را گرفت و این اشعار را سرود (ترجمه):

«ای باز دارنده فیل در ذی مغمّس (محلّی است در راه طائف)، که او را بازداشتی مثل حیوانی که واژگون شده است (یا مثل الاغی که از راه مانده باشد)».

«در محبس و زندانی که در آن جانها از پیکرها بدر رود»

و از آنجا بازگشت در حالی که در باره فرار قریش و ترس آنان از سپاه حبشه این رجز را می خواند (ترجمه):

«قریشیان همه گریختند وقتی سپاه را دیدند، و من تنها ماندم و انیس و یاوری برای خود نمی دیدم».

«و حتّی آوای بسیار خفیف و آهسته ای هم از آنان بگوشم نمی رسید، جز برادر بزرگوار پر ارزشی که با من ماند».

«آن کسی که در میان خانواده اش بزرگ و رئیس بود» ۶- ابو المجبّر گوید: رسول خدا (ص) فرمود: چهار چیز دلها را به تباهی می کشاند: با زنان به خلوت نشستن، و گوش دادن بآنان، و برأی آنان عمل نمودن، و همنشینی با مردگان، عرض شد: ای رسول خدا همنشینی با مردگان چیست؟ فرمود: همنشینی با هر کسی که از راه ایمان گمراه، و با هر کس که در صدور احکام و داوریها ستمکار است.

۷- محمّد بن جعفر از پدرش امام صادق و آن حضرت از پدر بزرگوارش امام باقر علیهما السّلام روایت کند که فرمود: ابو لبابه بن عبد المنذر نزد ابو الیسر

آمد تا طلب خود را از وی بازستاند، (از پشت در) شنید که ابو الیسر می گفت:

بگوئید: او اینجا نیست. ابو لبابه صدا زد: ابا الیسر! بیا بیرون، وی بیرون آمد، ابو لبابه گفت: چه چیز تو را واداشت چنین کنی؟ گفت: فشار و تنگدستی ای ابا لبابه. ابو لبابه گفت: تو را بخدا؟ گفت: آری بخدا! ابو لبابه گفت: از رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود: چه کسی دوست دارد در پناه سایه ای از آتش جوشان و پر حرارت دوزخ بسر برد؟ عرضکردیم: همه ما این را دوست داریم ای رسول خدا. فرمود: چنین کس باید بدهکار خود را مهلت دهد یا آدم تنگدست را رها سازد (یا برای بدهکار تنگدست دعا کند).

۸- داود بن سلیمان غازی گوید: از حضرت امام رضا (ع) شنیدم که می فرمود: هر کس برادری در راه خدا پیدا کند همانا خانه ای در بهشت بدست آورده است.

(شیخ مفید) گوید: ابو الحسن رحبی نحوی این اشعار را از حجّاج بن یوسف تمیمی برایم خواند (ترجمه):

«و اگر مردی پنجاه سال عمر کند همانا به آبشخور خود (پایان زندگی و

مرگ) نزدیک شده است».

«هر گاه روزی از روزگار را پشت سر گذاشتی نگو یک روز پشت سر گذاشتم بلکه بگو بر من نگهبانی گماشته شده است».

«هر گاه آن عصری که تو در میان مردم آن زیست می کنی بگذرد و تو برای عصر دیگر باقی بمانی همانا در میان مردم آن عصر غریب و تنها خواهی بود».

## مجلس سی و هشتم شنبه ۲۴ رمضان المبارک ۴۱۰

۱- ابو عبیده حذاء گوید: امام صادق (ع) فرمود: تو را از دشوارترین چیزهائی که خداوند بر بندگانش واجب ساخته خبر ندهم؟ با مردم در رابطه با خود به انصاف رفتار کردن، و مواسات و یاری رسانی برادران دینی، و یاد خدا بودن در هر حال، پس اگر طاعتی خدائی برایش پیش آمد بدان عمل کند، و اگر معصیتی برایش پیش آمد آن را ترک نماید.

۲- ابو هریره گوید: رسول خدا (ص) فرمود: زبونترین مردم کسی است که از دعا کردن عاجز باشد، و بخیل ترین مردم کسی است که از سلام کردن بخل ورزد.

۳- عبد الرّحمن بن ابی لیلی گوید: علیّ بن ابی طالب (ع) فرمود:

پیامبر (ص) مرا فرا خواند و چشمم درد می کرد، پس آب دهان در چشمم افکند و عمامه بر سرم بست و عرضکرد: «خداوندا گرما و سرما را از وی دور ساز»، و من از آن پس هرگز گرما و سرما را در خود احساس نکردم (۱).

۴- حارث گوید: علیّ بن ابی طالب (ع) فرمود: رسول خدا (ص) هر روز صبح نزد ما می آمد و می فرمود: نماز- خدا شما را رحمت کند- نماز!

---

۱- و کان ذلک یوم خیبر، راجع الخصائص للنسائی ص ۵۲.

«بـدرستی که خداونـد اراده کرده که فقط از شـما خانواده هر گونه پلیـدی را بزدایید و شـما را پاک و پاکیزه گرداند». احزاب: ۳۳.

۵- ابو هیّاج عبد اللَّه بن عامر گوید: چون خبر شـهادت حسـین (ع) به مدینه رسـید، اسماء دختر عقیل بن ابی طالب- رضی اللَّه عنهـا- در میـان گروهی از زنـان خانـدانش بیرون شـد تا به آرامگاه رسول خـدا (ص) رسـید، پس خود را بقبر چسـبانید و ناله برآورد، سپس برو به مهاجرین و انصار کرد و این اشعار را می گفت:

(ترجمه) «شما چه جواب دارید اگر پیامبر (ص) در روز قیامت به شما بگوید- و البتّه که گفتار راست شنیده خواهد شد-».

«شما دست از یاری عترت و خاندان من برداشتید یا اینکه غائب بودید؟

در حالی که حق نزد ولی أمر محفوظ و فراهم بود».

«شـما آنان را بـدست ظالمان سپردیـد، پس امروز بنفع هیـچ یک از شـما نزد خداونـد کسـی که شـفاعتش پذیرفته باشد وجود ندارد».

«چه شـد که شـما در صـبح روز طفّ (روز عـاشورا که در سـرزمین طف یعنی کربلاـ واقع شـد) آنـان را بهنگـامی که بـا انواع بلاهای مرگبار رو برو شدند یاری

ننمودید و آن بلاها بهیچ وجه از آنان دفع و ردّ نشد؟!».

راوی گفت: ما تا آن زمان بقدر آن روز مرد و زن گریان ندیده بودیم.

۶- غیاث بن ابراهیم گوید: امام صادق (ع) فرمود: یک روز صبح امّ سلمه- رحمها اللّه- گریه می کرد، باو گفته شد: از چه می گریی؟ گفت: دیشب فرزندم حسین [ع] کشته شد، زیرا از زمانی که رسول خدا (ص) وفات یافته بود حضرتش را ندیده بودم جز دیشب که آن حضرت را بسیار لاغر و رنگ پریده و پژمرده و غمگین دیدم، عرضکردم: ای رسول خدا چرا شما را رنگ پریده و غمگین می بینم؟ فرمود: دیشب یکسره مشغول کندن قبر برای حسین و یاران او [علیهم السّلام] بودم.

۷- محفوظ بن منذر گوید: پیر مردی از بنی تمیم که در رابیه (۱) سکونت داشت بمن خبر داد که: از پدرم شنیدم که می گفت: ما از شهادت حسین (ع)

---

۱- رابیه قسمت بلند زمین و تپه مانند را گویند ولی ظاهر کلام این است که آن نام محلی است.

خبر نداشتیم تا اینکه شب عاشورا فرا رسید، که من با یکی از مردان قبیله در رابیه نشسته بودیم و شنیدیم که هاتفی این اشعار را می گفت (ترجمه):

«بخدا سوگند من نزد شما نیامدم تا اینکه دیدم او (حسین (ع)) گلو بریده و گونه بخاک سائیده در سرزمین طفّ بروی زمین افتاده بود».

«و در اطراف او جوانانی بخاک افتاده بودند که از گلوی همگی خون سرازیر بود و آنان همچون چراغهائی بودند که نور آنها بر سیاهی شب برتری داشت».

«و البتّه من شتر بلند پای خود را بسرعت راندم تا شاید بآنان برسم پیش از آنکه با حوریان بهشتی هم آغوش شوند».

«ولی قدر خداوندی که آن را بانجام رساند مرا مانع شد، و البتّه این امر مقدّری بود که خداوند آن را بانجام شوند».

«ولی قدر خداوندی که آن را بانجام رساند مرا مانع شد، و البتّه این امر مقدّری بود که خداوند آن را بانجام برد». «حسین (ع) چراغ پرفروغی بود که از او کسب نور می شد، و خداوند می داند که من سخن دروغ و بی پایه نمی گویم».

«خداوند درود فرستد بر جسمی که قبر حسین (ع) آن را در آغوش گرفته، همان جسمی که ملازم و هم پیمان نیکی ها بود و حال به قبر سپرده شده است».

«او در حال در غرفه های بهشتی در مجاورت رسول خدا (ص) و حضرت وصی (علی بن ابی طالب) (ع) و جعفر طیّار شاد و مسرور بسر می برد».

باو گفتیم: تو که هستی- خدایت رحمت کناد-؟ گفت: من و پدرم از جن های نصیبین هستیم، خواستیم که با جان خود، حسین (ع) را یاری دهیم، و چون از سفر حجّ باز گشتیم دیدیم حضرت بشهادت رسیده است.

۸- حذلم بن ستیر گوید: در سال ۶۱ هجری بکوفه وارد شدم و این مصادف بود با زمانی که علیّ بن الحسین (امام سجّاد) علیه السّلام با زنان خانواده از (سفر جانسوز) کربلا بازمی گشتند و مأموران (یزیدی) دور آنان حلقه زده، مردم برای تماشای آنان از خانه ها بیرون ریخته بودند. چون اهل بیت را سواره بر شتران بی جهاز پیش آوردند زنان کوفه شروع بگریه و زاری نمودند، پس از علیّ بن الحسین علیهما السّلام- در حالی که بیماری وی را لاغر ساخته و بند و زنجیر در گردن مبارکش بود و دستهای آن حضرت بگردن مبارکش بسته بود- شنیدم که با آوازی بس ضعیف می فرمود: هان، این زنان بر ما می گریند! پس چه کسی (جز مردان ایشان) افراد ما را بقتل رسانده است؟ و زینب (۱) دخت گرامی

---

۱- مشهور آنست که وی دختر بزرگ علی (ع) زینب کبری- سلام اللَّه علیها- بوده است، ولی از نقل پاره ای از کتب مانند «بلاغات النّساء» ابن طیفور بر می آید که وی امّ کلثوم زینب صغری علیها السّلام است، بنا بر این از یکی از همسران دیگر علی علیه السلام بوده. بهر حال همه افراد این خاندان از یک ریشه اند یعنی از کانون ولایت مولانا امیر المؤمنین (ع) که لسان اللَّه النّاطق است.

علیّ (ع)- و براستی که هرگز زنی با شرم و آزرم سخنورتر از او ندیده بودم گوئی از زبان امیر المؤمنین (ع) سخن می گفت- را دیـدم که با دست بسوی مردم اشاره فرمود که ساکت شویـد، در حال تمام نفسـها خاموش و همه صداها فرو نشـست سـپس فرمود:

«سپاس از آن خـدا است، و درود بر پـدرم رسول خـدا. امّـا بعـد، ای کوفیـان، ای دغلبـازان و ای خودداران از یـاری، اشـکتان خشک، و ناله و فریادتان خاموش مباد، داستان شما نیست جز بمانند «آن زنی که رشته خود را پس از محکم بافتن می گشود، شما سوگندهای خود را سبب مکر و خیانت میان خودتان قرار داده اید». هلا، آیا در میان شما جز مردمی چاپلوس و ننگ آور و کینه توز که در میدان نبرد بزدل، و در برابر دشـمنان زبون اند، و مردمی پیمان شکن و بیوفایند پیدا می شود؟! راستی که چه پیشـکش زشتی با دسـتهای خود برای خویشـتن پیش فرسـتاده ایـد که آن خشم خـدا بر شـماست، و در عذاب دوزخ جاویدان خواهید بود.

آیا می گرییـد؟! آری- بخدا سوگند- بسـیار بگریید و کم بخندید، همانا که شـما به ننگ و رسوائی آن دست یافتید، و هرگز نتوانید پلیدی آن را از

خویش بزدائید. آیا زاده ختم رسولان، و سرور جوانان بهشتی، و پناه خوبانتان، و پناهگاه گرفتاریتان، و نشانه راهتان، و راه پهناور دلیلتان را ترک یاری گفتید، و برای او بهم بافتید؟! هان چه بد بار سنگینی از گناه بر دوش کشیدید، پس هلاکت و سرنگونی بر شما، راستی که کوششها بنومیدی رسید، و دستها بخاک نشست (کنایه از آنکه به هیچ خیر و برکتی نرسید)، و سودا بزیان انجامید، و به خشمی از جانب خدا باز گشتید، و مهر خواری و فقر و گرفتاری بر شما نهاده شد.

وای بر شما آیا می دانید چه جگری از رسول خدا بریدید؟! و چه خونی از او ریختید؟! و چه عضو مهم و محترمی را از آن حضرت برگرفتید؟! «راستی که کار زشت و ناپسندی مرتکب شدید که نزدیک است آسمانها از آن بشکافد و زمین دهان باز کند و کوهها پاره پاره بروی زمین ریزد». (۱) همانا این عمل را بگونه ای احمقانه و زشت بجای آوردید که فضای زمین و آسمان را از قبح آن پرساختید. آیا شگفت دارید از اینکه آسمان خون ببارد؟! البتّه که عذاب آخرت خوارکننده تر است، پس این مهلت زودگذر حلم شما را نرباید (و در نتیجه بگناه ادامه دهید) که هیچ گاه خشم و غضب، خدا را به شتاب نیندازد، و بیم از دست رفتن خونخواهی و انتقام بر او نرود، چنین

---

۱- مریم: ۸۹- ۹۰.

نیست، همانا پروردگار تو در کمینگاه است».

راوی گوید: سپس حضرت ساکت شد (۱)، و دیدم که مردم همه متحیّر مانده، انگشت تحیّر بدهان برده اند، و دیدم پیرمردی بقدری گریست که ریش او از اشک چشمش تر شد و این شعر را گفت (ترجمه):

«پیرانشان بهترین پیران اند، و نسل آنان بهنگام بر شماری نسل و اولاد بگونه ای است که هرگز به پستی و خواری نمی گراید».

۹- ابراهیم بن داحه گوید: نخستین شعری که در رثاء و نوحه گری برای حسین بن علی علیهما السّلام سروده شد گفتار عقبه بن عمرو سهمی از بنی سهم بن عوف بن غالب است که:

«اگر بنا باشد که در زندگانی دنیا چشم روشن باشد ولی شما در دنیا در خوف و بیم بسر برید آن چشم هرگز روشن مباد».

«بر مزار حسین در کربلا گذر کردم، و اشک فراوانی از دیده ام جاری گشت».

---

۱- در احتجاج طبرسی وارد است: «حضرت سجّاد (ع) بآن حضرت فرمود: عمّه! ساکت باش، که از گذشته برای آینده باید عبرت آموخت، و تو- خدا را شکر- عالمی بدون معلّم، و فهیمی بدون استادی، راستی که گریه و ناله آن کس را که روزگار از دست برده بازنگرداند، پس حضرت ساکت شد.

«من پیوسته بر مصائب حسین مرثیه گویم و بر غمهای او گریه کنم، و چشم من به اشک و ناله ام کمک و یاری می رساند».

«و پس از حسین (ع) بر گروهی می گریم که قبر از اطراف گرد آنان را فرا گرفته است».

«سلام بر اهل قبور در کربلا، و اندک سلام از جانب من حضور آنان نثار می شود و بآنان می رسد».

سلام در ساعات شب و روز بر آنان، سلامی که باد تند و غبارهای برخاسته آن را برساند».

«و پیوسته بوی و نسیم مشک و عبیر قبور آنان بر میهمانان و زائرشان می وزد».

۱۰- یحیی بن اکثم قاضی گوید: مأمون، دعبل بن علی خزاعی- رحمه اللّه- را نزد خود فرا خواند و او را امان داد. چون نزد مأمون حاضر شد- و من نیز در برابر مأمون نشسته بودم- باو گفت: آن قصیده بزرگ و طولانی خود را که سروده ای برایم بخوان. دعبل آن را انکار کرد و از وجود چنان قصیده ای اظهار بی خبری نمود. مأمون گفت: من تو را در مورد آن در امان می دارم همان گونه که بخودت نیز امان دادم. پس دعبل این اشعار را خواند (ترجمه):

«همسرم از آنگاه که کناره گیری مرا از خودش دیده متأسف و اندوهگین شده، و این خرد و بردباری را در من گناهی نابخشودنی قلمداد نموده است».

«وی پس از آنکه مویش سپید گشته هنوز آرزوی سرگرمی و بازیچه های جوانی در سر دارد، و حال آنکه در میدان مسابقه پیری در میان همسالان خود گام نهاده است».

«همسرم! سپیدی موی سرم رستاخیز را بیاد من آورده و از سرنوشتی که قلم تقدیر الهی برایم مقرّر ساخته خرسندم نموده است».

«اگر بنا باشد بدنیا و زیور آن دل بندم و بمانم، نتیجه ای جز گریه و زاری بر کسانی که تک تک از دستم می روند عاید من نخواهد شد».

«روزگار، پیوستگی خاندانم را از هم گسیخت چونان که ضربه سنگی بزرگ، اجزاء کاسه سفالین را از هم بپاشد و هر تکّه از آن را بسوئی افکند.

(این چنین با ما خاندان رفتار کرد) «پاره ای از آنان بجا مانده، و پاره ای دیگر را آواگر مرگ ندا در داده، و بازماندگان نیز از پی آنان روان می شوند».

«می ترسم آن کس که بازمانده نیز راه جدائی پیش گیرد، و باز گشت آن کس را که روی برتافته و در گذشته است دیگر نمی توان چشم داشت».

«بگونه ای من از اهل و اولادم گزارش می دهم همانند شخص خوابی که خوابی بیند و داستان خواب خویش را پس از مدّتی باز گو می کند».

«اگر چشمانم برای آنان که از خانـدان رسول خدا (ص) درگذشـته اند بگریه سـرگرم نبود (و فراغت می داشت) هرگز قرار و آرام نمی گرفتم (و بر مصیبت آنان سرشک می باریدم)».

«و دوستی در میان دوستان تو سرگرم است باینکه شب را تا صبح با اندوه بر یک یک شما که از دست رفته اند بسر برد» (۱).

«چه دستهای قلم شـده ای که در سـرزمین طفّ (کربلا) از پیکرها جـدا افتاده، و چه گونه های برافروخته ای که بر خاک تیره سائیده گشته است».

«شبانگاه بدان هنگام که کاروانیان، بر مزار حسین گذر می کنند زمزمه کنان گویند که این بخاک و خون طپیده سرور آدمیان است».

«ای امّت زشت کردار! شـما احمـد (ص) را که بدسـتور کتاب و آیتها آن همه صبر و پایـداری در برابر مشـکلات نمود پاداش خیر ندادید».

«پس از او شما در میان اولادش چنان جانشینی کردید، که گرگ در نجات ذی بقر کرد».

یحیی گوید: در اینجا مأمون مرا بدنبال کاری فرسـتاد، من آن را بانجام رسانده و باز گشـتم، و دعبل باین فراز از قصیده رسیده بود:

«هیچ یک از طایفه ها و قبیله هائی که ما می شناسیم از ذی یمان و بکر و مضر باقی نماند جز اینکه همگی در ریختن خون این عزیزان شرکت جستند

---

۱- در این بیت شعر بنا بفرمایش مرحوم مجلسی تصحیف و تحریف رخ داده، و ما بگونه ای ترجمه کردیم که تا حدودی رسا باشد.

چنان که سرپرستان تقسیم گوشت حیوانی که بر سر آن قمار باخته اند بر سر آن گرد می آیند».

«کارشان کشتن و باسارت بردن و ایجاد وحشت و تاراج کردن بود، همان کاری که جنگاوران در سرزمین روم و خزر می کردند».

«من بنی امیّه را در کشتن اهل بیت (تا حدودی) معذور می دانم، (زیرا بنی هاشم نیز عده ای از آنان را در راه اسلام کشته اند) ولی برای بنی عبّاس جای هیچ گونه عذری نمی بینم (زیرا که دست بنی هاشم بخون احدی از آنان آلوده نگشته بود)».

« (ای بنی هاشم) همان قومی که شما نخستین کسان ایشان را بحکم اسلام کشتید، چون به حکومت رسیدند شما را بحکم کفر مجازات و کیفر نمودند».

«آنان همان فرزندان حرب و مروان و خاندان آنان و اولاد معیط هستند که سر رشته داران حقد و کینه توزی اند».

«هان! در سرزمین طوس بر مزار آن امام پاک بایست، اگر در مورد نیازمندی خود درمانده گشته و انتظار رهائی می بری».

«دریغا! که هر مردی در گرو اعمال خود است، حال هر چه را خواهی انجام ده یا کوتاه بیا». (یا دست بردار) (۱).

---

۱- در کتاب اغانی و امالی صدوق و عیون اخبار الرضا (ع) دو بیت زیر را قبل از بیت آخر آورده اند که این دو بیت مکمّل بیت آخر می باشد: «دو قبر در طوس است که یکی قبر بهترین مردم، و دیگری قبر بدترین آنهاست، و راستی که این مطلب از امور عبرت انگیز است البتّه برای پیکر پلید از نزدیکی به پیکری پاک سودی تصوّر نمی شود

یحیی گفت: در اینجا مأمون عمامه خود را بر زمین زد و گفت: ای دعبل- بخدا سوگند- راست گفتی.

۱۱- ابو سعید خدری از پدرش روایت کند که گفت: از پیامبر (ص) شنیدم که بر بالای منبر می فرمود: چه نظری دارند گروهی که می گویند:

خویشاوندی رسول خدا در روز قیامت سودی نمی بخشد؟ آری، بخدا سوگند خویشاوندی من در دنیا و آخرت بریده نخواهد شد. ای مردم، در قیامت من از همه شما پیشتر بر سر حوض کوثر وارد می شوم، سپس وقتی شما وارد می شوید مردی گوید: ای رسول خدا، من فلانی پسر فلانی هستم. و من گویم: نسب تو را می شناسم و لیکن شما پس از من راه چپ پیش گرفتید و بر اعقاب جاهلی خود باز پس گشتید.

۱۲- ابو بصیر از امام باقر از پدرانش علیهم السّلام روایت کند که رسول

خدا (ص) فرمود: ای علی حال تو چگونه است آنگاه که صراط بر روی دوزخ کشیده شود، و تو بر لب پرتگاه دوزخ ایستاده باشی، و بمردم گفته شود: عبور کنید، و تو به دوزخ گوئی: این شخص از آن من، و این شخص از آن تو؟ علی (ع) عرضکرد: ای رسول خدا اینان (که من برای خود بر می گیرم) کیانند؟ فرمود:

آنان شیعیان تواند، و هر کجا که باشی با تو خواهند بود.

۱۳- عبد العظیم بن عبد اللَّه حسنی- رحمه اللَّه- گوید: از امام جواد (ع) شنیدم که می فرمود: دیدار برادران (دینی) موجب حفظ و نگهداری و رشد و نموّ خرد است هر چند که بسیار اندک باشد.

## مجلس سی و نهم شنبه ۱۳ رمضان المبارک ۴۱۱

۱- حفص بن غیاث قاضی گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که

می فرمود: هر گاه یکی از شما خواست که از خداوند چیزی درخواست نکند مگر اینکه باو ببخشاید، باید از تمام مردم نومید گشته، و جز بدرگاه خدا- عزّ و جلّ- امید نداشته باشد، پس هر گاه که خداوند چنین حالتی را در بنده مشاهده کرد، آن بنده چیزی درخواست نمی کند مگر اینکه باو عطا می فرماید. آگاه باشید، پس خود بحساب خویشتن برسید پیش از آنکه مورد حسابرسی قرار گیرید، که بازداشتگاهها و مواقف قیامت (جهت حسابرسی اعمال) پنجاه جا است که هر موقفی و بازداشتگاهی هزار سال است. سپس حضرت این آیه را خواند: «در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است» (۱).

۲- عکرمه گوید: از عبد اللَّه بن عبّاس شنیدم که بفرزندش علیّ بن عبد اللَّه می گفت: گنجی که تو برای خودت ذخیره می کنی باید علم و دانش باشد، و نسبت بآن باید از گنج طلای سرخ دلسوزتر باشی، پس من سخنی بتو می سپارم که اگر حفظش کنی بدان وسیله امر دنیا و آخرت را برایت گرد

---

۱- الآیه فی المعارج: ۴.

آورده ام.

از آنـان مباش که بـدون هیـچ عمل خیری چشم داشت بآخرت دارنـد، و بخاطر آرزوهای دراز توبه را به تأخیر می انـدازد، در دنیاماننـد پارسایان سـخن گویـد، ولی پیوسـته راه علاقهمنـدان بآن را پویـد، اگر دنیا را به وی دهند سـیر نمی شود، و چون از چیزی بازش بدارنـد قناعت نمی کند، از سپاسـگزاری آنچه به او داده شده فرو می ماند، و باز باقیمانده آن را طلب می کند. و بآنچه خود نمی کنـد فرمان می دهد، نیکان را دوست دارد ولی بسان آنان عمل نمی کند، و نادانان را دشـمن می دارد و خود یکی از آنـانست می گویـد: تـا چنـد عمـل کنـم و به رنـج بیفتم، آیـا وقت آن نرسـیده که بنشـینم و آرزو کنم؟ و وی آرزوی آمرزش دارد و حال آنکه در معصـیت کوشاست، بآن اندازه که یک شـخص بخواهد یاد آور شود (و اندرز گیرد) عمر نموده انـد، در بـاره عمر از دست رفته گویـد: اگر کردار نیـک کرده و خود را بزحمت انـداخته بودم ذخیره ای برایم می بود، و حال آنکه در بـاقی عمر خود بـدون پروا نافرمـانی پروردگـار خود- عزّ اسـمه- می کنـد. اگر بیمـاری شود بر کوتـاهی اعمـال خود پشـیمان می شود، و چون بهبودی یابـد خود را (از عذاب پروردگار) در امان دانسـته و مغرور شده و عمل نیک را به تأخیر می اندازد، و

ایشـان تـا تنـدرست انـد، در عجب و خود بینی غرق انـد، و چون گرفتار آینـد نومیـد می گردنـد. چون بسوی نعمت میل کنند طغیان و زیاده روی می کننـد، و چون نعمت بدسـتشان رسـد خود را هلاك می سازنـد. در پی آنچه که یقین ندارند بدان می رسـند (خوشـیهای روزگار) می رونـد، و در راه آنچه که یقین دارنـد (نعمتهای اخروی) قدم نمی گذارند. بآن مقدار از روزی که برایشان تضمینی شده اطمینان ندارند، و بآنچه که قسمت آنان گشته قانع نمی گردند.

پیش از آنکه بزحمت بیفتنـد میلی بکار نیک پیدا نکنند، و برای دستیابی بآنچه میل دارند خود را بزحمت نیندازند. اگر توانگر شوند مستی کنند، و چون تهیدست گردند نومید می شوند، و پیوسـته فزونی می طلبند هر چند سـپاس آنچه را که دارند بجای نمی آورند، [برای مردم نسـبت بآنچه که فایده ای برایشان ندارد خود را بزحمت می افکنند] و آنچه را که ناخوشایند است (یا آنچه را که بیشتر حق خود ایشانست) در باره خود ضایع و تباه می سازند. بجهت زشتیهای گذشته مرگ را ناخوش می دارند، و با این حال در حیات خود دست از زشتی بر ندارنـد. چون شـهوتی رو نمایـد بگناه آلوده می شونـد سـپس خواسـتار توبه می گردنـد، و چون کار آخرتی پیش آید آن را از خود دور می سازند. در آنچه که از خدا می خواهند مبالغه می نمایند، ولی در طاعت و پرستش کوتاه می آیند.

بآسایش (۱) خویش می نازند، و در کردار خویش کم و کاست می گذارند. در

---

۱- در متن عربی لفظ «طول» دارد، و ممکن است «قول» باشد که با فراز بعد نزدیکتر است:

طلب دنیا چنـدان کوشـند که به رنج و بیماری می افتند، و چون بهوش آیند و جان سالم بدار برند دو باره بگناه افتاده و دسـت برندارند (۱).

از مرگ می هراسـند ولی از آنکه مبادا کار خیری از دسـتشان برود باك ندارند. بر مردم از کوچکترین گناهی که از آنان سر می زنـد می ترسـند، ولی بـدون هیچ عملی بخود امیدوارند، و پیوسـته مردم را سـرزنش می کنند لیکن با نفس خود بمداهنه و سازشـکاری عمـل می کننـد. تـا آن زمـان که خرسـندند امـانت دارنـد، و چون خشـمگین می شونـد خیانت می ورزنـد. چون تنـدرست می گردنـد گمان می کننـد که توبه کرده انـد (و به گناه آلوده می شونـد)، و چون گرفتار می گردند، تندرستی می طلبند و بازمی گردند. نه شبی بعبادت می خیزند، و نه روزی را به روزه سپری می سازند، صبح که می شود بفکر چاشت اند و شـب که می شـود در نیّت شـام، و حـال آنکه روزه دار هم نبـوده انـد. بالاـ دسـتانشان از شـرّ آنـان در امـان نیسـتند. چـون زیر دسـتانشان- با اینکه بخدا پناه می برند- از شـر آنان در امان نیستند. چون (بچیزی یا کسی) دشمنی می ورزند خود را بهلاکت می اندازنـد، و چون چیزی را دوست می دارند قدری کوتاه نمی آیند. از اندکی نعمت خداوندی بخشم می آیند، و با فراوانی نعمت خدا به معصـیت می افتند، و فرمانشان پیوسته برده می شود ولی خود (فرمان خدا نمی برند و) به معصیت می پردازند، و باید از خداوند یاری جست.

---

۱- در متن عربی این فراز در نسخه های تصحیف بسیاری رخ داده و مجملا این معنائی که شد از آن ها استفاده می گردد.

۳- ربیعه سعدی گوید: نزد حذیفه بن الیمان- رحمه اللّه- رفتم و گفتم: مرا بآنچه که از رسول خدا (ص) شنیده یا دیده ای خبر ده تا بدان عمل نمایم. بمن گفت: تو را به قرآن سفارش باد. گفتم: من خود قرآن خوانده ام، و همانا نزد تو آمده ام که مرا از آنچه که ندیده و نشنیده ام باخبر سازی. [خداوندا تو را بر حذیفه گواه می گیرم که نزد او آمدم تا مرا خبر دهد از آنچه که] از رسول خدا (ص) ندیده و نشنیده ام، و او مرا از آن محروم ساخت و از من پوشیده داشت.

حذیفه گفت: ای مرد در سختگیری به حدّ اعلی رسیدی! سپس گفت:

این را بگیر که نمونه ای است از خروار، و جنگی برای همه کار توست. همانا نشانه بهشت در این امّت، پیامبر خدا (ص) است، وی غذا می خورد و در بازارها راه می رفت. باو گفتم: (باز هم نشد) نشانه بهشت [در این امّت] را برایم روشن ساز تا بدنبال آن روم، و نشانه دوزخ را برایم روشن نما تا از آن بپرهیزم. پس بمن گفت: بآن کس که جانم بدست اوست سوگند که نشانه بهشت و رهنمایان بسوی آن تا روز قیامت و پیشوایان حق همانا آل محمّد علیهم السلام هستند، و همانا

نشانه دوزخ و پیشوایان کفر و فراخوانندگان بسوی آتش تا روز قیامت کسانی دیگر غیر ایشان می باشند.

۴- حنش بن معتمر گوید: بر امیر مؤمنان علیّ بن ابی طالب (ع) وارد شدم، عرضکردم: سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو باد ای امیر مؤمنان، چگونه شب کردی؟ فرمود: شب کردم در حالی که دوستدار دوستان، و دشمن دشمنان خودمان هستم، و دوست ما در حالی شب می کند که نسبت برحمتی از جانب خدا که در انتظار آنست شادمانست، و آن را آرزو می کند، و دشمن ما شب می کند در حالی که بنای کار خود را بر لب پرتگاه دوزخ قرار داده (یا لباس خود را بر لب پرتگاه دوزخ می کشد) و آن لبه سست، او را در آتش دوزخ می افکند. و درهای بهشت برای اهل آن گشوده شده است، پس رحمت اهل رحمت گوارایشان باد، و هلاکت و آتش برای اهل دوزخ ارزانی باد.

ای حنش، هر کس شاد می شود از اینکه بداند آیا دوست ماست یا دشمن ما، باید دل خود را بیازماید، پس اگر دوست ما را دوست می دارد دشمن ما نیست، و اگر دوست ما را دشمن می دارد دوست ما نیست. همانا خداوند از

دوست ما پیمان دوستی ما را گرفته، و در لوح محفوظ نام دشمن ما را ثبت نموده است. ما برگزیدگان خداییم، و آن دسته از ما که پیشتر به حوض کوثر رسند بر انبیاء نیز پیشی گیرند.

۵- منهال بن عمرو گوید: مردی از بنی تمیم برایم باز گفت: ما در ذی قار (که جنگ جمل در آنجا واقع شد) در رکاب امیر المؤمنین بودیم و گمان داشتیم که امروز از روی زمین برچیده و ربوده می گردیم (یعنی دشمنان بر ما پیروز می شوند و ما را می بلعند)، و از آن حضرت شنیدم که می فرمود: بخدا سوگند بر این فرقه پیروز می شویم، و این دو مرد- یعنی طلحه و زبیر- را می کشیم، و سپاه آن دو را ریشه کن می سازیم.

من نزد عبد اللَّه بن عبّاس رفتم و گفتم: به پسر عمویت و این گفتارش نمی نگری؟ گفت: شتاب مکن ببینیم چه می شود؟ پس چون کار بصریان رسید بآنجا که رسید نزد ابن عبّاس رفته و گفتم: نمی بینم پسر عموی تو را جز آنکه در سخنش راست گفت. ابن عبّاس گفت: ای وای! ما با یاران محمّد (ص) چنین

می گفتیم که آن حضرت هشتاد عهد و سفارش بدو نموده که یکی از آنها را بکسی جز او نفرموده است، و شاید این مطلب از آن جمله عهود باشد.

۶- ابو عبد اللَّه برقی گوید: شخصی که از حنان بن سدیر شنیده بود برایم باز گفت که او می گفت: رسول خدا (ص) را در خواب دیدم و طبقی که با حوله ای سر آن پوشیده شده بود در جلو حضرت قرار داشت، نزدیک رفتم و سلام کردم، حضرت جواب سلام فرمود: سپس حوله را از روی طبق کنار زد دیدم طبق خرما است، و حضرت شروع کرد از آن میل کردن. نزدیک رفتم و عرضکردم: ای رسول خدا یک دانه خرما بمن بدهید، یک دانه بمن داد و آن را خوردم دوباره عرضکردم: ای رسول خدا یک دانه دیگر بدهید. حضرت دادند و من خوردم، و همین طور هر کدام را که می خوردم یکی دیگر می طلبیدم تا اینکه هشت دانه بمن عطا فرمود، همه را خوردم و یکی دیگر طلبیدم، حضرت فرمود: تو را بس است.

پس بیدار شدم، چون صبح شد خدمت امام صادق (ع) رفتم و طبقی که با یک حوله سر پوشیده بود در جلو حضرت قرار داشت، گویا همان طبقی بود که

در خواب جلو پیامبر (ص) دیده بودم. بر حضرت سلام کردم و جواب فرمود، سپس حوله را از روی طبق کنار زد و خرما نمایان شد و حضرت شروع کرد از آن میل کردن. من از این مطلب تعجّب نمودم و عرضکردم: فدایت شوم یک دانه خرما بمن بدهید. حضرت دادند و من خوردم، سپس دانه دیگری طلبیدم، پس دادند و من خوردم، و باز دانه دیگری طلبیدم تا هشت دانه خرما میل کردم، سپس یک دانه دیگر خواستم، بمن فرمود: اگر جدّم رسول خدا (ص) بتو بیشتر داده بود من نیز زیادتر می دادم. پس من خواب خود را برای ایشان بازگو نمودم، حضرت مثل کسی که داستان خواب را می دانست لبخندی زدند.

۷- عبد اللَّه بن محمّد بن عبید اللَّه بن یاسین گوید: در سامرّاء از امام دهم (ع) شنیدم که از پدران بزرگوارش علیهم السّلام روایت می فرمود که: امیر المؤمنین (ع) فرموده اند: دانش میراثی است گرانمایه، و آداب جامه هائی است زیبا، و اندیشه آئینه ای صاف، و عبرت گیری بیم دهنده ای خیر خواه است، و همین مطلب از لحاظ رعایت ادب برای تو بس که آنچه را که از دیگران نمی پسندی رها سازی.

## مجلس چهلم چهارشنبه ۲۴ رمضان المبارک ۴۱۱

۱- ابو حمزه ثمالی گوید: امام سجّاد (ع) می فرمود: پسر آدم! تو پیوسته در خیر و خوبی هستی تا آنگاه که پند دهنده ای از درون خویش داشته باشی، و محاسبه اعمال خودت از جمله کارهای مهمّ تو باشد، و تا آنگاه که بیم از خدا لباس زیر، و اندوه لباس روی تو باشد (در باطن از خدا بترسی و آثار حزن و اندوه از چهره ات نمایان باشد). پسر آدم! تو می میری و سپس برانگیخته می گردی و در پیشگاه خدا- عزّ و جلّ- بازداشته می شوی و مورد سؤال قرار خواهی گرفت، و پس جوابی آماده ساز.

۲- ابو درداء گوید: مردی در حضور رسول خدا (ص) به مرد دیگری دشنام داد، و مردی از میان آن قوم پاسخ او را داد. پس رسول خدا (ص) فرمود:

هر کس از آبروی برادر خود دفاع کند این عمل حجابی برای او از آتش دوزخ خواهد بود.

۳- ابان بن تغلب گوید: امام صادق (ع) فرمود: نفس شخص اندوهگین بخاطر ستمی که بر ما رفته بمنزله تسبیح (سبحان اللّه گفتن) است، و اندوه او بخاطر ما عبادت است، و پرده پوشی اسرار ما جهاد در راه خداست. سپس فرمود:

زیبنده است که این حدیث با طلا نوشته شود.

۴- عبد الرّزاق بن قیس رحبی گوید: با علیّ بن ابی طالب (ع) جلو درب دار الاماره نشسته بودیم تا اینکه نور آفتاب حضرت را وادار ساخت تا کنار دیوار (زیر سایه) بنشیند، همین که حضرت برخاست تا داخل قصر شود مردی از همدان دامن حضرت را گرفت و گفت: ای امیر مؤمنان یک حدیث جامعی برایم بازگو تا خداوند بدان وسیله سودی بمن رساند. فرمود: مگر این سود در بسیاری از احادیث نهفته نیست؟ عرض کرد: چرا، و لیکن حدیث جامعی برایم بازگو [تا خداوند بدان

سودی بمن رساند]. فرمود: دوستم رسول خدا (ص) برایم باز گفت: «که من و شیعیانم که چهره آنان از سپیدی می درخشد سیراب سیراب بر سر حوض کوثر وارد می شویم، و دشمنان ما با روئی سیاه عطاشان و لب تشنه وارد می گردند» این را بگیر که نمونه ای از خروار است، تو با آن کسی هستی که دوستش داری، و برای توست آنچه بدست آورده ای، مرا رها کن ای برادر همدانی. سپس داخل دار الإماره شد.

۵- حارث بن حصیره گوید: گروهی از یاران امیر المؤمنین (ع) برایم گفتند که روزی آن حضرت فرمود: قبیله غنی و باهله- و چند قبیله دیگری را که نامشان برد- نزد من فراخوانید تا سهمیّه خود را بگیرند، سوگند بآن کسی که دانه را شکافت و جانداران را آفرید آنان هیچ بهره ای از اسلام ندارند، و من در جایگاه خودم سر حوض کوثر و مقام محمود (مقام شفاعت) گواهی می دهم که اینان دشمنانی بودند در دنیا و آخرت، و چنان قبیله غنی را کیفر دهم که قبیله باهله (از ترس) خود را خراب کند، و اگر حکومتم پا بگیرد همانا قبائلی را به

قبائل دیگر، و قبائل دیگری را به قبائل دیگری بر هم زنم، و خون شصت قبیله را هدر دهم که هیچ بهره ای از اسلام ندارند (۱).

۶- ربیع بن منذر از پدرش روایت کند که امام حسین (ع) فرمود:

بنده ای نیست که در راه ما دو چشمش سرشک بارد، یا قطره ای اشک از دو دیده اش فرو ریزد جز اینکه خداوند بدان سبب یک حقب (هشتاد سال) او را در بهشت جای دهد. احمد بن یحیی اودی (راوی خبر) گوید: من امام حسین (ع) را در خواب دیدم و عرض کردم: مخوّل بن ابراهیم از ربیع بن منذر از پدرش برایم باز گفت که شما فرموده اید: بنده ای نیست که دو چشمش در باره ما اشک بریزد، یا دو دیده اش در راه ما بگرید جز اینکه خداوند بدان سبب یک حقب او را در بهشت جای دهد. احمد بن یحیی اودی (راوی خبر) گوید: من امام حسین (ع) را در خواب دیدم و عرض کردم: مخوّل بن ابراهیم از ربیع بن منذر از پدرش برایم باز گفت که شما فرموده اید: بنده ای نیست که دو چشمش در باره ما اشک بریزد، یا دو دیده اش در راه ما بگرید جز اینکه خداوند بدان سبب یک حقب او را در بهشت جای دهد، حضرت فرمود: آری (من گفته ام)، عرضکردم: در این صورت سند حدیث میان من و شما ساقط گشت (و من دیگر بدون واسطه این حدیث را از شما روایت می کنم).

---

۱- باید دانست که این دو قبیله و قبائلی چند که در خبر آمده کسانی بودند که با شایعه پراکنی و فتنه انگیزی مردم را علیه امیر مؤمنان (ع) می شوراندند، و چنان که در کتاب «غارات» آمده برای پیروزی دشمن بر آن حضرت دعا می کردند. لذا بموجب آیه شریفه: لَئِنْ لَمْ یَنْتَهِ الْمُنـافِقُونَ وَ الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْمُرْجِفُونَ ... اگر منافقان و بیماردلان و شایعه پراکنان از این کار زشت دست باز ندارند تو را علیه آنان بر می انگیزیم، سپس نباید جز مدّت اندکی در کنار تو در مدینه بمانند (یعنی باید تبعید گردند)» آن حضرت مأمور بود که برای جلوگیری از فتنه آنان دستور تبعیدشان را صادر فرموده یا چنین تهدیدشان نماید.

۷- ابن عبّاس گوید: چون وفد ایاد (جمعیّتی از قبیله ایاد برای اسلام آوردن) حضور پیامبر (ص) آمدند، حضرت بآنان فرمود: قسّ بن ساعده (یکی از حکیمان مشهور و از جمله کسانی است که عمر دراز داشته اند) چه می کند؟

گفتند: یا رسول اللَّه وی در گذشته است، رسول خدا (ص) فرمود: خدا قسّ بن ساعده را رحمت کند گویا همین حال دارم باو می نگرم که در بازار عکاظ بر شتری اورق (شتری که رنگ سفید آن به سیاهی می زند و گوشت آن بسیار خوش خوراک است) سوار است و سخنی شیرین بزبان می راند که الان آن را در خاطر ندارم (۱). مردی از میان آن قوم برخاست و عرض کرد: یا رسول اللَّه من آن را از حفظ دارم، در بازار عکاظ از او شنیدم که می گفت:

«ای مردم بشنوید و فرا گیرید و حفظ کنید: هر کس زندگی کند می میرد، و هر کس که بمیرد از دست می رود، و هر چه آمدنی است خواهد آمد. شبی تاریک و آسمانی دارای برج و باروها، و دریاهائی پر موج، و ستارگانی پر فروغ، و باران و گیاه، و پدران و مادران، و رونده و آینده، و نور و تاریکی، و

---

۱- زیرا سخن او شامل اشعاری چند است که حفظ آن برای آن حضرت چندان اهمیت نداشته و از شأن آن حضرت نیز بدور بوده است.

نیکی و گناهـان، و لبـاس و زیور و مرکب، و خوراکی و نوشـیدنی (این نظـام هستی خود نشـانه ای است بر اینکه) در آسـمان (پشت این پرده) خبری است، و نیز در زمین عبرتها و پندهائی است (از احوال گذشتگان). چرا مردم را می بینم که می روند و بر نمی گردند؟ آیا بماندن در آنجا راضـی شده اند بنا بر این مانده اند، یا رها شده اند و بخواب رفته اند؟ قسّ بن ساعده بخدا سوگنـد یاد می کنـد سوگندی نیک و درست که گناهی در آن نیست که بر روی زمین نزد خداوند دینی محبوبتر از دینی که زمان آن فرا رسـیده و روزگارش بشـما نزدیک گشـته وجود ندارد، خوشا بحال کسـی که صاحب آن را دریابد و از او پیروی نماید (یا با او بیعت کند)، و وای بر کسی که او را دریابد و از وی جدائی گزیند.

سپس این اشعار را گفت (ترجمه):

«در گذشـتگان نخستین از قرون پیشین برای ما جای عبرت است و بصیرت» «چون دیدم که برای مرگ راههای ورودی است و راه خروج ندارد».

«و دیدم قوم خود را از کوچک و بزرگ سوی آن می روند».

و «آنکه در گذشته باز نگردد. و نیز از مردم و نسل گذشته کس نمانده (۱)»

---

۱- در «مروج الذهب» این گونه آمده: «آنکه رفته باز نمی گردد، و از باقیماندگان نیز کسـی باقی نخواهد ماند» این طور: «و لا یبقی من الباقین غابر».

«به یقین دانستم که ناچار من نیز به همان جائی می روم که آن قوم رفتند».

رسول خدا (ص) فرمود: خداوند قسّ بن ساعده را رحمت کند، من امیدوارم که او در روز قیامت بصورت امّت واحدی وارد شود. مردی از آن قوم عرض کرد: ای رسول خدا من از قسّ چیزی عجیبی دیدم، فرمود چه دیدی؟ گفت:

روزی بسیار بسیار گرم همین طور که در کوهی در ناحیه خودمان بنام سمعان بودم، ناگاه قسّ بن ساعده را در سایه درختی که چشمه آبی هم آنجا بود دیدم و درندگانی چند دورش بودند و می خواستند آب بخورند، و چون درنده ای در آنجا بر درنده ای دیگر می غرّید (و می خواست زودتر آب بخورد) قس با دست خود بدو میزد و میگفت صبر کن تا نخست آنکه پیش از تو آمده آب بخورد. پس چون او را بدین حالت دیدم که عدّه ای درنده اطراف او را گرفته اند مرا وحشت گرفت، و هراسی شدید بر من وارد شد، وی بمن گفت: تو ناراحت مباش، و نترس ان شاء اللّه. و ناگاه در آنجا دو قبری دیدم که در وسط آن دو مسجدی بود، چون با او مأنوس شدم گفتم: این دو قبر چیست؟ گفت: قبر دو برادر من است که با من در اینجا عبادت خدا می کردند، و چون مردند در اینجا دفنشان نمودم و میان این دو قبر را مسجدی برای خود قرار دادم و خدا را در آن عبادت می کنم تا بآن دو

ملحق گردم. سپس یاد آور روزگاران و کارهای آن دو شد، و گریست، آنگاه این شعر را گفت (ترجمه):

«دوستانم! از خواب برخیزید که دیر زمانی است خفته اید، می پندارم که شما هنوز جبران کم خوابیها را نکرده اید».

«مگر نمی دانید که من در سمعان تنها مانده ام، و جز شما دو نفر کسی از دوستانم برایم در اینجا نیست؟».

«شبهائی دراز بر سر قبر شما می مانم و هرگز نمی روم، تا پرنده روح شما پاسخم گوید (و شما زنده شوید و جواب مرا دهید)».

«در طول زندگانی خود پیوسته بر شما می گریم، ولی با این همه ناله چه چیزی بر ناله کننده بر شما باز می گردد؟».

«گویا شما دو نفر و مرگ نزدیکترین چیز بروح من در قبرم هستید، همان مرگی که دامنگیر شما نیز شد».

«و اگر می شد که جانی سپر جانی دیگری شود، من جان خود را می دادم که فدای شما گردم».

۸- علیّ بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر از پدرش از جدّش

علیهم السّلام روایت کند که رسول خدا (ص) روزی بیارانش فرمود: آگاه باشید که بیماری امّتهای پیش از شما بسوی شما روان است و آن حسد است، و آن زداینده موی نیست بلکه زداینده دین است (۱)، و تنها راه نجات این است که آدمی دست خود را باز دارد، و زبانش را در بند کند، و خرده گیر و عیبجوی برادر مؤمن خود نباشد.

## مجلس چهل و یکم شنبه ده شب از ماه رمضان سال ۴۱۱ باقیمانده

۱- ابو طفیل عامر بن واثله کنانی- رحمه اللّه- گوید: از امیر المؤمنین (ع) شنیدم که می فرمود. بیمناکترین چیزی که از آن بر شما می ترسم آرزوی دراز پیروی از خواسته دل است، امّا آرزوی دراز آخرت را بفراموشی می سپارد، و پیروی از خواسته دل آدمی را از راه حق باز می دارد. آگاه باشید که دنیا پشت کرده و میرود، و آخرت رو کرده و می آید. و هر یک را فرزندانی خواهد بود، پس

---

۱- مرحوم سید رضی گوید: آن حضرت کینه تزوی و حسد را زداینده دین دانسته زیرا چنین صفتی سبب نابودی و افتادن در رنجها و مهلکه ها و موجب خونریزی او متحمّل شدن سنگینی گناهان است.

از فرزنـدان آخرت باشـید و از فرزندان دنیا نباشـید، که امروز روز عمل است و حساب نیست، و فردا روز حساب است و عمل نیست.

۲- جابر جعفی از امام باقر (ع) از جابر بن عبـد اللّه انصاری روایت کنـد که گفت: رسول خـدا (ص) فرمود: جبرئیل (ع) بر من نازل شـد و گفت: خداوند تو را امر می کند که در میان یارانت به خطابه برخیزی و فضـیلت و برتری علیّ بن ابی طالب (ع) را بیان کنی تا حاضـران این مطلب را از توبه آیندگان برسانند، و به تمام فرشتگان دستور داده که به سخنان تو گوش فرا دهند، و ای محمّد خداوند به تو وحی می فرسـتد که هر کس در امر او با تو مخالفت کند در آتش دوزخ خواهد بود، و هر کس از تو فرمان برد بهشت از آن اوست. پس پیامبر (ص) بجارچی دسـتور داد تا صـدا زد: همگی جمع شویـد، پس مردم گرد آمدند، و حضرت بیرون شد تا بر منبر برآمد، و نخستین کلامش این بود:

اعوذ باللّه من الشیّطان الرّجیم، بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

. سپس فرمود:

«ای مردم، من مژده دهنده، و بیم رساننده، و پیامبر امّی هستم، من از جانب خداوند- جلّ اسمه- رساننده پیامی هستم در باره مردی که گوشت او از گوشت من، و خون او از خون من است، و او گنجینه علم من است، و همو کسی است که خداوند او را از میان این امّت انتخاب کرده، و برگزیده، و هدایت نموده، و دوستش داشته است. و من و او را (از یک سرشت) آفریده، و مرا به رسالت، و او را به تبلیغ از جانب من برتری داده است، و مرا شهر علم و او را دروازه آن قرار داده است، و مرا گنجور علم و کسی که احکام از وی دریافت می شود قرار داده، و او را مخصوص به مقام وصایت گردانیده، و امر او را آشکار ساخته، و از دشمنی با او بیم داده، و هر کس را که دوست او باشد بخود نزدیک ساخته، و شیعیان او را آمرزیده، و تمامی مردم را به فرمانبری او فرمان داده است.

و خدا- عزّ و جلّ- می فرماید: هر کس او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته، و هر کس او را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر کس او را دشنام دهد مرا دشنام داده، و هر کس با او مخالفت ورزد با من مخالفت ورزیده، و هر کس او را نافرمانی کند مرا نافرمانی نموده، و هر کس او را بیازارد مرا آزرده، و هر کس بدون کینه ورزد بمن کینه ورزیده، و هر کس وی را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر کس قصد آزارش کند مرا قصد کرده، و هر کس با او نیرنگ بازد با من نیرنگ باخته، و هر کس او را یاری رساند مرا یاری رسانده است.

ای مردم، نسبت بآنچه که خداوند شما را دستور فرموده گوش فرا دهید، و از وی اطاعت کنید، که من شما را بیم می دهم از عذاب خدا «در آن روزی که هر نفسی هر کار خوب یا بدی کرده حاضر می بیند، و دوست می دارد که کاش بین او و آن اعمال فاصله بسیار دوری بود، و خداوند شما را نسبت به خود هشدار میدهد». (۱) سپس دست امیر المؤمنین (ع) را گرفت و فرمود: ای گروه مردم، این شخص صاحب اختیار مؤمنان، و حجّت خدا و بر تمام آفریدگان، و جهادکننده با کافران است، خداوندا! من (پیام تو را) رساندم، و اینان بندگان تواند، و تو بر اصلاح آنان توانائی، پس برحمت خود ایشان را به صلاح آرای مهربانترین مهربانان. از خدا متعال برای خودم و شما آمرزش می طلبم».

سپس از منبر فرود آمد. جبرئیل (ع) آمد و گفت: ای محمّد، خدا- عزّ و جلّ- بتو سلام می رساند و می فرماید: خداوند از این تبلیغ تو پاداش خیرت دهد، راستی که پیامهای پروردگارت را رساندی، و برای امّت خود خیرخواهی نمودی، و مؤمنان را خرسند ساخته، و بینی کافران را بخاک مالیدی؛ ای محمّد همانا پسر عموی تو مورد آزمایش قرار می گیرد و دیگران نیز بواسطه او آزمایش می شوند؛ ای محمّد، در تمام لحظات عمر خود بگو: «سپاس از آن پروردگار عالمیان است، و آنان که ستم کرده اند بزودی خواهند دانست که بکدامین

---

۱- آل عمران: ۳۰.

سرانجامی دچار خواهند شد». (شعراء: ۲۲۷) ۳- محمّد بن بشر گوید: چون ابن زبیر، ابن عبّاس- رحمه اللَّه- را به طائف تبعید نمود، محمّد ابن حنفیّه- رحمه اللَّه- برای ابن عبّاس نامه ای بدین مضمون نگاشت: «امّا بعد، خبر یافته ام که ابن الکاهلیّه تو را به طائف تبعید کرده، خداوند- جلّ و عزّ اسمه- بدین سبب نام تو را بلند کند، و پاداش تو را افزون گرداند، و گناهی را بدین سبب از تو محو سازد. پسر عمو! راستی که بندگان شایسته گرفتار و آزمایش شوند، و همانا کرامت و بزرگواری به پیشگاه نیکان اهداء گردد. و اگر چنانچه پاداش تو تنها در امور محبوب تو باشد آنگاه پاداشت اندک خواهد بود، خدا- جلّ و عزّ- می فرماید: «چه بسا چیزی را خوش ندارید و حال آنکه خیر شما در آن است» (۱) «و این (تبعید) چیزی است که من شک ندارم که خیر تو در پیشگاه خالق توست؛ خداوند صبر تو را بر گرفتاری و سپاس تو را در نعمت ها بزرگ و افزون نماید (۲) که او بر هر چیزی تواناست».

چون نامه بابن عبّاس رسید در پاسخ نوشت: «امّا بعد، نامه ات بدستم

---

۱- البقره: ۲۱۶.

۲- فی بعض النسخ «عزم اللَّه لک علی الصبر فی البلوی»:

رسید، که در آن مرا در برابر این تبعید دعوت به صبر نموده، و از پروردگارت- جلّ اسمه- مسألت نموده ای که بدان سبب نام مرا بلند گرداند، و خدای متعال بر چندین برابر ساختن پاداش، و رساندن فضل و بخشش، و افزونی دادن بسبب احسانی که می کند قادر و تواناست. چه خوب بود چنین کاری را که ابن زبیر در باره ام مرتکب شد دشمن ترین مخلوقات خدا با من می کرد، و من آن را بحساب حسنات خود می گذاشتم و باین امید بودم که بدان سبب به خشنودی پروردگارم نائل آیم.

برادرم! راستی که دینا پشت کرده، و آخرت نزدیک شده و سایه افکنده است، پس بکار نیک بپرداز، خداوند ما و تو را از جمله کسانی قرار دهد که در پنهان از او می ترسند، و برای خرسندی او در پنهان و آشکار کار می کنند که او بر هر چیزی تواناست».

۴- هشام بن حسّان گوید: پس از آنکه با امام حسن مجتبی (ع) برای حکومت بیعت شد از آن حضرت شنیدم که برای مردم سخنرانی کرد و فرمود: ما حزب پیروز خداوند، و خاندان نزدیک پیامبر خدا، و خانواده پاک و پاکیزه او، و

یکی از دو چیز گرانبهائی هستیم که رسول خدا (ص) پس از خود در میان امّتش بجای گذارد، و ما جفت و همدوش کتاب خدائیم که تفصیل هر چیز در آن هست، و هیچ گونه باطلی از پس و پیش در آن راه ندارد، پس اعتماد و اطمینان در تفسیر آن بر ماست، و ما در تأویل آن راه گمان نپوئیم بلکه حقائق آن را بیقین می دانیم، پس از ما اطاعت کنید که اطاعت ما واجب شمرده شده، چرا که به طاعت خدا- عزّ و جلّ- و رسولش مقرون گشته است، خدا- عزّ و جلّ- می فرموده: «ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا و رسول او و صاحبان امر اطاعت کنید، پس اگر در مورد چیزی نزاع پیدا کردید آن را بحکم خدا و رسول باز گردانید» (۱)، (و فرمود) «و اگر آن را بنزد رسول یا صاحبان امر باز می گرداندند هر آینه کسانی از صاحبان امر که حکم آن را استنباط می کردند بحقیقت آن پی می بردند». (۲) و شما را از گوش فرا دادن به آواز شیطان بر حذر می دارم که او دشمن آشکار شماست، و در نتیجه مانند آن دوستان او می شوید که بآنان گوید: «امروز احدی از مردم بر شما پیروز نمی شود و من خودم پناه شمایم، و چون دو گروه پیکار جو (صف مسلمین و کفّار) بهم برخوردند پا بفرار گذاشت و به پشت خود گریخت و گفت: من از شما بیزارم، من چیزی را می بینم که شما نمی بینید» (۳)، و

---

۱- النساء: ۵۹.

۲- النساء: ۸۳.

۳- الانفال: ۴۸.

در آنگاه هدف نیزه ها، و طعمه شمشیرها، و درهم شکسته گرزها، و هدف تیرها واقع می شوید، سپس «در آن روز هیچ کسی را که قبلا ایمان نیاورده و کار خوبی نکرده ایمانش سودی نبخشد» انعام: ۱۵۸.

۵- ابو الحسن عبدی گوید: امام صادق (ع) فرمود: هیچ بنده ای برای رضای خدا جلودار خود (از لذّات و شهوات ناروا) نشود جز اینکه خداوند او را ببهشت در آورد.

## مجلس چهل و دوّم شنبه ۲۷ رمضان المبارک ۴۱۱

۱- اسماعیل بن مسلم سکونی از امام صادق از پدرش از جدّش علیهم السّلام

روایت کرده که فرمود: از رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود: به واجبات خدا عمل کن تا از پرهیزکارترین مردم باشی، و به قسمت خدا راضی باش تا از داراترین مردم باشی، و از حرامهای خدا دست بازدار تا پاکدامن ترین مردم باشی، و با هر کس که با تو مجاورت کند خوب مجاورت نما تا مؤمن، و با آن کس که با تو همنشینی کند نیکو همنشینی کن تا مسلمان باشی.

۲- مادر فضل بن عبّاس گوید: پس از آنکه بیماری رسول خدا (ص) که به آن بیماری از دنیا رفت سنگین شد حضرت کمی بهوش آمد و مادر اطراف حضرت نشسته و گریه می کردیم، فرمود: چرا گریه می کنید؟ عرضکردیم: یا رسول اللّه گریه ما از برای چند چیز است، برای جدائی شما از ما، و بریده شدن اخبار آسمانی از ما، و برای امّت پس از شما. فرمود: آگاه باشید که شما پس از من مقهور و مستضعف خواهید بود.

۳- اصبغ بن نباته عبدی گوید: چون ابن ملجم بر امیر المؤمنین علی بن

ابی طالب (ع) ضربت زد ما چند نفر از یاران، من و حارث (بن عبد اللّه اعور) و سوید بن غفله و گروهی دیگر صبح زود بدیدن آن حضرت رفتیم، بر در خانه نشستیم و صدای گریه از خانه شنیدیم و ما نیز گریستیم، امام حسن مجتبی (ع) از خانه بیرون آمد و فرمود: امیر المؤمنین (ع) می فرماید: به خانه های خود بروید.

بجز من همه رفتند، و صدای گریه و ناله از منزل آن حضرت بلند شد و من نیز گریه کردم، امام حسن (ع) بیرون آمد و فرمود: مگر نگفتم بروید؟ عرضکردم:

نه، بخدا سوگند ای پسر رسول خدا نفسم با من یاری نمی کند و پاهایم بار تنم را نمی کشد که بروم جز اینکه امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه را ببینم.

حضرت اندکی درنگ کرد و درون خانه رفت، چیزی نگذشت که بیرون آمد و بمن فرمود: داخل شو، پس بر امیر المؤمنین (ع) وارد شدم دیدم حضرت تکیه داده و دستمالی زرد بسر مبارک بسته، و از کثرت خونریزی رنگ چهره مبارکش بقدری زرد شده بود که نمی دانم صورت مبارکش زردتر بود یا دستمالی که بسر بسته بود، خود را بروی حضرت انداختم و او را بوسیدم و گریستم. بمن فرمود: اصبغ! گریه مکن، بخدا سوگند به بهشت می روم، عرضکردم: فدایت شوم بخدا سوگند

می دانم که شما به بهشت می روید و همانا گریه من بخاطر آن است که شما را از دست می دهم ای امیر المؤمنین. فدایت شوم یکی از احادیثی را که از رسول خدا (ص) شنیده ای برایم بازگو که من فکر کنم از این روز به بعد دیگر نتوانم از شما حدیثی بشنوم. فرمود: آری ای اصبغ، روزی رسول خدا (ص) مرا فرا خواند و فرمود: ای علی برو بمسجد من، سپس بر منبر بالا می روی و مردم را سوی خود فرا می خوانی، پس حمد و ثنای خدا- عزّ و جلّ- بجای می آوری و درود فراوان بر من می فرستی آنگاه می گوئی: ای مردم، من فرستاده رسول خدا بسوی شما هستم، و ایشان بشما می فرماید: «آگاه باشید، لعنت خدا و لعنت فرشتگان مقرّب و پیامبران مرسل خداوند و لعنت من بر هر کس که خود را به غیر پدر خودش منتسب کند، یا خود را از آن غیر صاحبان خود بداند، یا مزد کارگری را کم گذارد و باو ستم روا دارد».

من بمسجد آن حضرت رفتم، حمد و ثنای الهی بجای آوردم و درود فراوانی بر رسول خدا (ص) فرستادم، سپس گفتم: «ای مردم من فرستاده رسول خدا (ص) بسوی شما هستم، و ایشان بشما می فرماید: آگاه باشید لعنت خدا و لعنت

فرشتگان مقرّب و پیامبران مرسل خدا و لعنت من بر هر کس که خود را به غیر پدر خودش منتسب کند، یا خود را از آن غیر صاحبان خود بداند، یا مزد مزدبری را کم گذارد.» پس هیچ یک از مردم سخنی نگفت جز عمر بن خطّاب که گفت: ای ابا الحسن پیام را رساندی ولی سخنی سربسته و بدون شرح و تفسیر آوردی، گفتم:

برسول خدا (ص) می گویم. پس خدمت پیامبر (ص) بازگشتم و داستان را بآن حضرت گزارش دادم. فرمود: بمسجدم باز گرد، و بر منبر رو و حمد و ثنای الهی بجای آر و بر من درود فرست، سپس بگو: ای مردم ما چیزی برای شما نیاوریم جز اینکه تأویل و تفسیر آن را بنزد خود داریم. آگاه باشید، منم پدر شما، آگاه باشید منم مولا و صاحب اختیار شما، آگاه باشید منم اجیر و مزدبر شما.

۴- ابو حمزه ثمالی گوید: امام باقر (ع) فرمود: اسلام بر پنج پایه نهاده شده: بر پا داشتن نماز، و پرداخت زکات، و روزه ماه رمضان، و حجّ خانه خدا، و ولایت (اعتقاد به امامت و حکومت) ما اهل بیت.

۵- بهمین سند از آن حضرت روایت شده که فرمود: رسول خدا (ص) فرموده: روز قیامت بنده قدم از قدم در حضور خدا- عزّ و جلّ- بر نمی دارد تا اینکه خداوند از چهار چیز از وی پرسش نماید: از عمرت که در چه چیز گذراندی، و از مالت که از کجا بدست آوردی، و در چه راهی خرج نمودی، و از دوستی ما اهل بیت. مردی از میان قوم گفت: ای رسول خدا نشانه دوستی شما چیست؟ فرمود:

دوستی این شخص، و دست مبارک بر سر علی بن ابی طالب (ع) نهاد.

۶- عیاض بن عیاض از پدرش روایت کند که گفت علی بن ابی طالب (ع) بر گروهی که سلمان- رحمه اللّه- در میان آنان بود گذر نمود، سلمان بآنان گفت: برخیزید و دامن این شخص را بگیرید، که بخدا سوگند کسی غیر او نمی تواند شما را از راز پیامبرتان آگاه سازد.

۷- سالم بن ابی حفصه گوید: چون ابو جعفر محمّد بن علی (امام

باقر (ع) وفات یافت بیارانم گفتم: منتظر باشید تا من بر ابی عبد اللَّه جعفر بن محمد (امام صادق) علیه السّلام وارد شوم و باو تسلیت گویم. پس بر آن حضرت وارد شدم و تسلیت عرض نمودم، سپس گفتم: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ «ما همه از خدائیم و همه بسوی او بازمی گردیم»، بخدا سوگند رفت آن کس که (بدون واسطه) می گفت: قال رسول اللَّه «رسول خدا فرمود» و از واسطه میان او و رسول خدا (ص) سؤال نمی شد. نه، بخدا سوگند دیگر کسی بمانند او دیده نخواهد شد!.

ابو عبد اللَّه لحظه ای سکوت کرد، سپس فرمود: خدا- عزّ و جلّ- فرموده: از میان بندگان من کسی پیدا می شود که نصف خرمائی صدقه می دهد و من آن را برای او میپرورم و بزرگ می کنم چنان که یکی از شما حیوان چهار پای خود را میپرورد و بزرگ می کند- تا اینکه آن را مثل کوه احد برایش قرار می دهم.

من بسوی یارانم بیرون آمدم و گفتم: شگفت انگیزتر از این چیزی ندیدم! ما سخن ابو جعفر (ع) را که بدون واسطه می فرمود: قال رسول اللَّه، بزرگ می شمردیم، ولی ابو عبد اللَّه (ع) بدون واسطه فرمود: قال اللَّه عزّ و جلّ.

۸- مفضّل بن عمر جعفی گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود:

ایمان بنـده کامل نمی شود تا اینکه چهار خصـلت در او باشـد: خوش خو، و سـخاوتمند باشـد، زیادی سـخنش را نگهـدارد، و زیادی مالش را خروج نماید.

سپاس از آن پروردگار عالمیان است، و درود و سلام شایسته خداوند بر محمّد پیامبر و آل پاک او باد.

[امـالی (شـیخ) در مجالس این ماه بپایان رسـید، و این ماه رمضان سال ۴۱۱ هجری است. خداونـد مـا را کافی است و او خوب وکیلی اسـت.] سـپاس خـدا را کـه مـا را بـه ترجمه این کتـاب شـریف (امـالی شـیخ مفیـد) موفّق داشت، از پیشـگاه مقـدس او آرزومنـدیم که در راه اطاعت و رضای خویش نیز توفیقمان بخشـد، و در راه خدمت به راه راست دین با نشـر نوشـتار بزرگان علم و اسـتوانه های مـذهب و علمای راستین یاریمان دهـد، و از هر خطا و لغزش و مسامحه و اهمالی نگاهمان دارد که براستی او است توفیق دهنده و همواره است شکر و سپاس.

تهران- حسین استاد ولی ۱۵ شعبان المعظم ۱۴۰۴ ۲۸ اردیبهشت ماه ۱۳۶۳

## [فهرست]

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

مجلس اوّل شامل دوازده حديث

مجلس سوّم شامل ده حدیث



مجلس چهارم شامل نه حدیث

مجلس هفتم شامل سیزده حدیث



مجلس هشتم شامل یازده حدیث

مجلس نهم شامل شش حدیث



مجلس دهم شامل هشت حدیث



مجلس یازدهم شامل هشت حدیث

مجلس دوازدهم شامل ده حدیث



مجلس سیزدهم شامل ده حدیث

مجلس چهاردهم شامل هفت حدیث



مجلس پانزدهم شامل هشت حدیث



مجلس شانزدهم شامل هفت حدیث

مجلس نوزدهم شامل نه حدیث

مجلس بیست و دوم شامل نه حدیث

مجلس بیست و هفتم شامل هفت حدیث

ص: ۴۲۰



مجلس بیست و هشتم شامل پنج حدیث



مجلس بیست و نهم شامل پنج حدیث



مجلس سی ام شامل پنج حدیث

مجلس سی و یکم شامل چهار حدیث

مجلس سی و دوّم شامل پنج حدیث



مجلس سی و سوم شامل نه حدیث



مجلس سی و چهارم شامل نه حدیث

مجلس سی و پنجم شامل یازده حدیث



مجلس سی و ششم شامل هشت حدیث

مجلس چهلم شامل هشت حدیث



مجلس چهل و یکم شامل پنج حدیث



مجلس چهل و دوّم شامل هشت حدیث

## درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹